

# مباحث فرهنگی عصر ناصری

برگرفته از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه

به کوشش: ایرج افشار



۰۰۲۷



بها: ۱۶۰۰۰ ریال

شابک ۳-۰۷۲۹-۰۰۰-۹۶۴  
ISBN 964-00-0729-3

به کوشش: ایرج افشار

مباحث فرهنگی عصر ناصری (برگرفته از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه)

۸-۳۰۰۰۰۷-۱

www.tabarestan.info  
تبرستان

بهرام حسین زاده  
۱۳۵۸

# مباحث فرهنگی عصر ناصری

(برگرفته از روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)

به کوشش:  
ایرج افشار



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۰

www.tabarestan.info  
تبرستان

برای بابک، بهرام، کوشیار و آرش

ایرج افشار

افشار، ایرج، ۱۳۰۴ -  
مباحث فرهنگی عصر ناصری (برگرفته از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه) / به کوشش ایرج افشار . -  
تهران : امیرکبیر، ۱۳۸۰.  
۳۳۰ ص.

ISBN 964-00-0729-3

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

چاپ اول: ۱۳۸۰

۱. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. ۲. ایران - اوضاع اجتماعی - قرن ۱۳ ق.

الف. عنوان.

۲ م ۷ الف / ۱۳۱۴ DSR

کتابخانه ملی ایران

۹۵۵/۰۷۴۵

۳۰۵۷-۸۰م



مباحث فرهنگی عصر ناصری

(برگرفته از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه)

به کوشش: ایرج افشار

چاپ اول: ۱۳۸۰

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۳-۰۷۲۹-۰۰۰-۹۶۴ ISBN 964-00-0729-3

مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، میدان استقلال.

www.tabarestan.info  
تبرستان

## یادداشت

اوراقی که درین بین الدفتین به خواندن خواهید گرفت منحصرأ دربرگیرنده و بازگوکننده مباحث و مطالبی است از اوضاع فرهنگی ما در پانزده سال از روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار و در میان درباریان و دیوانیان او. معمولاً تصور می شود و چنین به تصور درآورده اند که ناصرالدین شاه در مدت نزدیک به پنجاه سال قمری (۱۳۱۳ - ۱۳۶۴) که بر کشور ما سلطنت مطلقه داشت پادشاهی بود که بیشتر به سیر و سفر در مملکت یا خارج (سه بار فرنگستان و یک بار عتبات) می پرداخت و یا اینکه به مناسبت داشتن زنان عقدی و صیغه متعدد بیشتر اوقاتش در حرمسرا می گذشت. اما این طور نیست. پاسخگوی رسمی به این موضوع مخصوصاً مجموعه روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه<sup>۱</sup> است که نزدیک به چهل

---

۱. این کتاب پنج بار چاپ شده است و چاپ ششم آن با بازبینی و عنوان بندیهای تازه تا چندی دیگر نشر خواهد شد. برای سرگذشت اعتمادالسلطنه بجز مقدمه مفصل آن کتاب به کتابی مراجعه شود که در سال ۱۳۷۹ به نام مشاهیر مطبوعات ایران جلد

سال در دست مورخان و پژوهندگان بوده است و متأسفانه تحلیلهایی که از آن عرضه شده معمولاً جنبه تفریحاتی و تفتنی دارد و بیشتر به قصد سرگرمی خوانندگان کم حوصله بوده است. درحالی که اغلب مندرجات آن مدرک، حاوی تصریحات و اشارات مربوط به کیفیت حال و فکر شخص پادشاه است و از خلال اطلاعات مربوط به بازدیدهای او، گردشهای او، صحبتهای او، اشتغالات او، دستورهایی او مباحث روشن و معتبری درباره مسائلی که با فرهنگ مملکت مرتبط می شده است به دست می آید. از لابه لای آن نوشته می توانیم به نکته هایی برسیم که بهتر مبانی فکری و معارف ذوقی شاه را به ما بنمایاند یعنی گوشه هایی از آن کتاب که مکتوم و مجهول مانده است. من در دفتر کنونی کوشیده ام این گونه مضامین را از آن کتاب حجیم بیرون بکشم و به دانشی قلمان تقدیم کنم.

چند سال پیش که در امریکا بودم، روزی خواستم مطلبی را که از روزگار چاپ کردن آن کتاب به یاد داشتم (درباره موزه) در آن بیابم و نمی توانستم به مقصود برسم. چون مدت ماندگاری را از ماهی بیش دیدم تصمیم کردم بار دیگر سراسر کتاب را بخوانم و هر مطلبی را که درباره مباحث و مسائل و موارد فرهنگی باشد از آن کتاب بیرون بکشم و در دفتری جدا بنویسم. کتاب کنونی حاصل آن فکر و صرف آن اوقات است. چندی پیش که با دوست سخن شناس مرتضی کاخی به مناسبتی صحبت از علاقه مندیهای ناصرالدین شاه به کارهای ادبی و ذوقی شد یاد آن دفتر به میان آمد و ایشان را از کاری که کرده بودم آگاه ساختم. پس از دیدن آن فرمود مناسب چاپ است بیشتر از این لحاظ که همه این مطالب

→ اول محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به قلم فرید قاسمی انتشار یافته است.

خواندنی و مفید در آن متن حجیم گم و گورست.

\*\*\*

ناصرالدین شاه در میان پادشاهان ایران ازین حیث که صاحب قلمی روان و بسیارنویس بود یگانه است. اگر تمام نوشته های موجود از پادشاهان ایران را یک کاسه کنند و به چاپ برسد در قبال مجموع نوشته های دستخطی و مطبوع او - آنچه بر جای مانده و می شناسیم - صحبت گاه و کوه است. تعداد مجلدات سفرنامه ها، یادداشتهای روزانه اش از ده مجلد درمی گذرد. دستورهایی حاشیه نویسی بر عریضه ها و نامه های دولتی حتماً بیش می شود از همه صفحات آن کتابها. او بی گمان روزی نبود که کمتر از دویست سیصد بیت بنویسد.

ناصرالدین شاه به نقاشی و طراحی علاقه مندی داشت و گاه از سر تفتن از صورت اشخاص و مناظر چهره کشی و نماسازی می کرد. نقاشیهایش روی پاره کاغذها و حاشیه کتابهایی که خوانده است دیده می شود. درباره آنها گفتاری جدا نوشته ام که در «چهل سال تاریخ ایران» چاپ شده است.

ناصرالدین شاه به علم جغرافیا و نقشه کشی هم دلبستگی داشت و چندی آن رشته را دنبال می کرد. درین کتاب موارد متعددی هست که با اعتمادالسلطنه بر سر ترجمه مباحث جغرافیایی صرف وقت می کرده است.

ناصرالدین شاه به شنیدن مطالب و مقالات روزنامه های فرانسوی علاقه مند بود. همه روز تقریباً یکی دو ساعت برایش روزنامه می خواندند و حضوری ترجمه می کردند. اعتمادالسلطنه و دکتر طلوزان و گاهی

علینقی حکیم‌الممالک این وظیفه را عهده‌دار بوده‌اند. روزنامه‌خوان اصلی و عمده اعتمادالسلطنه بود. ناصرالدین‌شاه‌گه خودش روزنامه‌ها را می‌خوانده است.

ناصرالدین‌شاه به شنیدن مطالب کتابهای تاریخی و جغرافیایی علاقه‌مندی مخصوص داشت. سرگذشت سلاطین و تواریخ ممالک مهم اروپا را اختصاصاً می‌شنید و همان افراد مترجمان او می‌بوده‌اند. می‌دانیم که عده‌ای زیاد از کتابهای اروپایی از زبانهای مختلف به دستور او ترجمه شده. مقداری به چاپ رسیده ولی تعداد زیادتری به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های ایران محفوظ است.

ناصرالدین‌شاه به فراگرفتن زبان فرانسه علاقه‌مندی داشت. اگرچه درین مرحله توفیق چشمگیری نیافت (بنا به گفته معلمش یعنی اعتمادالسلطنه) ولی می‌کوشید گاهی به آن زبان صحبت کند و گاهی چند کلمه‌ای بنویسد و احیاناً روزنامه یا کتاب بخواند. در کتابخانه ملی کتابهای زیادی به زبان فرانسه هست که یادداشتهای آن پادشاه کنار آنها دیده می‌شود و حکایت از آن دارد که آن کتابها را می‌خوانده است یا می‌دیده است.

از نشانه‌های علاقه‌مندی او به زبان فرانسه کتاب لغت فرانسه به فارسی (حرف A تا D) است (یعنی جلد اول) که ناصرالدین‌شاه شخصاً به تهیه آن اقدام کرده بود و با «ویراستاری» اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۹۶ قمری به چاپ سریبی با حروفچینی «سیدولی» انتشار یافته است. برای آنکه مطلب روشن‌تر باشد مناسب دید که چند سطر از مقدمه آن کتاب را درینجا به آگاهی خوانندگان برساند:

اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه ناصرالدین‌شاه خلدالله‌ملکه تصمیم عزم دادند که توجهات پدرانۀ خاطر خطیر مبارک را

دربارۀ امور متعلقه به ترقی و مدرکات عقلی ملت خود مجدداً (ظ مجدداً) مبرهن و مدلل فرمایند.

از آنجا که در پیشگاه ضمیر منیر مقدس محقق است که علم و دانستن زبان فرانسه از برای معاشرت و رابطه با دول و تحصیل علوم جدیده نهایت مفید می‌باشد بنابر مراحم و الطاف ملوکانه قصد فرمودند که تحصیل این زبان را در میان رعایای خود منتشر و معمول نمایند و خود به نفس نفیس همایون بذل مجاهدت فرموده مجموعه از لغات معموله کثیرالاستعمال فرانسه را جمع و معانی آنها را به زبان فارسی نگاشته به عبارۀ اخری کتاب لغتی جامع از فرانسه به فارسی تألیف و تصنیف فرمودند. این مجموعه لغت فرانسه و فارسی که عمده و اولین شأن و اعتبار آن این است که از مصنفات ذات ملکوتی صفات همایون است محسنات دیگر را نیز داراست که اگرچه در جنب حسن اولین چندان اهم نیست ولی باز در شمار مهمات است و ما به تذکار آنها پرداخته اظهار می‌نمائیم که این نگارش اعلی انواع و اقسام ترقیات متوالیه را که دولت علیه به تشویقات و توجهات حسنۀ اعلیحضرت خسرو صاحبقران عزنصره نموده و می‌نماید از نو به منصه ثبوت رسانیده جلوه شهود می‌دهد و این اول کتاب فرانسه است که در دارالخلافت ناصری در دارالطباعة خاصه دولت علیه ایران به حلیه طبع می‌رسد.

ناصرالدین‌شاه بجز زبان فرانسه به فراگرفتن زبانهای انگلیسی و آلمانی و روسی هم تمایل نشان می‌داد و گاه‌به‌گاه به آموختن یکی از آن زبانها می‌پرداخت. اعتمادالسلطنه این تمایل شاه را از نشانه‌های آن می‌دانست که شاه در آن وقت که به زبان تازه‌ای روی می‌کرد می‌خواست است خود را علاقه‌مند به یکی از آن سه دولت نشان بدهد.

ناصرالدین‌شاه به تاتار علاقه‌مندی داشت و هرچند یک‌بار به دیدن



نمایشهایی که از آثار مولیر ترجمه می‌شد و در دارالفنون بر صحنه می‌آمده است، می‌رفت.

ناصرالدین‌شاه به پیشرفت امور دارالفنون مخصوصاً قسمت‌های موزیک و عکاسی و دارالطباعة آن علاقه‌مند بود و به‌طور منظم مراقبت می‌کرد که وقفه‌ای در کارشان پیش نیاید.

ناصرالدین‌شاه شعر دوست بود. خودش گاهی ابیاتی می‌سرود. دیوانی هم از غزلیات به نام او مشهورست و به چاپ رسیده.

ناصرالدین‌شاه به شناخت آثار گذشته و مسکوکات و آثار هنری علاقه‌مند بود و از زمره کارهایی که انجام داد تأسیس موزه کوچکی در داخل ارگ سلطنتی بود. اعتمادالسلطنه درباره این موزه نکته‌های جالب توجهی را در خلال نوشته‌های خود آورده است که درین دفتر خواهید دید. همچنین شاه گاهی که به سکه تازه‌ای دست می‌یافت از اعتمادالسلطنه می‌خواست که درباره آن تحقیق کند و سکه را بشناساند.

ناصرالدین‌شاه چون به ترجمه منابع خارجی علاقه‌مند بود دستور داد تا اعتمادالسلطنه دایره خاصی برای ترجمه کتاب ایجاد کند و او دارالترجمه را تأسیس کرد. اعضای دارالترجمه سالی یک‌بار شرفیاب می‌شدند و از انعام خاص بهره‌وری داشتند. شاه به آنها اظهار مرحمت می‌کرد و کتابهای ترجمه شده را منظمأ از نظر خود می‌گذرانید.

ناصرالدین‌شاه به ایجاد روزنامه‌هایی که دولتی باشد بی‌توجه نبود و درین دفتر اطلاعات زیادی ازین حیث وجود دارد. ضمناً نشان می‌دهد که دول خارجی تا چه حد بر کار مطبوعات، نظارت داشته‌اند و گاه دخالت‌های صریح می‌کرده‌اند.

دیگر از علاقه‌مندیهای فرهنگی او تنظیم کتابخانه اندرون است که شاه هرچند یک‌بار اعتمادالسلطنه را مأمور مرتب کردن آن می‌کرد و این امر

حکایت از آن دارد که در خلال مدت کتابهایی را از جای خود برمی‌داشته است که بخواند و این‌سوی و آن‌سوی گذاشته است. ناچار اعتمادالسلطنه می‌بایست برود و بی‌نظمیهای شاه را سامان بدهد.

درین مجموعه شما با نکته‌هایی از نظر شاه درباره اعزام محصل، سانسور جراید، ایجاد قانون آشنا می‌شوید و درمی‌یابید حدود علاقه‌مندی او به این‌گونه مباحث تا چه میزان و به چه مناسبتی بوده است. موضوع رواج آزادی و ایجاد قانون که گاه درین نوشته‌ها مندرج است هم از مباحثی است که فکر و ذهن شاه را مشغول می‌داشته است. هم ضرورتی درین امر حس می‌کرده است و هم وحشتی درونی از آن امور داشته است.

به‌طور خلاصه از خلال نوشته‌های این دفتر خوانندگان می‌توانند نمایی کلی از وضع فرهنگی رسمی ایران به دست بیاورند و دریابند که شاه مملکت و وزیر انطباعات او در آن مسائل به چه مباحثی فکر می‌کرده‌اند و امکانات وقت چه می‌بوده است.

برای آنکه به آسانی بتوان برین مطالب دست یافت قرار شده است که بجز فهرست اعلام اشخاص و اماکن جدول الفبایی نمایه فرهنگی از کتاب استخراج و به پایان افزوده بشود. امیدست با انتشار این کتاب گوشه‌ای از تاریخ فرهنگی ایران به دوستداران عرضه شده باشد.

ایرج افشار

ششم اردیبهشت ۱۳۸۰

## مجلد قدیم: ۱۲۹۲

### جمادی الاولی

یکشنبه ۲۹ در سر نهار روزنامه خواندم سر نهار روزنامه عرض کردم ... بعد از بیدار شدن باز روزنامه عرض کردم.

### جمادی الثانی

دوشنبه ۱ بعد از صرف نهار و خواندن عریضه جات و روزنامه دو ساعت به غروب مانده منزل آمدم.  
سه شنبه ۲ امروز خواستم وقت را به بطالت گذرانم منزل باشم کتاب بخوانم... وقتی رسیدم خواب بودند. حسین خان پسر سهراب خان کتاب روزنامه سفر کنار دریا را می خواند. کتاب را از او گرفتم، قدری خواندم از صدا بندگان شهریارى ملکت شدند که آمدم. فرمودند روزنامه بخوان. روزنامه عرض کردم.



چهارشنبه ۳ نوشتجات زیاد از وزرا و غیره از شهر آورده بودند در سر ناهار به مطالعه و جواب آنها اقدام فرمودند. دیگر مجال عرض روزنامه نشد. با وجودی که یک جزو از روزنامه «توردومند» التفات فرموده بودند که همراه باشد ... تاریخ فرانسه از ابتدای وضع جمهوری در آن مملکت تا انقراض سلطنت ناپلئون اول را که خلاصه نوشته بودند مطالعه کردم خوابیدم.

پنجشنبه ۴ به من چه شرح دربار را بنویسم. شرح احوال خود منظورست.

جمعه ۵ سر ناهار روزنامه عرض کردم تفصیل راه آهن ایران بود ... عکس جمال مبارک را علی خان پسر مرحوم قاسم خان والی انداخت ... من هم یک روزنامه عرض کردم ... از تفصیلات امروز اینکه روزنامه از شهر آورده بودند.

شنبه ۶ در سایه چتر ناهار صرف شد. روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۷ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد. الحق خوب ترجمه کردم. گاهی که کسالت روحانی ندارم در ترجمه عدیل ندارم. برخلاف وقتی که خیالم پریشان است مثل خر در گل می مانم ... مجدداً احضار شدم باز روزنامه خواندم ... حکیم شلیمر و سیدنقاش منزل من بودند.

دوشنبه ۸ آفتاب گردان زدند بندگان همایون ناهار میل فرمودند، من هم روزنامه عرض کردم.

سه شنبه ۹ امروز خیالم رفت ترجمهٔ رمانی نمایم. مدتهاست ترجمه نکرده‌ام. کتابی به دست گرفته دو سه ورق

ترجمه کردم. ان شاء الله این کتاب را ترجمه خواهم کرد.

چهارشنبه ۱۰ من هم در سر ناهار همایونی روزنامه عرض کردم.

جمعه ۱۲ در سر ناهار که روزنامه عرض کردم قدری تغییر حالت شد.

دوشنبه ۱۵ صبح خدمت نایب السلطنه رسیدم درس فرانسه می خواندند. قدری من هم فضولی کرده عبارات فرانسه را ترجمه کردم. دو کتاب پیشکش نمودم.

پنجشنبه ۱۸ چهار ساعت استراحت فرمودند من روزنامه عرض می کردم.

جمعه ۱۹ شام بیرون صرف فرمودند من روزنامه عرض کردم. خیلی تمجید و التفات به من فرمودند.

یکشنبه ۲۱ بعد از عرض روزنامه و صرف ناهار تلگرافی چند از ولایات رسید.

دوشنبه ۲۲ در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۲۵ سر ناهار شاه روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۲۸ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض کردم.

دوشنبه ۲۹ بعد از عرض روزنامه دارالطباعه آمدم.

رجب

پنجشنبه ۳ بندگان همایون ناهار میل می فرمودند حکیم الممالک روزنامهٔ ترجمه شده می خواند.

شنبه ۵ سر ناهار روزنامه عرض کردم.

سه شنبه ۸ میرزایوسف خان مستشار [الدوله] هم که مأمور آذربایجان شده شرفیاب و مخلع گردید.

- جمعه ۱۱ سر ناهار شاه روزنامه عرض شد.
- پنجشنبه ۱۷ پس درین دنیا نباید مال اندوخت باید کمال اندوخت ... [عمادالدوله] بعد از فوتش اگر اثری گذاشت، کتابی تألیف کرد فایده عمومی و اسم باقی می ماند.
- جمعه ۱۸ در سر ناهار روزنامه عرض شد. بعد از ناهار نقیب [الممالک] تقال احضار شد. شش ساعت این مرد که مسلسل حرف زد و دروغ می گفت. چهارشنبه ۲۳ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- پنجشنبه ۲۴ ناهار صرف نمودند روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۲۷ بعد از صرف ناهار شاه و عرض روزنامه امامزاده قاسم باغ نصره الدوله تشریف بردند.
- سه شنبه ۲۹ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- چهارشنبه ۳۰ در سر ناهار روزنامه عرض کردم. نوشته بود که طوطی و گنجشکی با هم رفاقت داشتند و انس این دو حیوان به درجه ای بود که از صحبت هم ناگزیر بودند. از اتفاق، طوطی ناخوش [شد]. گنجشک علفی پیدا کرده به منقار او گذاشت طوطی معالجه شد بعد گربه ای در کمین گنجشک برمی خیزد و طوطی گربه را با منقار هلاک ساخت. (نقل حکایتی از باغ وحش پاریس).

## شعبان

- پنجشنبه ۱ تازه ناهار میل می فرمودند روزنامه عرض شد. تفصیل جمع و خرج دولت عثمانی بود، مالیات دولت عثمانی یکصد و هفت کرورست اما مخارجش یکصد و سی

- کرور.
- جمعه ۲ بعد جمعی از قبیل حاج ابوالحسن و اجزای دارالطباعه و ... آمدند. در خانه رفتیم. کتابی میرزا علی نقی<sup>۱</sup> ترجمه کرده بود حضور بردم پنجاه تومان انعام گرفتم.
- شنبه ۳ دارالطباعه آمدم ... سر ناهار روزنامه عرض شد و چون امروز سلام و جمعیت زیاد بود دارالطباعه آمدم.
- یکشنبه ۴ خانه والده رفتیم از آنجا دارالطباعه ... در سر ناهار روزنامه عرض کردم ... من دارالطباعه آمدم خوابیدم.
- سه شنبه ۶ صبح دارالطباعه از آنجا در خانه رفتیم ... دوپست سیصد عریضه دیوانخانه خوانده و جواب گرفتم.
- چهارشنبه ۷ از آنجا دربخانه خدمت شاه رفتیم. بعد از ناهار دارالطباعه آمدم.
- پنجشنبه ۸ بعد دارالطباعه رفتیم، از آنجا خدمت شاه رسیدیم.
- جمعه ۹ در سر ناهار شاه جز صحبت با حکیم [طلوزان] حرف دیگر نبود. روزنامه عرض شد.
- شنبه ۱۰ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه عرض شد. پنج ماه قبل در همین طالار با حکیم روزنامه عرض می کردم ... امروز هم عرض شد. بعد دارالطباعه آمدم ... در سر ناهار شام روزنامه عرض شد و صحبت فرنگ و غیره بود.
- یکشنبه ۱۱ خانه والده آمدم از آنجا دارالطباعه ... در سر ناهار روزنامه با حکیم عرض شد. بعد دارالطباعه آمدم.
- سه شنبه ۱۳ صبح بعد از رفتن حمام دارالطباعه از آنجا دربخانه

۱. ظاهراً از علی نقی حکیم الممالک منظورست.

خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه عرض شد  
 ناهاری صرف نموده دارالطباعه آمدم خوابیدم.  
 چهارشنبه ۱۴ مجول خان کتاب فارسی خواند ... دارالطباعه آمدم  
 خوابیدم.  
 پنجشنبه ۱۵ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه خواندم ... من  
 دارالطباعه آمدم ... شرفیاب شدم کتاب تاریخ پیغمبر  
 (ص) که از فرنگستان آورده بودند به من دادند که  
 ملاحظه کن. ملاحظه نمودم بسیار خوب بود.  
 جمعه ۱۶ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض کردم.  
 شنبه ۱۷ در سر شام روزنامه عرض شد.  
 یکشنبه ۱۸ سر ناهار تفصیل جنگ پروس و فرانسه که در کتابی  
 مخصوص حکیم طلوزان آورده بود عرض شد. بعد  
 دارالطباعه آمدم ... طرف عصر مجدداً احضار شده سر  
 در شمس‌العماره رفتم روزنامه عرض کردم.  
 دوشنبه ۱۹ دارالطباعه آمدم ... با کمال کسالت ناهار میل  
 می فرمودند. بعضی کتابهای قدیم که در کتابخانه بود  
 امین‌السلطان پشت مراتب کتابخانه پیدا کرده بود آورد.  
 من جمله کتاب سیاحت شخصی ایتالیائی که دوست و  
 پنجاه سال قبل به ایران آمده بود. آن کتاب اگرچه به زبان  
 ایتالیائی است فرمودند سفر همراه بیاورم. حکیم  
 طلوزان اطلاعی دارد از زبان ایتالیائی خواهد خواند،  
 من ان شاء الله ترجمه خواهم نمود.<sup>۱</sup>

۱. قاعدة سفرنامه پیترو دل‌واله بوده است.

سه‌شنبه ۲۰ چنانچه رسم است با قرآن و تفضیلات بیرون آمدم...  
 شب را به خواندن روزنامه و غیره گذشت. کتاب  
 نجوم در سیر کواکب عرض شد.  
 چهارشنبه ۲۱ بعد به من فرمودند روزنامه عرض کنم. به قدری  
 خوب ترجمه کردم که شاه زیاد از حد تمجید  
 فرمودند ... به فرانسه و فارسی به قدری التفات  
 فرمودند که از حال من بیرون بردند. جان مرا قربان  
 این وجود رحیم نماید.  
 پنجشنبه ۲۲ در سر ناهار با حکیم طلوزان تفصیل جنگ فرانسه و  
 پروس عرض شد.  
 جمعه ۲۳ من روزنامه عرض کرده بعد باغ را گردش فرمودند.  
 شنبه ۲۴ (آغاز سفر شهرستانک) سر ناهار روزنامه عرض شد.  
 یکشنبه ۲۵ سر ناهار کتاب جنگ پروس و فرانسه عرض شد. به  
 اتفاق حکیم.  
 دوشنبه ۲۶ خلاصه سر ناهار گاه حضور همایون کتاب جنگ پروس  
 خوانده شد.  
 سه‌شنبه ۲۷ در سر ناهار با حکیم طلوزان کتاب جنگ فرانسه و  
 پروس خوانده شد. بعد از ناهار هم تا دو به غروب  
 مانده کتاب خواندم به قدری که خسته شدم. خود شاه  
 فرمودند بس است واماندی.  
 چهارشنبه ۲۸ خلاصه در سر ناهار کتاب عرض شد.  
 پنجشنبه ۲۹ باز در سر ناهار کتاب هر روز خوانده شد.  
 جمعه ۳۰ سر ناهار خدمت شاه کتاب عرض کردم.

## رمضان

- شنبه ۱ شاه به ناهار پیاده شدند. با حالت تب و کسالت از کتاب هر روزه ترجمه کردم.
- یکشنبه ۲ سر ناهار کتاب را تمام کردم.
- دوشنبه ۳ ملک الاطبا و شاطریاشی آمدند. ملک بنای عربی بافتن را گذاشت. به قدری عربی گفت که ما خسته شدیم. معلومات ایشان همین است والا در علم طب چندان سواد ندارند.
- سه شنبه ۴ معلوم شد حسب الامر شوری است به جهت کتابچه حکیم طلوزان که در ساختن بعضی کارخانجات و غیره نوشته ... عصر احضارم فرمودند قدری روزنامه خواندم ... جای میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- چهارشنبه ۵ کتابچه حکیم طلوزان را ترجمه کردم. تا عصر مشغول ترجمه بودم.
- پنجشنبه ۶ وسط جنگل ناهار افتادند. سر ناهار روزنامه عرض شد.
- جمعه ۷ شاه ناهار را آنجا صرف فرمودند... من و حکیم طلوزان روزنامه عرض کردیم.
- شنبه ۸ بعد از ناهار و عرض روزنامه، طومار تقسیم شصت هزار تومان قسط فارس عرض شد. من سه به غروب مانده منزل آمدم مشغول ترجمه کتابچه طلوزان شدم.
- یکشنبه ۹ این کتابچه مفصل را که عبارات مکرر دارد تمام کنم ... از منزل علاءالدوله منزل طلوزان آمدم. او کتابچه را

- خواند من نوشتم. دو ثلث نوشته شد.
- چهارشنبه ۱۲ از آثار قدیم چند خرابه ملاحظه شد. یکی تلی که در وسط شهر قدیم است واقع بود. معلوم است دستی ساخته شده بود یا نارنج قلعه شهر قدیم است یا مسجدی که معروف است عمرابن العلاء ساخته جای آن مسجد بود. چون معدوم شده به روی هم ریخته تلی شده. در سمت مشرق هم اگرچه با زمین مساوی بود اما آثار شهر قدیم پیدا بود. یاقوت حموی می نویسد رویان را سعیدبن عاصی حاکم کوفه در سنه ۲۹ هجری در زمان خلافت عثمان صلح کرد.
- شنبه ۱۵ در سر ناهار روزنامه عرض [شد].
- یکشنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۱ شب روزنامه بطرزبورغ که سپهسالار فرستاده بود آقا داده بود خواجه آورد ترتیب کردم.
- شنبه ۲۲ حکیم طلوزان هم آنجا بود (منزل امین الدوله) در تاریخ و جغرافیا صحبت زیاد شد.
- یکشنبه ۲۳ عکس گروپ خودشان و ماها را انداختند.
- دوشنبه ۲۴ خلاصه بعد از ناهار و عرض روزنامه فرمودند آجودان مخصوص دو سه شیشه عکس انداخت من جمله شاهزاده ریش بلند بود... و عکس مجمع پیشخدمتها و عکس خودشان که در کالسکه نشسته بودند.
- شنبه ۲۹ صبح در رکاب شاه به قصد زیارت امامزاده [ابراهیم] رفتم... در کتاب انساب الائمه نوشته که ... من جمله چند در و پنجره مثبت بسیار اعلی که تاریخ آن درها پانصد

سال قبل در زمان حکومت یا سلطنت سیدعزیز نامی از اهل مازندران بود.

یکشنبه ۳۰ از قرار تاریخ شاردن ... شاهعباس در همین عمارت (فرح آباد) مرحوم شده ... (بعد بیست و هشت سطر وصف اجزای عمارت). اما افسوس که حکام مشغول کندن آجرهای آنجا بوده و خواهند بود که بعضی انبارهای جدید می سازند و به پای دیوان قیمت آجر را حساب می کنند و چنین ابنیه را که از جواهرات ایران است و ویران می سازند.

#### شوال

دوشنبه ۱ سر ناهار روزنامه عرض کردم.  
سه شنبه ۲ ... اما کو شعور، مگر فرنگ عقل را زیاد می کند. بعضی مفرنگ شده اند، اما ظاهرشان مطلا شده. اما باطن همان آهن بلکه خبث آهن است ... چون جز خودم احدی محرم به این روزنامه نیست و نخواهند خواند آنچه را که جرأت ندارم به زبان بگویم می نویسم ... قلم جرأت تحریر ندارد ... در سر ناهار روزنامه عرض شد.  
پنجشنبه ۴ یاقوت در تاریخ معجم البلدان می نویسد که آبسکون نام شهری بود کوچک در سه منزلی جرجان در خاک طبرستان که دریا وصل به آنجا و به دریای آبسکون معروف بود. در میان کاله که شهری نیست و استعداد شهریت هم نداشت و ندارد و شاید اشرف که شاهعباس بزرگ تعمیر نمود و عمارات عالیه ساخته

همان شهر آبسکون باشد.

جمعه ۵ [کلوب عاشوراده] دو کتابخانه بزرگ یک سمت این اطاق گذاشته قریب چهارصد پانصد جلد کتاب از هر زبان حتی کتاب فارسی چاپی هم در آن کتابخانه است. میز بزرگی وسط گذاشته شده روزنامه به زبان روسی روی این میز ریخته شده ...  
یکشنبه ۷ روزنامه ها عرض کردم و تفصیل سفر خود را معروض داشتم.  
دوشنبه ۸ در نیمه راه شاه به ناهار افتادند روزنامه عرض شد. بعد کتاب سیاحت شخص فرانسوی که به چین رفته بود و تفصیلی از دیوار معروف چین نوشته بود ... دربخانه رفتم و باز کتاب سیاحت چین را خواندم.  
چهارشنبه ۱۰ سرپرده سلطنتی را در باغ شاه عباس نزدیک عمارت معروف به چهل ستون زده بودند (بعد تفصیل آن عمارت را می دهد) ...  
پنجشنبه ۱۱ در سر ناهار روزنامه عرض شد ... تفصیلی در وقایع روزنامه پطر خواندم درینجا می نویسم، (نقل آن حکایت) ...  
جمعه ۱۲ سر ناهار روزنامه عرض کردم.  
یکشنبه ۱۴ روزنامه عرض شد ... یاقوت در معجم البلدان این تفصیل را نوشته است (درباره مقبره سلم و تور ساری) ...  
دوشنبه ۱۵ امشب در اردو آتش بازی و چراغانی مفصلی است.  
سه شنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه عرض شد.

- پنجشنبه ۱۸ باز روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۱۹ من تنها سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- یکشنبه ۲۱ سر ناهار شاه روزنامه عرض شد بعد شاه بازدید حاجی ملامحمد اشرفی معروف به حجة الاسلام و شیخ محمد حسن شریف بردند ... تا چهار از شب رفته خدمت شاه روزنامه عرض شد.
- دوشنبه ۲۲ در سر ناهار هر طور بود روزنامه عرض کردم.
- شنبه ۲۷ در سر ناهار با طلوزان روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۲۸ دو سه روزنامه هم من عرض کردم ... امروز شاه فرمودند در طهران احداث یک روزنامه آزادی شود که بعضی اخبار در آنجا ثبت شود. تا طهران برسیم و خدا چه خواهد.
- ذی قعدة**
- سه شنبه ۱ چند روزنامه عرض شد.
- چهارشنبه ۲ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- پنجشنبه ۳ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه عرض کردم. بازگشت به طهران
- یکشنبه ۶ صبح دارالطباعه رفتم ... سر ناهار شاه روزنامه عرض شد. در روزنامه نوشته بود لامای بزرگ که رئیس مذهب بوده است تازه مرده...
- پنجشنبه ۱۰ صبح خانه سپهسالار رفتم از آنجا دارالطباعه بعد دریاخانه. سر ناهار شاه روزنامه عرض شد.

- شنبه ۱۲ امروز دربار اعظم کتابچه حکیم طلوزان که من در سفر ترجمه کردم خوانده خواهد شد ... روزنامه عرض کردم.
- یکشنبه ۱۳ شاه عصر مدرسه دارالفنون تشریف بردند. من رفتم.
- سه شنبه ۱۵ امروز شاه ایجاد دارالشوری فرمودند. صبح من به جهت روزنامه جدید خانه سپهسالار رفتم. بعد از ناهار شاه مجلس شوری تشریف بردند. نطق مفصلی فرمودند که در روزنامه طبع خواهد شد.
- چهارشنبه ۱۶ صبح خانه حکیم طلوزان رفتم از آنجا دارالطباعه.
- پنجشنبه ۱۷ روزنامه عرض کردم دارالطباعه آمدم.
- جمعه ۱۸ صبح خانه سپهسالار رفتم. بارون نرمان را که به جهت انشای روزنامه آزاد به زیان فارسی و فرانسه حاضر کرده بودم خدمت سپهسالار بردم.
- یکشنبه ۲۰ در سر ناهار روزنامه و کتاب عرض شد.
- سه شنبه ۲۲ الی عصر در حضور همایون بودم روزنامه خواندم.
- ذی الحجة**
- سه شنبه ۶ روزنامه عرض کردم دارالطباعه آمدم.
- چهارشنبه ۷ سر ناهار روزنامه عرض شد و دارالطباعه آمدم.
- دوشنبه ۱۹ میرزا جعفر قراجه داغی و میرزا ابوالقاسم شیرازی [را] که میرزاهای خودم هستند همراه آوردم (به جاجرود) به جهت نوشتن کتاب مرآة البلدان.
- سه شنبه ۲۰ شب به ترجمه کتاب نوشتن و تفصیل اصفهان و شرح حال صفویه گذشت.

چهارشنبه ۲۱ روزنامه عرض شد ... ترجمه زیاد کردم و نوشتم.  
پنجشنبه ۲۲ در حضور همایون تا ساعت پنج بدم و مفصل روزنامه  
خواندم.

محرم ۱۲۹۳

دوشنبه ۱۸ روزنامه‌ها خوانده شد ... شاه درس فرانسه خواندند ...  
شب کتاب زیاد ترجمه نموده و نوشتم.

## مجلد اول: ۱۲۹۸

### ربیع الثانی

چهارشنبه ۲۹ بعد از نهار و خواندن روزنامه مراجعت به خانه شد...  
شنیدم امروز حاجی ملاعلی و دو سه نفر از علماء  
حضور رفته بودند.

### جمادی الاولی

جمعه ۱ نهار خوردند قدری روزنامه عرض شد.  
شنبه ۲ روزنامه‌ها عرض شد.  
دوشنبه ۴ اثبات وجود خود را به واسطه فرستادن روزنامه اطلاع به  
اندرون نمودم.  
سه شنبه ۵ نهار خوردند روزنامه عرض شد.  
چهارشنبه ۶ شاه نهار خوردند روزنامه پترزبورغ عرض شد.  
پنجشنبه ۷ نهار صرف فرمودند کتاب مادام رمو (؟) را که در فتح



- اعمال ناپلئون اول امپراتور سابق فرانسه شصت سال قبل نوشته است خواندند ... شب را تا ساعت پنج مشغول روزنامه اطلاع بودم.
- شنبه ۹ ناهار منزل میل فرمودند روزنامه خوانده شد.
- یکشنبه ۱۰ اجزاء دارالطباعه را احضار نمودم قدری کار داشتم.
- سه شنبه ۱۲ خانه آقا جمال داماد اعتضادالسلطنه مرحوم رفته که بعضی کتب فرانسه و اسباب دارد از ارث زوجه اش می فروشد بخرم و چهار تومانی اسباب و کتاب خریدم.
- پنجشنبه ۱۴ بعد سوار شدند دوشان تپه رفتند. من هم سواره در رکاب روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۱۸ در سر ناهار کتاب تاریخ بایر خوانده شد.
- چهارشنبه ۲۰ خیلی با میرزا فروغی کار کردم. ترجمه نمودم.
- شنبه ۲۳ بعد از ناهار که روزنامه عرض شد معاودت به خانه کردم.
- یکشنبه ۲۴ شب رفته روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۲۵ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- چهارشنبه ۲۷ در ناهار روزنامه عرض شد.
- پنجشنبه ۲۸ ناهار صرف فرمودند روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۹ شب را ترجمه زیاد نمودم.
- جمادی الثانیه**
- شنبه ۱ روزنامه خواندند ... حساب دارالطباعه ملاحظه شد.
- یکشنبه ۲ در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- پنجشنبه ۶ در سر ناهار روزنامه عرض شد. قدری درس خواندند.

- شنبه ۸ بعد روزنامه هند [را] که به تحریک ظل السلطان ازو بد نوشته بودند به نظر شاه رسانید و نجوایی کرد.
- یکشنبه ۹ شاه ناهار خوردند سه چهار روزنامه خوانده شد.
- دوشنبه ۱۰ صبح قدری به جهت روزنامه اطلاع اخبار ترجمه نمودم ... ناهار صرف نمودند دو سه روزنامه خوانده شد ... باز روزنامه خواندم.
- سه شنبه ۱۱ ناهار صرف فرمودند روزنامه ها خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۲ تغیر زیاد [کردند] اما از روی مرحمت که چرا بلافاصله بعد از ناهار خانه می روی. باید باشم که درس فرانسه می خواهند بخوانند. خلاصه بودم در سر ناهار. بعد از ناهار درس خواندند.
- پنجشنبه ۱۳ ناهار خوردند روزنامه خواندند ... خلاصه باز درس خواندند. پانزده سال است که من درس می گویم و ده سال قبل از من معتمدالملک و پیش از او حکیم گلوکه و در زمان ولیعهدی و ایالت تبریز جمع دیگر درس داده بودند. ماشاءالله از شدت کار یا پریشانی خیال هیچ فرانسه نمی دانند. زیرا که مثل سایر کارها از راه اصولش بر نمی آیند. تصور می فرمایند که تعلیم و تعلم مشابه سلطنت مستقل ایران است که به بوالهوس می توان تحصیل کرد. لاوالله. درس چیز دیگر است.
- شنبه ۱۵ در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۱۶ یک روزنامه عرض شد.
- سه شنبه ۱۸ به واسطه گرفتاری تشریفات ورود سفرا مجال نوشتن روزنامه ندارم.

- چهارشنبه ۱۹ بعد از ناهار که دو روزنامه خواندم مراجعت به خانه کردم.
- شنبه ۲۲ کتاب هذه السنه [را] که موسوم به «منتظم ناصری» از تألیفات خودم است به حضور مردم خیلی تعریف فرمودند.
- یکشنبه ۲۳ اگر شاهی این شام گدائی یعنی چه... من بعد از خواندن دو سه روزنامه به اطاق دیگر آمدم که نفسی تازه کرده دوباره بروم.
- سه شنبه ۲۵ شب را اسماعیل آباد رفتم. حاج میرزا ابوالفضل هم بود. یک روزنامه اطلاع تماماً در اسماعیل آباد با میرزافروغی نوشتیم.
- چهارشنبه ۲۶ ناهار که تمام شد و روزنامه خوانده شد منزل آمدم... امشب خانه حکیم طلوزان مهمان هستم... جمعی بودند، من جمله مسیو دیولافوا شخصی است که از طرف دولت فرانسه مأمور تحقیقات علمی است که ابنیه قدیم ایران که در زمان ساسانیان ساخته شده و ابنیه اعراب که در اندلس و مغرب بنا شده و همچنین ابنیه خلفای عباسی شباهت چگونه به هم دارند. زن این شخص که سی و پنج ساله به نظر آمد با لباس مردانه همراه شوهر آمده است. خیلی زن عالمه و حرّاف است. بسیار از آشنایی من خوشحال شدند علی الخصوص بعضی اطلاعات که به آنها دادم و دو جلد مرآت البلدان را به آنها تعارف نمودم. بسیار نزد آنها صاحب قدر و علم قلم رفتم، در صورتی که هیچ نیستم.

- پنجشنبه ۲۷ ناهار دوشان تپه میل فرمودند خوابیدند. دو سه روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۳۰ ما از دو سفر فرنگستان امتیازات مدنی و تربیتی چیزی که آورده ایم من جمله تند رانند کالسکه است که به سیک کالسکه های راه آهن باید تند راند... ناهار میل فرمودند و خوابیدند. متصل روزنامه خواندم، نه یک نه دو. اگر گاهی جلو نگیرم باید متصل روزنامه بخوانم.
- رجب**
- سه شنبه ۲ امروز ده روزنامه خواندم. آخر استعفا نمودم چرا که چشمم دیگر نمی دید.
- پنجشنبه ۴ شب را میرزافروغی بود یک روزنامه اطلاع تماماً ترجمه شد.
- سه شنبه ۹ شام را بیرون میل فرمودند. کتاب مسافرت یعنی مأموریت جنرال گاردان از طرف امپراتور فرانسه ناپلئون اول به دربار فتحعلی شاه در سنه ۱۸۰۸ مسیحی مطابق ۱۲۲۲ هجری که هفتاد و سه سال قبل آمده بود عرض می کردم.
- چهارشنبه ۱۰ بعد ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- پنجشنبه ۱۱ ناهار خوردند و مرا به جهت خواندن دو سه روزنامه نگاه داشتند.
- شنبه ۱۳ میرزارضا [کاشی] را خواسته به اتفاق او و میرزافروغی و ملا موسی به حسن آباد رفتم... عصر روزنامه اطلاع تماماً ترجمه شد. شب هم قدری نوشتم.

- یکشنبه ۱۴ مجدداً در خانه رفته شاه تغییر مرحمت آمیز فرمودند که من بعد تو را باید حبس نمود که روزها نروی. قدری روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۱۵ عصرانه خوردند. کتاب سفارت جنرال گاردان را در سلطنت فتحعلی شاه به ایران می خواندم.
- چهارشنبه ۱۷ بعد از خواندن دو سه روزنامه سه ساعت به غروب مانده خانه آمدم.
- جمعه ۱۹ شاه از اندرون به حمام تشریف آوردند. روزنامه در دست داشته مطالعه می فرمودند. به من دادند. مادامی که سر حمام ناهار قلیان میل فرمودند عرض کردم ... خلاصه دو ساعت صحبت بیلاق ملیجک بود روزنامه و غیره از میان رفت ... ناهار خوردند روزنامه خواندم.
- سه شنبه ۲۳ خلاصه بعد از ناهار سلطنت آباد تشریف برده خوابیدند روزنامه‌ها [و] کتابها خوانده شد.
- چهارشنبه ۲۴ روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۲۵ مرا خیلی نگاه داشتند چند روزنامه عرض شد.
- شنبه ۲۷ عصری حاجی سیاح محلاتی پدر سوخته بابی که با خواجه‌ها رفیق شده به حضور آمد. خدا حفظ کند دولت ایران را که من بعد در زیر سلطنت و حکمرانی خواجه‌ها خواهد بود ... جمعی منزل منتظر من بودند من جمله ادیب‌الملک بود که شرح حال شیخی‌ها را آورده بود در کتاب نوشته شود.

## شعبان

- سفر لار
- سه شنبه ۱ ناهار را خورده... من بعد از خواندن چند روزنامه با امین‌السلطان رفیق راه شدم.
- پنجشنبه ۳ همین که به رختخواب رفته کتاب رمانی - قصه فرنگی - در دست گرفتم که زودتر مطالعه اسباب خواب شود. یک وقت ملتفت شدم که شش ساعت از شب رفته است و من مشغول مطالعه هستم. به قدری مطلب شیرین بود که خستگی و خواب را فراموش کرده بودم. شاید شرح حال امین‌الملک را هم در موقعی بنویسم... در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- شنبه ۵ صبح یک روزنامه اطلاع تماماً ترجمه نمودم ... از خروج اردو الی ناهار گاه تماماً روزنامه خواندم. این چشم بیچاره من به واسطه روزنامه خواندن در سواری و آفتاب کور خواهد شد... کوری چشمهای مرا هم تصور نخواهند فرمود که پانزده سال است شب و روز مشغول خواندن و نوشتن هستم به این واسطه نایبنا شدم ... خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار درس دادم. حضرت همایون به واسطه اینکه فارغ از کارهای دولتی باشند تحصیل فرانسه را شروع کرده‌اند. در سر ناهار که من روزنامه عرض می‌کردم صدایم گرفته بود شاه تحبیباً فرمود که منزل نرو باش درس بخوانم. بعد تجدید فرمودند که حقیقت این است که من لابد معلم دیگر بگیرم. عرض کردم معلم زیاد است اما مثل من نمی‌توانید پیدا کنید. خودشان تصدیق

فرمودند و خیلی تعریف از من کردند. الی عصر بودم. درسها داده شد، روزنامه‌ها خوانده شد. بعد تفصیلی مرقوم داشتند که در روزنامه دولتی طبع شود.

سه‌شنبه ۸

بعضی آثار خرابه در بعضی جاهای لار دیده می‌شود. به حکم همایون چند موضع را کردند بعضی کاشیهای خوب بیرون آمد. تا بعد چه شود.

چهارشنبه ۹

هرچه روزنامه امین‌الملک آورده بود تماماً خوانده شد. اگر پنجاه روزنامه هم برسد باید در یک روز من بخوانم... عصری حسب‌الامر با امین‌الملک و امین‌حضرت و آقامحمد خواجه رفتیم به خرابه‌ای که بالای لار پیدا شده. تفصیل خرابه از این قرار است: در محاذات دره قوشخانه طرف جنوب رودخانه لار در وسط صحرائی خیلی باصفا و خوش هوا که تمام جلگه و کوههای لار و تمام امتداد رودخانه تقریباً پیدا است تپه‌ای است که به واسطه خراب شدن عمارت تشکیل یافته است. ارتفاع تپه که همان بنای عمارت است با مصالح که خراب شده و بر روی هم متراکم شده بیست ذرع است که دوره او یکصد ذرع است. این عمارت خیلی عالی بوده و مشتمل بر دو مرتبه: یکی تحتانی که به حوضخانه مشابه بود. یک طاق بزرگ در وسط و چهار نیم‌طاق یعنی شاه‌نشین در نقاط اربعه و چهار راهرو که به واسطه راهرو طرف مشرق به مرتبه بالا می‌رود که پله‌ها در نهایت خوبی حاضر است. مرتبه بالا باید یک طاق بوده و اطراف به واسطه آجر حره که

حالا موجود است ایوان بوده است. کاشیهای الوان مختلف بسیار ممتاز و گچ‌کاری به‌طور منبت که در مساجد و عمارات قدیم اوایل صفویه و اواخر سلطنت مغول با خطوط در سقف و جدار به کار برده شده بسیار خوب در خطوط روی گچ و برآمدگی کاشیهای طلای اشرفی کار شده. روی عمارت یعنی منظره حقیقی طرف شمال سمت رودخانه بوده. آنچه حدس می‌توان زد عجاله هنوز سند صحیح نداریم این بنا در سلطنت مغول بوده و صفویه شاید تعمیر نموده‌اند. چرا که یک نوع کاشی مخصوص آنجا دیده می‌شود که با فلز مسی‌رنگ منقوش شده و این صنعت در ایران نبوده مگر در اواخر مغول.<sup>۱</sup> در دو سه پارچه کاشی خط نسخ [و] ثلث و شکسته بدخطی دیده می‌شود که در حاشیه یکی این عبارت خوانده می‌شود: «پر کن مرا جامی که سلامت است کارم». از این اشعار و از وضع عمارت که کاشی‌کاری و گچ منبت در عمارت فوقانی بوده نه تحتانی معلوم می‌شود این خرابه مقبره نبوده است، مجلس عیشگاه بوده است و یکی از سلاطین خیلی معتبر عباسی به جهت خود ساخته است. طرف شمال هم تل کوچکی که مصالح و آجر زیاد دیده می‌شود گمانم این است سر در این عمارت بوده است. طرف جنوب به فاصله پنجاه ذرع تقریباً سنگ و آجر زیاد

۱. جای یک کلمه سفید است.

- است، شاید بیوتات حرمخانه بوده است. طرف مشرق به فاصله یکصد ذرع باز آثار خرابه است، شاید مطبخ و سایر ملزومات بوده.
- شنبه ۱۲ عصر به جهت روزنامه اطلاع شرحی ترجمه شد. روزنامه‌ها از شهر رسیده بود فرستادم حضور. نشست بود مشغول ترجمه روزنامه اطلاع که رعاف شدیدی شدم.
- یکشنبه ۱۳ نهار میل فرمودند روزنامه عرض شد. بعد مدتی درس خواندند.
- دوشنبه ۱۴ الی عصر آنجا تشریف داشتند. درس خواندند. ترتیب درس را جور مخصوص دادم ان شاء الله اگر این طور پی بفرمایند شاید بتوانند بزودی فرانسه حرف بزنند. اگر عدم ثبات تغییر ندهد، ... وکیل را با نوشتجات زیاد و مسوده روزنامه اطلاع شهر فرستادم.
- چهارشنبه ۱۶ شاه درس خواندند.
- پنجشنبه ۱۷ خوابیدم خیلی کتاب مطالعه شد.
- جمعه ۱۸ سه ساعت به غروب مانده که از کار دست کشیدند باز مرا خواسته سه چهار روزنامه خواندم.
- شنبه ۱۹ با حکیم طلوزان و خان محقق به تماشای خرابه‌ای که در لار تازه اکتشاف شده رفتیم ... این عمارت خراب خیلی نقل داشته است. تفصیل او را در تاریخ و جغرافیای لار که در دست دارم و می‌نگارم خواهم نوشت. ... بیدار شدند درس خواندند.
- یکشنبه ۲۰ عصر شاه درس خواندند.

- دوشنبه ۲۱ جمعی از ریش سفیدان و رؤسای ایلات لار آمده بودند تصحیح اسامی ایلات لار و مراتع بیلاقی و قشلاقی آنها را در ورامین و لار کردم ... بعد از نهار درس خواندند.
- سه شنبه ۲۲ امروز سه چهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۲۳ امروز کتابچه فرهاد میرزای معتمدالدوله حاکم سابق فارس عرض می‌شد.
- پنجشنبه ۲۴ دستخطی از شاه رسید که فصلی راجع به رد عیسوی‌ها از روزنامه محو شود.
- دوشنبه ۲۸ ملاموسی و میرزافروغی با من است.
- سه شنبه ۲۹ در بین راه به میرزاعیسی گروسی مترجم رسیدم... نهار صرف شد در سر نهار روزنامه عرض شد. (شهرستانک). ماده تاریخی فروغی برای عمارت شهرستانک گفته است اینجا نوشته می‌شود...
- رمضان**
- پنجشنبه ۱ قدری روزنامه در سر نهار عرض شد... من قدری قرآن خواندم... عصر مفصل و مشروح کتابی بسیار مشکل شاه به فرانسه خواندند و من ترجمه کردم.
- جمعه ۲ امروز شاه میل کردند که ژغرافی تألیف فرمایند. نقشه به زبان انگلیسی است و پادشاه به هیچ وجه از درجات عرضی و طولی اطلاع ندارند و زبان انگلیسی نمی‌دانند [تا] از روی نقشه تألیف ژغرافیا بفرمایند. پناه بر خدا از اتلاف وقت عزیز گرانبهای پادشاهی که به واسطه استقلال هر دقیقه او مقابل هزار سال دیگران است و

- سبحان الله که حتی در تألیف ژغرافیا هم از راه معمول سهل ورود نمی فرمایند، از راه غیر معمول مشکل حرکت می کنند. خلاصه فرمودند و نوشتم.
- شنبه ۳ ناهار افتادند دو روزنامه عرض شد. ... خواب مفصلی کردم، کتاب زیاد مطالعه کردم.
- یکشنبه ۴ در سر ناهار روزنامه عرض شد. ... بعد میان رختخواب رفتم کتاب قصه که در دست دارم می خوانم به قدری خوب بود مطالب او که تا نصف شب بیدار بودم.
- دوشنبه ۵ درحالی که من نشسته بودم روزنامه عرض می کردم ولیعهد هم نشسته بود تفصیل درس فرانسه از ایشان سؤال کردند. عرض کرد که شروع کردم چون مشکل بود تعاقب نکردم. حال مشغول درس هندسه هستم. شاه از خودشان تعریف کردند که اگر مشاغل سلطنتی نبود هر آنگاه ده زبان و چند علم تحصیل کرده بودم ... دیشب به واسطه مطالعه کتاب کم خوابیده بودم. همان کتاب را باز دست گرفتم که ممد خواب شود. به قدری خوب نوشته بود که مانع خواب شد.
- سه شنبه ۶ عصری درس ژغرافیا خوانده شد که خواهم نوشت که چه ترتیب است.
- چهارشنبه ۷ از منزل بیرون رفته قصه بی پیر را که چند شب مرا بی خواب کرده بود تمام کردم. تاریخ رشیدی<sup>۳</sup> که آرزوی دیدارش را داشتم از مستوفی الممالک امانت گرفته از

۳. ظاهراً کتاب حیدر دوغلات مورد نظرست نه جامع التواریخ رشیدی.

- شهر آوردند مطالعه شد.
- پنجشنبه ۸ اما سر ناهار گاه که تقریباً قلّه کوه البرز بود دو سه روزنامه عرض شد... بعد از ناهار قدری کتاب تاریخ ناپلئون را خواندند. قدری گرامر خواندند.
- جمعه ۹ در سر ناهار خواجه سرایبی صورتی از موم که بسیار خوب ساخته بود در دست داشت به حضور آورد. معلوم شد تومان آغا صبیّه شاه که هنوز شوهر نکرده است ساخته بود. الحق خوب ساخته شده بود. به امین الملک دادند. ندانستم چرا.
- شنبه ۱۰ ناهار صرف شد بلافاصله الی دو ساعت به غروب مانده ژغرافیا و کتاب خواندم [برای شاه].
- سه شنبه ۱۳ دو سه روزنامه عرض شد. ژغرافیا خواندم. گرامر خواندم. پناه بر خدا از اتلاف وقت.
- پنجشنبه ۱۵ در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- جمعه ۱۶ عصر مختصر ژغرافیا نوشتم.
- شنبه ۱۷ ناهار صرف نمودند قدری کاغذ، ژغرافیا و روزنامه زیاد خوانده شد.
- دوشنبه ۱۹ به خواندن دو سه روزنامه اکتفا شد.
- سه شنبه ۲۰ در سر ناهار طوری تشنگی به من غلبه کرد که بی اختیار از حضور همایون که روزنامه می خواندم برخاستم بیرون آمدم. سر را به حوض فرو بردم آب نوشیدم. ... ژغرافیای زیاد فرمودند نوشته شد. اثر مشغولیات معدن طلا، شیخ عییدالله و... منجر شد این مشغولیات را. خدا حفظ کند که اثر بد نبخشد. اگرچه کارهای

دولت تمام شد به این کار مشغول می‌شوند. ولیکن بهتر این بود که این یک دو ساعت را هم به درد بی‌درمان رعیت بیچاره ایران رسیدگی می‌شد.

چهارشنبه ۲۱ خلاصه ناهار میل فرمودند کاغذ مطالعه کردند بعد کتاب خواندند... عضدالملک ... نیم ساعتی پهلوی من در کنار سفره نشست که روزنامه می‌خواندم.

پنجشنبه ۲۲ به حاجی ابوالحسن معمار فرمودند در تخته‌سنگی که مشرف به عمارت است از طرف مشرق صورت پادشاه را سواره بسازد و صورت امین‌السلطان. چون حکیم طلوزان هم بوده است صورت او را هم فرمودند بسازد و صورت ملیجک... ان‌شاءالله بعد از اتمام این صورت با اشخاصی که در این سنگ شهرستانک نقاری شده با اشخاصی که در تنگه واش فیروزکوه در زمان فتحعلی شاه نقش کرده‌اند تناسب خواهم داد که ازین تناسب وضع آن وقت دولت ایران با حال معلوم خواهد شد.

جمعه ۲۳ روزنامه‌ها خوانده شد و ژغرافیا نوشته شد. شب که به منزل آمدم روزنامه اطلاع با حروف تازه اتیاع شده از فرنگستان از طبع خارج شده است آورده بودند... (در عریضه به شاه نوشته): به یک فرمایش در جاجرود ایجاد روزنامه اطلاع کرد. به نمک پادشاه و تاج و تخت همایون قسم پانصد (تومان) نقد به اطلاع حکیم طلوزان به تاجر فرنگی داد که از فرنگستان حروف آوردند و روزنامه را چنانچه ملاحظه می‌فرمایند با

حروف چاپ زد که [مثل] بهترین روزنامه‌های اسلامبول و فرنگ شده است ... (جواب شاه) الحمدلله تو تاریخ‌دان و زبان‌دان و سیویلیزه هم هستی این‌طور هستی، دیگران که خر هستند نمی‌دانم چه حالت دارند.

چهارشنبه ۲۸ شاه بیرون آمدند روزنامه دادند خواندم.

پنجشنبه ۲۹ در سر ناهار و قبل از ناهار با حکیم طلوزان و بی‌او روزنامه‌ها عرض شد. بعد قدری هم کتاب مطالعه فرمودند و ترجمه نمودم.

جمعه ۳۰ ناهار صرف فرمودند روزنامه عرض شد... در سر شام روزنامه عرض شد. خیلی اظهار التفات به من فرمودند جهت حروف باسماه‌ای که تازه از فرنگ خواسته آوردند، روزنامه اطلاع را به آن داده‌ام چاپ و باسماه زده‌اند.

### سوال

شنبه ۱ سر ناهار روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۲ ناهار صرف شد روزنامه عرض شد. بلافاصله ژغرافیا فرمودند نوشتم.

دوشنبه ۳ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه عرض شد.

سه‌شنبه ۴ خلاصه میرزا علی‌خان مترجم را شاه دیروز خواسته بود که چند روزنامه بدهد ترجمه کند با خود برداشته سلطنت آباد رفتم. ... در سر ناهار روزنامه عرض شد. میرزا علی‌خان را حضور بردم. روزنامه‌ها را دادند



- رفت... عصری ژغرافیا خواندند.
- چهارشنبه ۵ صبح دو سه کاغذ به فرنگستان نوشتم از جمله به کتابفروش خودم. کتاب خواستم.
- جمعه ۷ قدری روزنامه ملاحظه فرمودند. ترجمه نمودم ... در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- شنبه ۸ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۹ در سر ناهار روزنامه عرض شد. بعد مدت‌ها درس خواندند. ژغرافیا نوشتند.
- دوشنبه ۱۰ من دارالطباعه رفتم. در سر شام بودم ... به من فرمودند در تاریخ خودت ثبت کن. به این پادشاه مگر الهام شده است که من تاریخ می‌نویسم والا از کجا خبر دارد.
- سه‌شنبه ۱۱ در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- پنجشنبه ۱۳ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- جمعه ۱۴ عصر ژغرافیا مطالعه کردند.
- دوشنبه ۱۷ شاه عصر درس خواندند.
- چهارشنبه ۱۹ از سلطنت الی قلعه سواره روزنامه عرض شد. ... سنگ عجیبی اینجا دیده شد... مشابه نارون. البته هزار خروار بود به روی سنگ دیگری خیلی باریک استوار بود. ... خلاصه صورت سنگ را بامداد بسیار خوب ساختند. چهار پنج روزنامه خوانده شد خیلی خسته شدم.
- پنجشنبه ۲۰ روزنامه خوانده شد. قدری هم درس خواندند.
- دوشنبه ۲۴ در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- سه‌شنبه ۲۵ یک روزنامه طولوزان خواند و من ترجمه کردم ... مدتی

- قبل از شام ژغرافیا نوشتم. در سر شام انکشاف تنگه محیطی ینگی دنیا را خواندم.
- چهارشنبه ۲۶ چادر حکیم [طلوزان] رفتم قدری کتاب خواندم. ... تفصیل عمامه را ان‌شاء‌الله مفصلاً خواهم نوشت.
- پنجشنبه ۲۷ ناهار که شاه صرف فرمودند کتابها و روزنامه‌ها خوانده شد ... در این قبیل سفرها که پادشاه بی‌حرم می‌آیند منحصر است مشغولیاتشان به سوار شدن و شکار کردن و روزنامه و کتاب برایشان خواندن. ... ناهار روزنامه و کتب خوانده شد.
- جمعه ۲۸ من و طولوزان حضور نشسته بودیم مشغول خواندن روزنامه بودیم. ... الی ساعت چهار ژغرافیا نوشتند. در سر شام روزنامه عرض شد. ... تفصیل عمامه از این قرار است...
- شنبه ۲۹ صبح زود بعد نوشتن دو سه روزنامه به در خانه رفتم.... بیدار شدند یک روزنامه عرض شد ... عصر باز روزنامه عرض شد.
- ذی‌القعدة**
- سه‌شنبه ۲ روزنامه خوانده شد.
- چهارشنبه ۳ قدری ژغرافیا نوشتند. قدری درس خواندند.
- دوشنبه ۸ عصر میرزافروغی آمد قدری روزنامه اطلاع ترجمه شد.
- پنجشنبه ۱۱ جزوه کتاب «نامه دانشوران» که شاهزاده مرحوم مباشر و مؤلف بود و حالا من هستم مقرری این ماه را به حضور آوردم. به نظر مبارک خیلی کم و خفیف آمد. یا

عمداً یا سهواً فرمودند ماهی همین قدر نوشته می‌شود، که خون من به کله زد. اما در کمال ملایمت خود را نگاه داشتم. عرض کردم ماهی صد تومان به جهت تألیف این کتاب به شاهزاده اعتضادالسلطنه مرحوم می‌دادید حالا شصت تومان کرده‌اید. آن وقت رسماً ماهی چهار جزو داشته‌اید، نمی‌رسید. حالا معیناً هفت جزو دارید و این است ماه به ماه می‌رسد.

جمعه ۱۲ عصر تشریف آوردند خیلی روزنامه و کتاب خوانده شد. طوری که سرم گیج می‌رفت.

یکشنبه ۱۴ الی عصر بودم. روزنامه‌ها خوانده شد. ژغرافیا نوشته شد.

دوشنبه ۱۵ میرزافروغی را خواستم رسید.

سه‌شنبه ۱۶ عصر باز روزنامه خوانده شد.

چهارشنبه ۱۷ در روزنامه اختر شرحی نوشته بود که دولت ایران می‌خواهد سواحل مشرق جنوبی بحر خزر را یعنی حوالی استرآباد را به دولت روس بفروشد. شاه از این مطلب زیاد برآشفته بودند. دو نفر از وزرای خودشان را مأمور کرده بودند که تفصیلی بنویسند به‌طور تکذیب که در روزنامه «اطلاع» مندرج شود. (و بعد نوشته است وزیر خارجه فرستاد ولی نامربوط بود). علی‌الطلیعه برخاسته بیرون رفتم چراغی روشن نموده مسوده کردم. میرزافروغی را خواستم دادم نوشت. عشرت‌آباد رفتم شاه فرمود مسوده وزیر چه شد. از جیب بیرون آورده نمودم. خواندند و به تکرار کوشیدند چیزی

نفهمیدند. فرمودند من نفهمیدم چه نوشته است. آن وقت مسوده خودم را دادم. عرض کردم من فضولی کردم چیزی نوشتم ملاحظه فرمائید. خواندند بسیار تعریف فرمودند. عرض کردم قربانت شوم زبان هر فرقه را اهل آن فرقه می‌داند. دوازده سال است اداره روزنامه با من است و چهارده سال است اتصالاً به جهت شما روزنامه می‌خوانم.

جمعه ۱۹ دیروز در قصر قاجار محرمانه به من فرمودند که امشب را عشرت‌آباد بیایم. فرانسه فرمودند کسی نفهمد... الی ساعت چهار خواندم و نوشتم.

شنبه ۲۰ صبح قدری مطالعه کتاب درس شاه را نمودم. بعد خانه دندانساز رفتم که کتابی از او بگیرم که تازه رسیده است.

یکشنبه ۲۱ همه را خوابیدم و کتاب خواندم.

چهارشنبه ۲۴ کتاب مسافرت مادام «سرنا» که ایران آمده بود سه سال قبل و خیلی بد نوشته بود خواندم در حضور.

یکشنبه ۲۸ فرمودند بعد از نهار برو اندرون کتابهای مرا ترتیب بده. بعد از نهار شاه اندرون رفتم سه طاقچه اطاق کتابخانه را ترتیب دادم. باقی ماند فردا ان‌شاء‌الله ... چهار ساعت مشغول کتاب چیدن بودم.

دوشنبه ۲۹ امروز هم اندرون به جهت ترتیب کتابها رفتم. ... میرزافروغی را هم با خود بردم. الی عصر کتب مرتب شد.

## ذی الحجه

یکشنبه ۶

از آنجا در خانه رفتم. بعضی کتابهای فارسی بود در کتابخانه اندرون، آوردم اسامی نوشته شود. ... من مشغول نوشتن کتب بودم. شاه مرا سر حمام احضار فرمودند روزنامه خواندم ... بعد از ناهار آمدم کتب را نوشتم.

دوشنبه ۷

به محض اینکه در سر ناهار نشستم فرمودند پلو را که در حضور بود بردار بخور و با من سوار شو و در سواری روزنامه بخوان. ... همان طور سواره روزنامه عرض کردم. ... الی یک فرسخ در رکاب بودم روزنامه خواندم.

سه شنبه ۸

مدتی بعد از آن که کتب شاه را ترتیب دادم به خانه آمدم.

جمعه ۱۱

ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۱۴

در سر شام روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۹

شب احضار حضور مبارک شدم... شب به خواندن روزنامه گذشت.

یکشنبه ۲۰

منزل ماندم خیلی کتاب خواندم.

چهارشنبه ۲۳

شروع به مرآت البلدان به جهت دو سال دیگر که اگر ان شاء الله الرحمن زندگانی باشد باید چاپ شود نمودم. حرف «ح» و «خ» نوشته می شود. به این جهت تفصیل خوارزم را شروع به نوشتن نمودم. ... در سر شام روزنامه عرض [شد] ... آن وقت شاه عکاسی می فرمود و غالباً عکس حرمخانه و زنهاى مردم که به

حرمخانه سلطنتی می رفتند برمی داشت. غافل از معاف بودن. این پسر (مچول خان) خودی را که با جعفرقلی خان که الحال رئیس مدرسه است و آن وقت شأنی نداشت آشنا کرد. چاپ کردن عکس را از [او] آموخت. یک دوسالی کارش این بود که شاه عکس می انداخت و او چاپ می کرد. ... می گویند بعضی از عکسها را هم به دیگران می داد اما گمان نمی کنم راست باشد. خلاصه شاه که از عکاسی کسل شدند این جوان اسباب فضولی به جهت خود ندید اعمال طفولیت خود را مجدداً پیش گرفت. ... عرض کرد ابوالقاسم خان نبیره ناصرالملک که در لندن تحصیل می کند می گویند مثل کنشیش شده از شدت تحصیل. هم انگلیسی می داند و هم فرانسه.

پنجشنبه ۲۴

قدری کتاب نوشتم قدری ترجمه کردم.

شنبه ۲۶

به من فرمودند نزدیک پادشاه نشسته روزنامه بخوانم. شاهزاده‌ها خیلی تعریف کردند شاه فرمودند من خودم همین طور ترجمه می توانم بکنم. شاهزاده‌ها تصور می کردند روزنامه فارسی است من می خوانم. بعد که ملتفت شوند روزنامه فرانسه است و من خط و زبان فرانسه را مثل فارسی می خوانم زیاد تعجب و تعریف کردند.

یکشنبه ۲۷

مدتی از راه همان طور سواره روزنامه عرض کردم. ... ناهار حاضر کردند روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۸

دیشب در سر شام حضور بودم تاریخ نیکلا امپراطور

روس خوانده شد.

۱۲۹۹

محرم

چهارشنبه ۱

بعد در خدمت شاه تکیه دولت رفتم روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲

در سر ناهار روزنامه عرض شد. در تکیه هم تفصیل عهدنامه پاریس در زمان ناپلئون سوم خوانده شد.

جمعه ۳

الی مغرب در خانه بودم روزنامه خواندم، ژغرافیا نوشتم.

دوشنبه ۶

به واسطه سرحدات روس و خراسان حواسها خیلی پریشان است. اما افسوس که مستشار این امر خطیر نصیرالدوله است که جز شعر عربی و دو سه فقره مطلب تاریخی معلوماتی ندارد. (توصیف مدرسه محمدحسین خان مروی).

سه شنبه ۷

در خانه رفتم و روزنامه خواندم.

سه شنبه ۱۴

مرا تا یک ساعت به غروب مانده نگاه داشت روزنامه خواندم. ژغرافیا نوشته شد.

پنجشنبه ۱۶

در سر ناهار روزنامه خوانده شد ... شام شاه خیلی طول کشید حکیم طلوزان روزنامه خواند من ترجمه کردم.

شنبه ۱۸

الی عصر بودم کتاب [و] روزنامه خوانده شد. ... میل مبارک در عالم به سه چیز است: شکار و روزنامه و کتب فرانسه و سنگ معدن.

پنجشنبه ۲۳

یک کاغذ مفصل به کتابفروش خودم که در پاریس است

نوشتم و یازده تومان پول به جهت او فرستادم که کتاب بفرستد.

شنبه ۲۵

در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۳۰

حاج میرزا ابوالفضل و شیخ مهدی و میرزا فروغی بودند.

صفر

جمعه ۱

کتاب زیاد خواندم.

شنبه ۲

کتاب هرودت را شاه خواسته بود بر سر ناهار خواندم.

جمعه ۸

شاه میل کردند زبان روسی تحصیل نمایند. از فردا شروع خواهند کرد.

سه شنبه ۱۲

الی عصر بودم [جاجرود] خیلی روزنامه خواندم ...

چهارشنبه ۱۳

در سر ناهار با طلوزان روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۶

الی عصر کتاب و روزنامه زیاد خواندند و خواندم.

یکشنبه ۱۷

شاه سوار شدند در سر ناهار بودم. تفصیل حرق تماشاخانه وین که هزار نفر تماشاچی آنجا بودند و تلف شدند عرض شد.

دوشنبه ۱۸

اما من به جهت ترجمه روزنامه اطلاع منزل ماندم.

چهارشنبه ۲۰

الی عصر بودم شش روز خواندم.

یکشنبه ۲۴

در سر ناهار روزنامه خواندم.

سه شنبه ۲۶

در سر ناهار روزنامه عرض شد ... کتاب تازه ابتیاع کرده ام چهار ساعت تمام مطالعه کردم.

جمعه ۲۹

بعد خانه آمدم ناهار صرف نمودم. مشغول کتاب خواندن شدم.

ربیع الاول

- شنبه ۱ در سر شام تفصیل حرق تماشاخانه وین را که در هشتم دسامبر مطابق ۱۶ محرم روی داده بود هزار نفر متجاوز از آتش سوخته بودند عرض می‌کردم.
- دوشنبه ۳ شاه شام میل فرمود دو ساعت کتاب خواندم. ... این است زندگانی پرزحمت بی‌فایده من.
- دوشنبه ۱۰ دیشب میرزا یوسف خان مستشار [الدوله] و میرزا حسن خان منشی [اسرار] و حاجی میرزا ابوالفضل و میرزارضا مهمان من بودند.
- سه‌شنبه ۱۱ شاه مرا احضار کرد. رفتم در باغ مدتی روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۲ امروز بندگان همایون به مدرسه دارالفنون تشریف بردند. معلم تازه که از پروس خواسته بودند آمده است. به بهانه دیدن اعمال او، اگرچه اعمال ندارد. چرا که ده روز زیادت‌تر نیست وارد شده است مدرسه رفته. شنیدم مخبرالدوله هم لازمه آنچه را که شاه طالب است حاضر کرده بود. یعنی وجه نقد و شال و اسباب حقه‌بازی و زورخانه‌بازی و موزیک و شاه هم به هیچ‌یک از اطق‌هایی که درس‌های مختلف می‌دادند چندان اعتنا نکرد. به همان مجلس زورخانه و حقه‌بازی و موزیک تشریف بردند.
- شنبه ۱۵ به اتفاق میرزا محمدعلی و میرزا فروغی و سیدکاتب به اسماعیل‌آباد رفتم ... امروز نواب ملقب به بدایع نگار که از دانشمندان عصر بود به سگته مرحوم شد.
- یکشنبه ۱۶ الی عصر کتاب خواندم.

- سه‌شنبه ۱۸ [سر] ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۹ روزنامه عرض کردم شب را بیرون شام خوردند.
- پنجشنبه ۲۰ امروز من شروع کردم به درس عربی خواندن.
- یکشنبه ۲۳ شب را تا ساعت چهار بدم با طلوزان روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۲۷ با اهل خانه در یک درشکه به رسم اروپا نشسته به خانه مراجعت کردیم.

ربیع الثانی

- دوشنبه ۱ مسجد آقابهرام که مجلس فاتحه‌خوانی میرزا رضای مهندس‌باشی بود رفتیم. میرزارضا نود و شش سال عمر داشت. در زمان عباس میرزای نایب‌السلطنه ظاهراً هفتاد سال قبل با میرزا جعفرخان مشیرالدوله مأمور شده بود و رفته بود لندن تحصیل کرده بود. بسیار آدم قابلی بود. زبان انگلیسی را کاملاً می‌دانست. در هندسه و قلعه‌سازی مهارت کامل داشت. با این کبر سن باز مشاعر داشت اما چشم او نمی‌دید.
- چهارشنبه ۳ بعضی فرمایشات و دستورالعملها دادند به جهت رفتن به خانه علماء [که] دو سه چهار روز بعد خواهند رفت و این برخلاف رسمی بود که مدت ریاست احتساب من داشتند که غفلة تشریف بردند.
- پنجشنبه ۴ الی عصر مشغول ترتیب بعضی اطلاعات تاریخی بودم که ایلچی روس خواسته بود.
- دوشنبه ۸ به اتفاق میرزا فروغی، سیدمعلم عربی و میرزا محمدعلی به طرف سلطنت‌آباد رفتیم. ... مشغول

- ترجمه یک روزنامه اطلاع شدم.  
 جمعه ۱۲ به واسطه مباحثه عربی قدری دیر در خانه رفتم ... در سر ناهار روزنامه خواندم.  
 شنبه ۱۳ مصمم رفتن اسماعیل آباد شدم. میرزا محمدعلی، میرزافروغی و سیدکاتب بودند.  
 جمعه ۱۹ شب میرزافروغی آمد نتوانستم کار کنم.  
 سه شنبه ۲۳ در سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه زیادی خواندم.  
 چهارشنبه ۲۴ الی عصر خاطر مبارک به هیچ کار رجوع نفرمود. با وجود هر کار دولتی که بود نپرداختند جز خواندن کتاب و روزنامه.  
 جمعه ۲۶ در سر شام کتاب نرون قیصر خوانده شد.  
 شنبه ۲۷ تماشای اطاق موزه که زینت داده اند تشریف آوردند. صورت شکارگاهها به دیوار نصب شده غالباً شاه است و ملیجک و مردک.

### مجلد دوم: ۱۲۹۹-۱۳۰۰

#### جمادی الاولی

- سه شنبه ۱ در اطاق موزه که تازه به اتمام رسیده است جلوس فرمودند. اطاق موزه تالاری است بسیار وسیع که در ایران به این بزرگی اطاق ساخته نشده است. از اطاقهای اصفهان صفویه اگرچه ندیده ام اما شنیده ام بزرگتر است. ... خانه حاجی استاد غلامرضا که هر سال می روم رفتم.  
 جمعه ۴ خوابیدم و عربی خواندم.  
 شنبه ۵ خانه آمدم... مدتی تحریر کردم. درس عربی را شب خواندم.  
 یکشنبه ۶ سر ناهار روزنامه خواندم.  
 چهارشنبه ۹ اعمی کتاب فرنگی به جهت پسر خود خواست دادم. ... [شاه] نماز خواندند مدتی درس خواندند.

شنبه ۱۲ به اتفاق میرزارضا به اسماعیل آباد رفتم. میرزافروغی، میرزامحمدعلی و سیدکاتب هم بودند. اول شب ترجمه زیاد کردم.

یکشنبه ۱۳ اسماعیل آباد ماندم ... مدتی ترجمه کردم (سیزده نوزاد بوده است).

دوشنبه ۱۴ میرزامحمدرضای قمشه‌ای که از حکمای الهی است به توسط ملک‌الاطبا به حضور آمده بود شاه بعضی تحقیقات حکمی کرده بودند. من جمله از کتب حکمی پرسیده بودند. میرزامحمدرضا گفته بود من جمله اسفار ملاصدرای شیرازی است. شاه این آیه را خوانده بودند «ان الحمار یحمل الاسفار» (کذا).

چهارشنبه ۱۶ خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۸ شاه میل کرده است زبان آلمانی را تحصیل کنند که من جمله تفریط وقت و بطلان بخت است. به من فرموده بودند بارون دزمان را با خود ببرم. بردم. شاه بیرون تشریف آوردند شروعی کردند.

شنبه ۱۹ سر ناهار روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۱ همان نقطه‌ای که شاه غالباً شام و ناهار میل می‌فرمایند و من روزنامه می‌خوانم. خراب شده بود. ... کریم شیرهای و اتباع او یعنی مقلدین تقلید مشق طرز اطریش می‌کنند. شاه خندیدند اما خوششان نیامد.

سه‌شنبه ۲۲ قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۲۳ به شاه عرض کردم اگر درس نمی‌خوانید بروم. فرمودند نمی‌خوانم ... عصر الی دو ساعت از شب رفته با

میرزافروغی یک روزنامه اطلاع نوشتم. در روزنامه اختر شرحی از پلیس بد نوشته بودند. ظن غالب مردم این است که من نوشته‌ام. با وجودی که والله خبر ندارم. دوشنبه ۲۹ شاه ناهار می‌خورد رسیدم. قدری کتاب خواندم.

### جمادی‌الثانیه

چهارشنبه ۱ در سر شام تاریخ اسکندری می‌خواندم. شاه فرمودند سرسلسله خیلی رشید و با قابلیت است، وسط سلسله که اشاره به خودشان بود مثل بالون که به هوا می‌رود و مدتی در هوا می‌ایستد به جای خود مستقر است. بعد آخر سلسله مثل همان بالون است که بادش دررفته به زمین می‌افتد.

یکشنبه ۵ شاه وقتی که مصمم [رفتن] مجمع‌الصنایع بود ... الی عصر متصل من روزنامه خواندم یا خودشان کتاب خواندند.

دوشنبه ۶ سر ناهار کتاب خوانده شد.

جمعه ۱۰ عصر با میرزافروغی کار زیاد کردم.

یکشنبه ۱۲ در سر سواری (جاجرود) و سر ناهار روزنامه‌ها عرض شد.

دوشنبه ۱۳ صبح دو سه نفر به احضار من آمدند وقت عزیز و موقع درس عربی مرا ضایع کردند ... دوباره مرا احضار فرمودند چند روزنامه خوانده شد.

پنجشنبه ۱۶ دو سه کاغذ به فرنگ نوشتم.

جمعه ۱۷ شب با میرزافروغی کار زیاد کردم.



یکشنبه ۱۹ ناهار صرف فرمودند خوابیدند... بعد الی عصر دو سه روزنامه خوانده شد. قدری لغت تصحیح فرمودند.

دوشنبه ۲۰ شب با سیدکاتب چیز زیاد نوشتم.

سه‌شنبه ۲۱ صبح بعد از خواندن درس عربی به عشرت‌آباد رفتم. در سر ناهار روزنامه زیاد خواندم. ... عصر بی مقدمه شاه سوار شدند ... در بین راه روزنامه خواندم.

جمعه ۲۴ یک فصل مبسوطی جهت روزنامه اطلاع نوشتم.

یکشنبه ۲۶ تغیر زیاد فرمودند. معلوم شد عمارت اندرون را که خالی کرده بودند از اطاق شمس‌الدوله که سابق اطاق اندرون محمدشاه و ناصرالدین‌شاه بود چند آینه و چند پرده صورت خودشان [را] کنده و برده بودند. شاه شنیده بود از خواجه‌باشی مؤاخذه می‌کردند...

دوشنبه ۲۷ میرزا فروغی را در درشکه خود نشاندند به طرف اوین رفتم... بعد از ناهار احضار شدم چند روزنامه خواندم. ... بیدار شدند باز روزنامه عرض شد ... من عمیدالملک را برداشته به طرف حسن‌آباد رفتم ... شب... میرزارضای کاشی هم رسید. شب به صحبت گذشت. من جمله روزنامه عباس میرزای پسر محمدشاه ملقب به ملک‌آرا که به خط خودش نوشته بود سه سال قبل که از خمسه فرار کرده بود کاغذهایش به دست عمیدالملک افتاده بود من جمله این روزنامه بود. خیلی می‌خواستم مضمون این را بدانم. عمیدالملک دو ساعت تمام تقریر کرد. از تولد خود نوشته است و سوانح که به او داده بود. خیلی بد از شاه و مادر شاه

نوشته است.

پنجشنبه ۳۰ به تبریز و فرنگستان کاغذ نوشتم... الی عصر بودم کتاب خواندم و خواندند.

رجب

دوشنبه ۴ شب را در سر شام روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۵ سر ناهار هم روزنامه خوانده شد.

شنبه ۹ بد خوانیدم... ترجمه‌های زیاد کردم.

دوشنبه ۱۱ به حساب خواستند اظهار لطف فرمایند قدری به فرانسه قدری به فارسی اظهار لطف فرمودند ... بعد از ناهار در باب عدم ترتیب کتاب «نامه دانشوران» که شاه به واسطه عدم سواد ملتفت نیستند صحبتی در میان آمد. هیچ چیز به من مؤثر نیست مگر از علم من بکاهند. بر آشفتم خانه آمدم.

پنجشنبه ۱۴ بعد از رفتن آنها (مشیرالدوله و حکیم‌الممالک) ترجمه زیاد کردم.

جمعه ۱۵ به من اظهار مرحمتی فرمودند. چهار پنج روزنامه خوانده شد شاه خوابیدند.

سه‌شنبه ۱۹ سه چهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۱ چند روزنامه خوانده شد، قدری درس خواندند، قدری کاغذ متفرقه.

جمعه ۲۲ صبح معلوم شد که شاه تشریف می‌آورند شهر به جهت نقل خزانه اندرون به بیرون (و تفصیل تاریخ و تشکیلات آن)... خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم.

- شنبه ۲۳ شب با سیدکاتب چیز زیاد نوشتم.
- یکشنبه ۲۴ شب را دو سه نمره روزنامه اطلاع نوشتم.
- دوشنبه ۲۵ الی عصر بودم مکرر روزنامه خوانده شد. روزنامه دانش را که مخبرالدوله ایجاد کرده است به حضور فرستاده بود ندیدم.
- سه شنبه ۲۶ در سرناهار روزنامه خوانده شد. ... شاه روزنامه دانش را مطالعه کرده بودند اثر خوبی نگرده. تا بعد چه شود.
- چهارشنبه ۲۷ با سیدکاتب قدری کار کردم.
- پنجشنبه ۲۸ صبح قدری با میرزافروغی کار کرده بعد سلطنت آید رفتیم. ... روزنامه‌های مفصل عرض شد. ... دیشب مخبرالدوله کاغذی نوشته بود و به جهت منع روزنامه دانش اذن خواسته بود. معلوم شد که اشاره از طرف شاه شده بود والا تکبیر و غرور او به حدی بود که به من اعتنا نمی‌کند.
- شعبان
- دوشنبه ۲ خانه جناب آقا رفتیم ... با آقا خیلی صحبت تاریخی شد.
- جمعه ۶ یک روزنامه اطلاع نوشتم.
- شنبه ۷ حکیم پولای که تازه آمده است دیده شد. این حکیم بیست سال در ایران بود و معلم مدرسه. هرچه شاگردست در مدرسه او معلم بود و مدتی طبیب مخصوص شاه بود. بیست و دو سال است که از ایران رفته بود تازه آمده است به جهت بعضی از اکتشافات

- تاریخی.
- یکشنبه ۸ شاه رسیده بود روزنامه‌ها خوانده شد.
- دوشنبه ۹ شب حاجی میرزا حبیب‌الله حکیم ... از شهر آمده بودند و میرزافروغی و میرزاعلی محمد. مدت‌ها بیرون مشغول کار و صحبت بودم.
- سه شنبه ۱۰ سوار شده با میرزافروغی و سیدمرتضی به طرف گلیندوک که منزل اول است راندم.
- چهارشنبه ۱۱ کاغذهای زیاد مطالعه فرمودند من هم دو روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۱۲ خلاصه شام صرف فرمودند روزنامه خوانده شد.
- جمعه ۱۳ تمام گردنه را روزنامه خواندم ... شب قدری روزنامه خوانده ترجمه کردم.
- دوشنبه ۱۶ به واسطه نبودن روزنامه در سرناهار و بعد از ناهار تاریخ اسکندر خواندم ... قدری خوابیدم بیدار شده مشغول ترجمه بودم که شاه سوار شدند ... میرزافروغی و سیدمعلم بودند. کتاب زیاد ریخته بود ... قدری سواره ایستادند ... با سیدمعلم حرف زدند.
- چهارشنبه ۱۸ از ابتدای حرکت الی سرناهار روزنامه خواندم ... باز درس فرانسه شروع شد و تاریخ اسکندر خوانده شد.
- جمعه ۲۰ حضور شاه رفتیم. روزنامه خوانده شد و کتاب اسکندر.
- سه شنبه ۲۴ بنده هم در رکاب بودم. قدری از راه را تاریخ اسکندر همان‌طور سواره خواندم. بعد راه بد شد.
- پنجشنبه ۲۶ رسیدم به آفتابگردان شاه. اواسط ناهار بود قدری

روزنامه عرض شد. فرمودند خودم هم نانی بخورم و سواره در رکاب روزنامه عرض کنم. همین طور کردم.

جمعه ۲۷ در سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه عرض شد. ... سوار شدند قدری پائین آمده سراغ خرس رفته مرا هم پشت سنگ نشانده روزنامه بخوانم ... خرس هم پیدا نشد.

یکشنبه ۲۹ صبح به تماشای قریه نمارستاق رفتیم. در مسجد آنجا پیاده شده بعضی اطلاعات ژغرافیائی حاصل کرده ... در سر ناهار شاه روزنامه خواندم.

رمضان

دوشنبه ۱ ناهار میل می فرمودند دو سه روزنامه خواندم.

سه شنبه ۲ سه چهار روزنامه خوانده شد. ... کاغذ زیاد از شهر آورده من جمله کاغذ نورمان بود که در جوف او شبیه کنت را که در پاریس ساخته بودند فرستاده بود. این شبیه تفصیل دارد. خود کنت با لباس تمام رسمی صورت شاه [را] مشابه عروسک که نخی به گردن شاه بسته بود در دست دارد. عبدالحسین خان مستشار سابق او طبل بزرگی را می نوازد و میرزا ابوتراب خان نوری مستشار حالیه نای می زند و خود کنت می رقصد. در زیر پا اسباب شکنجه از هر قبیل ریخته شده است. در زیر تصویر به خط فرانسه نوشته شده است حقه بازی کنت. خیلی خندیدم. صورت را خدمت شاه فرستادم.

شاه خوشش نیامده بود.

پنجشنبه ۴ من الی عصر مشغول نوشتجات به شهر و روزنامه اطلاع شدم.

شنبه ۶ الی عصر بودم سه چهار روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۷ به خطاب «ملاصنیع» مخاطبم فرمودند خوب است در حضرت پادشاه که به سمت ملائی معروفم نه به سمت نادانی و الواطی. ... روزنامه ها خوانده شد.

دوشنبه ۸ به واسطه نداشتن روزنامه، کتاب تاریخ اسکندر خوانده شد ... مرا مأمور فرمودند فردا بروم و قلعه خرابه بلده را نقشه برداشته و تحقیقات علمی نمایم.

سه شنبه ۹ صبح به اتفاق دکتر بکمز که مسلمان شده است به طرف بلده رفتم ... دیروز فروغی و سید [کاتب] اینجا آمده بودند... [شاه] احوال مرا پرسیده بودند «ملاصنیع» اینجا است.

جمعه ۱۲ روزنامه های زیادی از شهر رسیده بود الی عصر مرا نگاه داشتند به جهت خواندن روزنامه.

شنبه ۱۳ روزنامه زیادی خوانده شد ... پنجشنبه یازدهم که در رکاب همایون به کمرود رفته بودم روزنامه دانش مخبرالدوله را مچول خان در حضور می خواند. در این روزنامه تعریف کرده بود که در این عصر همایون ترقیات به چه درجه و اندازه شده است. شاه فی الفور این شعر هجو محمدتقی خان کلاهدوز را که در زمان محمدشاه ساخته بودند خواندند.

روز بازار کپک اقلی زن قحبه لر است  
 هر که زن قحبه گیش بیشتر او بیشتر است  
 من عرض کردم فرد دیگر هم دارد: «قرباغ ایشیکین  
 حیف دیر قحبه دهن». مصرع ثانی را خود شاه  
 خواندند: «بو ایشی شاه الیپ مملکته سیجد لر است».  
 مقصود این بود اگر در این عصر همایون هم زن قحبه‌ها  
 بیشتر هستند خودت این کار را کرده‌ای.  
 در امروز کلا امامزاده بود. به من فرمودند که بروم  
 تحقیق تاریخ او را بکنم. رفتم و نوشتم. سر ناهار به شاه  
 رسیدم قدری روزنامه خواندم.  
 خلاصه به شاه رسیدم قدری روزنامه همان‌طور سواره  
 خواندم. ... در سر ناهار روزنامه مجدداً خواندم. ...  
 عصرانه خوردند باز من بیچاره سه روزنامه خواندم.  
 شاه شروع به خواندن روزنامه مصور فرانسه فرمودند.  
 راه درس و تحصیل خود را می‌خواهند ازین به بعد  
 ازین جاده قرار بدهند. قبل از ناهار و بعد از ناهار قدری  
 درس خواندند.  
 امروز سواری نیست شاه درس خواندند. ... باز درس  
 خواندند. بعد من روزنامه خواندم.  
 روزنامه پدر سوخته، که خواندن این روزنامه مرا کشت،  
 به دست من دادند. همان‌طور سواره پشت سر شاه  
 بلافاصله به راه افتادیم. ... خودشان روزنامه ایام  
 مسافرت خودشان را تقریر می‌فرمودند و  
 غلامحسین خان پسر امین‌الدوله می‌نوشت.

شنبه ۲۷  
 صبح... سرپرده رفتم قدری روزنامه خواندم.  
 سه‌شنبه ۳۰  
 تاریخ اسکندر در سر ناهار خواندم و بعد در رکاب  
 همایون همان‌طور سواره کتاب خواندم الی منزل  
 (شهرستانک).

## شوال

جمعه ۳  
 الی عصر آنجا بودم روزنامه‌ها خواندم.  
 پنجشنبه ۱۶  
 سوار شده از منزل الی چمن زیر قلّه البرز روزنامه  
 خواندم. ... از عصر الی مراجعت به همین‌طور چهار پنج  
 روزنامه خوانده شد.  
 شنبه ۱۸  
 به اتفاق میرزافروغی و یک آبدار از قلّه البرز چهار  
 ساعت به غروب سرازیر شدم.  
 جمعه ۲۴  
 من با میرزافروغی به طرف شهر رفتم.  
 یکشنبه ۲۶  
 الی عصر خاطر همایون به خواندن نوشتجات و مطالعه  
 روزنامه گذشت.  
 چهارشنبه ۳۰  
 الی عصر به مطالعه کتاب و غیره گذشت (خودش).

## ذی‌القعدة

جمعه ۱  
 شب ملاموسی نزد من بود.  
 چهارشنبه ۶  
 من با ملاموسی و میرزاعلی محمد بودم.  
 پنجشنبه ۷  
 حاجی ملاعلی مجتهد شرفیاب شده بود خدمت شاه از  
 برای مهم ملتی.  
 یکشنبه ۱۰  
 میرزاعلی محمد و میرزامهدی و غیره بودند. بعد  
 ملاموسی بود.

سه‌شنبه ۱۲ دیروز شاه به واسطه تفصیلی که در روزنامه اختر از وزارتخانه‌های ایران بد نوشته بود متغیر شده بودند. ... از میرزایوسف [مستشار] بد می‌گفتند (و تفصیل آن).

چهارشنبه ۱۳ در تدبیر خلاصی میرزایوسف خان مشاوره می‌کردم....  
جمعه ۱۵ در سر شام روزنامه عرض شد.  
چهارشنبه ۲۰ در سر ناهار روزنامه خوانده شد.  
سه‌شنبه ۲۶ سر شام تاریخ اسکندر خواندیم.  
چهارشنبه ۲۷ بعد سر شام نشسته چهار ساعت من بیچاره تاریخ اسکندر خواندم و دو روزنامه.  
شنبه ۳۰ الی دهنه سواره تشریف بردند و من روزنامه خواندم.

### ذی‌الحجه

دوشنبه ۲ عیادت میرزافروغی رفتم.  
سه‌شنبه ۳ شام بیرون صرف فرمودند تاریخ اسکندر خوانده شد.  
شنبه ۷ امروز مجتهد تبریز و میرزااحسن آشتیانی مجتهد حضور شاه رفتند.

پنجشنبه ۱۲ کتابی به شاه دادم [م] که پانصد نمره روزنامه دولتی از محرم ۱۲۸۸ الی حال که ۹۹ است از طبع خارج شده ... شاه دستخطی در تمجید و التفات اداره طبع نوشته و دادند.

یکشنبه ۱۵ بعد به اتفاق حاجی میرزا ابوالفضل، میرزارضا، سیدکاتب، میرزاعلی محمد اسماعیل آباد رفتم. ... شب را تا ساعت سه ترجمه کردم.

جمعه ۲۰ به واسطه کینه‌ای که شاه به من دارند که چرا فرانسه خوب می‌دانم و مثل سایرین خر و نادان نیستم، اگرچه هستم، غالب اوقات لغات مشکله پیدا می‌کنند و شاید یک شب وقت خودشان را ضایع می‌کنند در لغت فرانسه گردش می‌کنند لغت عجیب و غریبی پیدا می‌کنند شاید من ندانم. من جمله پریشب لغت شیاف را به فرانسه پیدا کرده بودند و چه قدرها مشعوف شده بودند که از من سؤال کردند ندانستم. چرا که اصطلاح طبی است و استعمال شیاف هم در طب فرنگی غیرمعمول است. بعد از حکیم طلوزان پرسیدند او لاید می‌دانست. خیلی از ندانستن من خوشحال شدند.

شنبه ۲۱ یک روزنامه که خوانده شد مراجعت به عمارت نمودم.  
دوشنبه ۲۳ سه چهار روزنامه من خواندم.

سه‌شنبه ۲۴ بندگان همایون به خیال این هستند چون کار دولت را آراسته و پیراسته فرمودند تحصیل زبان آلمانی بفرمایند. چهل سال است فرانسه می‌خوانند هنوز در تکلم ماضی را به جای مضارع و امر را به جای نفی تکلم می‌فرمایند.

چهارشنبه ۲۵ ناهار را سر قنات رزک میل فرمودند. در بین راه روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۶ خاطر مبارک قبل از شام به خواندن درس فرانسه میل فرمودند. ولی به بازی کردن با ملیجک گذشت.

۱۳۰۰

محرم

چهارشنبه ۳

وزارت انطباعات به من داده شد. ... میرزا فروغی را به جهت بعضی کارها نزد امین الدوله فرستادم.

یکشنبه ۷

روزنامه مصوری را که ایجاد نموده‌ام به نظر شاه رساندم. چون قدری از ولیعهد تعریف داشت پسند نفرمودند. حکم شد عوض شود.

دوشنبه ۸

روزنامه بی معنی دادند خواندم. چون مطلب نداشت به اختصار گذشت. از سوءظنی که شاه به همه دارد تصور کردند که عمداً تجاهل کرده‌ام مختصر خواندم. روزنامه را گرفته خودشان مرور فرمایند.

سه‌شنبه ۹

بعد از ناهار روزنامه خوانده شد.

جمعه ۱۲

میرزایوسف خان مستشار که دو سه روز است به توسط نایب السلطنه از حبس خلاص شده و میرزا حسن خان آمده بودند ... شب روزنامه مصور را که جرح و تعدیل شده بود حضور فرستادم با عریضه‌ای. دستخط التفات در جواب فرستاده بودند.

یکشنبه ۲۱

بعد اتباع وزارت انطباعات و دارالترجمه و کتاب و تألیف که غالباً علماء و فضلا هستند از حضور گذشتند به همه اظهار التفات فرمودند. به خود من هم اظهار التفات کردند.

چهارشنبه ۲۴

به اتفاق میرزارضا و سیدکاتب اسماعیل آباد رفتم. ... یک روزنامه اطلاع تفصیل فتح تل الکبیر را ترجمه نمودم.

صفر

چهارشنبه ۲

میرزا حسن خان پسر میرزایوسف خان مستشارالدوله که هیجده سال بود در فرانسه و انگلیس تحصیل طب کرده بهترین اطبا شده دیده شد.

جمعه ۴

الی عصر گرفتار شاه بودم. همه را به خواندن کتاب و روزنامه گذشت. امشب مجتهد تبریز مهمان من بود. تا ساعت شش و هفت نشست. خیلی صحبت علمی و پولتیکی و غیره شد.

شنبه ۵

دو ساعت روزنامه ترجمه می‌کردم.

سه‌شنبه ۸

صبح زود خانه ظل السلطان رفتم. روزنامه نمره دو شرف [را] که تصویر ظل السلطان است حامل بودم.

چهارشنبه ۹

سر ناهار قدری روزنامه خوانده شد (جاجرود).

جمعه ۱۱

صبح دربخانه رفتم متصل روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۲

در سر سواری روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۱۳

در سر ناهار روزنامه خواندم. تا عصر ما را نگاه داشتند که تدریس (کذا) بفرمایند.

دوشنبه ۱۴

محمدقاسم فراش روزنامه را دیدم که از شهر آمده است. سؤال کردم روزنامه‌های مصور را آورده است جواب داد خیر. نایب السلطنه فرستاده روزنامه را به هم زدند و تفصیل را میرزاعلی محمد نوشته است. کاغذ میرزاعلی محمد را که خواندم نوشته بود نایب السلطنه دیروز مرا خواست. بعد از تغیر زیاد در مجلس گفت شماها با من غرض دارید. یقین صورت مرا بد ساخته‌اید. هر قدر میرزاعلی محمد عذرخواهی کرده

بود فایده نبخشیده بود. جمعی فرّاش و غیره را فرستاده بودند دارالطباعة صورت خودش را از روی سنگ محو کرده من فی الفور عریضه‌ای نوشتم و کاغذ میرزا علی محمد را فرستادم. جواب دستخط صادر شد که دیشب نایب السلطنه شکایت کرده بودند که شرح حال مرا کم نوشته‌اند. به او نوشتم هرچه نوشته است به فرمایش من بوده است تو هیچ باک نداشته باش. آسوده باش. این جواب شاه مرا آسوده کرد. به طرف دوشان تپه رفتم مدت‌ها روزنامه خواندم. صبح بعد از آنکه میرزا فروغی را راه انداخته به طرف در خانه رفتم ... روزنامه می خواندم. پناه بر خدا از این زندگی پر مشقت.

یکشنبه ۲۷

دوشنبه ۲۸

## ربیع الاول

شنبه ۳

عصر به جهت کتاب تاریخ انگلیس که راجع به تاریخ قاجار است خانه میرزا رحیم پسر حکیم الممالک رفتم. علم چه خوب است. این گه سگ که از قاذورات کمترست چون انگلیسی می داند و من نمی دانم شرافتی به من دارد. طرف احتیاج من شده است. الی عصر گاهی به خلوت با امین الدوله گاهی به خواندن کتاب و غیره وقت به بطالت گذشت. ماندم کتابها و روزنامه‌ها خوانده شد. به واسطه برف بیرون نیامدم کتاب خواندم و نوشتم.

چهارشنبه ۷

دوشنبه ۱۲

یکشنبه ۱۸

دوشنبه ۱۹ از آنجا خانه پروسکی رفته چند جلد کتاب خریدم.  
پنجشنبه ۲۲ من بیچاره متصل کتاب خواندم. عصر منزل آمدم.  
جمعه ۲۳ کلاه را به جهت شاه فرستادم که دستخطی به فرانسه با نهایت التفات مرقوم فرموده بودند و حسن طلب یکی دیگر را کرده بودند ... نوشتم از شهر یکی دیگر خریدند آوردند.  
شنبه ۲۴ در سر ناهار روزنامه خوانده شد.  
یکشنبه ۲۵ قدری خوابیدم. چیز نوشتم.  
دوشنبه ۲۶ قدری من روزنامه خواندم.

## ربیع الثانی

جمعه ۱

در سر ناهار شاه روزنامه خواندم. ... مرا تا ساعت سه به غروب مانده به جهت خواندن دو سه روزنامه معطل کردند. ... شب الی ساعت چهار به خواندن کتاب و روزنامه خاطر همایون را مشغول کردم.

چهارشنبه ۶

شنیدم مشیرالدوله نعم البدل من شده بود و ترجمه روزنامه کرده است.

شنبه ۹

عصری حاجی سیدابوطالب مجتهد خمسه دیدن آمد. بسیار مرد فاضلی است.

یکشنبه ۱۷

آقا سید صادق مجتهد که از علمای بزرگ ایران [بود] و طریقه اصولی داشت در سن هفتاد و دوسالگی مرحوم شد. امروز دکان و بازار را برجیده بودند. به جهت احترام او تمام دکاکین طهران بسته شده بود.



## جمادی‌الاولی

چهارشنبه ۴

کتاب سفر مکّه شخص انگلیسی را عرض کردم.

شنبه ۷

عصر مدرسه دارالفنون رفتند ... امروز در مدرسه تصویر شاه را میرزا عباس با سمه‌چی که سالها نوکر من بود و حالا در مطبع مدرسه است ساخته بود بدون شباهت، اما خوشگل. شاه هم که مقید به خوشگلی است مرا سرکوفت دادند. طوری اوقاتم تلخ شد که به شاه تند حرف زدم. با کسالت تمام خانه آمدم.

## مجلد سوم: ۱۳۰۰-۱۳۰۱

- جمعه ۱۳ قدری روزنامه با همان حالت (یعنی در حمام و در موقع زالوانداختن) به جهت شاه خواندم.
- سه‌شنبه ۱۷ قدری تعریف از باغ فرمودند روزنامه خوانده شد.
- پنجشنبه ۱۹ صبح به اتفاق میرزارضا و سیدنقیب و سیدکاتب و میرزافروغی به کالسکه دیوانی نشسته اسماعیل آباد رفتیم ... عصر یک روزنامه اطلاع ترجمه شد.
- دوشنبه ۲۳ بعد از گردش باغ بالا تشریف بردند سه چهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۲۵ میرزارضا و سیدکاتب بودند.
- جمعه ۲۷ (جاجرود) روزنامه هم نداشتند که من بخوانم. کتاب فارسی خواندند.
- یکشنبه ۲۹ من هم بعد از قدری ترجمه سوار شدم.

## جمادی‌الثانیه

- سه‌شنبه ۲ به تفصیل جنگ پلونا که مابین روس و عثمان‌پاشا سردار عثمانی واقع شده بود خواندم.
- پنجشنبه ۴ الی عصر قدری مشغول نوشتجات دولتی، قدری جواب، قدری روزنامه شدند.
- شنبه ۱۳ فرمودند بعد از ناهار اندرون بروم کتابها را در اطاق خوابگاه ترتیب بدهم ... بعد از ناهار رفتم ... کتابها را چیدم.
- دوشنبه ۱۵ صبح به اتفاق میرزافروغی و سیدکاتب و ملاموسی به‌طرف اسماعیل‌آباد رفتم. از در خانه میرزا علی محمدخان گذشته آنجا پیاده شدم. قدری نشسته بعد اسماعیل‌آباد رفتم. ناهار صرف شد تا عصر مشغول ترجمه بودم. عصر آمدم سر قنات. مراجعت کرده ترجمه نمودم.
- جمعه ۱۹ روزنامه خواندم ناهار صرف فرمودند.
- شنبه ۲۷ از مخبرالدوله حرفی شنیدم که می‌نویسم ... می‌گفت دیروز وقتی شما [صحبت‌های معدنچی فرنگی را] ترجمه می‌کردید در باطن می‌گفتید کار دنیا را بین که وزیر علوم ایران نباید فرانسه بداند که من مترجم واقع شوم. من گفتم نه والله چنین خیال نکردم. جواب داد وزیر علوم ایران باید مثل من آدم خری باشد. خیلی ازین حرف خجالت کشیدم.

## رجب

چهارشنبه ۲ اسمعیل بزاز مقلد چند شب قبل در حضور شاه تقلید

- کنت را درآورده بود.
- شنبه ۵ در سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۸ من با میرزافروغی اسماعیل‌آباد رفتم. از سه به غروب مانده الی سه از شب رفته با میرزافروغی مشغول چیز نوشتن بودم. آنچه که باید از وقایع دول فرنگ در سالنامه امسال نوشته شود جز مختصری که باقی مانده همه را نوشتم. سیدکاتب هم بود.
- پنجشنبه ۱۰ شیخ مهدی را خدمت شاه بردم خیلی اظهار التفات به او کردند.
- یکشنبه ۱۳ فی‌الفور دارالطباعه آمده کاغذی به خانه نوشتم ... خلاصه به فضل خدا خطبه ایلچی [اطریش] را به آواز بلند در نهایت فصاحت ترجمه کردم. بعد نطق شاه را در کمال خوبی. قریب نیم ساعت که ایلچی با شاه حرف می‌زد مترجم بودم. همه تحسین کردند. ... حضرت همایون که همیشه به من مرحمت و شوخی علمی دارند شوخیهای رذل و فرمایشات هزل می‌فرمودند که دماغ مرا بسوزانند. اما به فضل خدا اگر هیچ ندارم علم دارم و چون آفتاب روشن است. هر وقت نور از آفتاب گرفته شد علم من هم نهان خواهد شد. ... خدا چیزی به من داده است که در ایران به احدی نداده.
- پنجشنبه ۲۴ به من فرمودند که روزنامه‌های تازه آورده‌اند بخوان. مشغول بودم.

شعبان

- دوشنبه ۵ این کتابچه را به اینجا ختم نموده به خانم عیالم سپردم که ان شاء الله مثل کتابچه‌های هر سال که می‌نوشت در این ایام تابستان و بیکاری و تنهایی بنویسد.
- سه‌شنبه ۶ (سفر خراسان) اشخاصی که با من همراه است از این قرار است، اسامی آنها: شیخ مهدی از علماء - سیدکاتب - میرزافروغی ... شاطر ابراهیم اسباب طبع آورده که در سفر روزنامه چاپ شود.
- چهارشنبه ۷ اما من بعد از یک دو روزنامه که در سواری و سر ناهار عرض کردم آفتاب‌گردان خودم را آورده بودند آنجا رفتم.
- پنجشنبه ۸ سواره یک روزنامه خوانده شد. ... عصر من در خانه رفتم یک دو روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۱۲ همان‌طور سواری یک روزنامه خواندم ... کتاب تاریخ عثمانی در سر ناهار عرض شد. ... عصر که در رکاب شاه به منزل می‌آدم باز یک دو روزنامه خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۴ من در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم بعد شاه خوابیدند.
- جمعه ۱۶ در سر ناهار روزنامه خوانده شد.
- شنبه ۱۷ قدری از راه را سواره روزنامه عرض کردم.
- سه‌شنبه ۲۰ یک روزنامه در سواری عرض شد. ... در سر ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد. ... در رکاب سوار شدم قدری روزنامه خواندم.
- شنبه ۲۴ بعد در خانه روزنامه خوانده (شد) ... سیدکاتب

- به واسطه افراط به چرس پریشان می‌گوید و می‌نویسد. من هم با درد دل و کسالت سر شام بودم.
- یکشنبه ۲۵ در کلاته آخوندی است موسوم به ملا عبدالجواد... آخوند کلاه در سر دارد و یک چشم هم ندارد. چند جلد کتاب طاغچه داشت. دو سه کتاب نحو بود متصل می‌گفت عربی است این کتابها. چند جلد کتاب حدیث فارسی و دو سه جلد قرآن.
- رمضان
- چهارشنبه ۵ در یک جنگلی الی عصر ماندیم. دو سه روزنامه خوانده شد.
- جمعه ۷ در بین راه روزنامه عرض شد.
- شنبه ۸ تفصیل کالپوش را در سفرنامه خود نوشته‌ام.
- چهارشنبه ۱۲ این نقاط قهراً بیست سال دیگر تمدن فرنگی‌ها را خواهد داشت (حدود جاجرم).
- پنجشنبه ۱۳ عصر قلعه جلال‌الدین رفتم تفصیلش را در روزنامه مفصل خود نوشته‌ام.
- یکشنبه ۱۶ در مراجعت به رباط قلی که خرابه است رفتم بعضی خطوط و غیره نوشته دیدم که در روزنامه مفصل نوشته‌ام.
- پنجشنبه ۲۰ عصر با طلوزان دیدن جنرال روس رفتم. ... زبان فرانسه کم می‌داند ... صحبت علمی و تاریخی کردم.
- یکشنبه ۲۳ خدمت شاه رسیدم روزنامه ایلوسترسیون که شرح فوت یکی از معارف فرانسه بود طلوزان می‌خواند و من

ترجمه می‌کردم. یک عبارت غریبی داشت که مطابق با وضع حالیه نوشته بود: «گامبتا وقتی که می‌مرد دو روز قبل از فوتش که از شدت درد می‌نالید دوستانش در روزنامه‌ها می‌نوشتند امروز گامبتا در نهایت سلامت است و فردا از بستر تعب بیرون آمده مشغول کارهای خود می‌شود. یک روز نکشید که گامبتا مرد». چون این قصه مشابه بود با وضع ما در باب امین‌السلطان که چند روز است مرده است و شاه اصراری دارد که معلوم کند که نفهمیدند. اگرچه حکیم طلوزان به فرانسه می‌خواند و من به فارسی ترجمه می‌کردم بندگان همایون که غالب مطالب فرانسه را می‌فهمند و ملتفت بودند که من در ترجمه کم و زیادی نمی‌گویم باز از بشره چنین معلوم شد که سوءظنی حاصل کردند. به یک بهانه روزنامه را از دست طلوزان گرفتند. خود روزنامه را به نظر همایون رسانیدم. از شدت تندی خیالی که دارند ملتفت شدند که من استنباط سوءظن کردم و عین روزنامه را نشان دادم. خیلی از این فقره باطناً مشعوف شدند. من هم فرصت را غنیمت شمرده عرض کردم که خداوند با قدرت کامل از برای ذات مقدس خود دو چیز را مخصوص کرده که حیات و ممات باشد. باقی را به مخلوق رها نموده است. شاه تصدیق کردند. خلاصه بعد از ناهار منزل آمدم خوابیدم.

سیدکاتب را خواستم ... کتابچه‌ای که شش ورق بود تمام نامربوط به حشو و زواید و مجعولات زیاد نوشته

پنجشنبه ۲۷

است.

جمعه ۲۸ در جیلارد سنگ قبری دیدم نتوانستم بخوانم شیخ مهدی را فرستادم بخواند.

### شوال

پنجشنبه ۵

از قوچان حرکت شد. منزل علی آباد و چهار فرسخ است. صبح به امامزاده ابراهیم که چند صفحه قرآن خط بایسنقر آنجاست رفتم که آن قرآن را زیارت و تماشا کنم. حقیقت از عجایب روزگار است ... سر ناهار روزنامه عرض شد.

من هم با درد دل و کسالت سر شام بودم. تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم. ... روزنامه «تان» منطبعه پاریس در دست دارم و ترجمه می‌کنم. شاه که قربانش باد جانم تمجید از سنگ معدن می‌فرمایند ... گاه‌گاهی برای اینکه وضع مجلس نجابتی پیدا کند به من می‌فرمایند بخوان. من هم دو کلمه می‌خوانم ... باز شروع می‌کنم دو سه کلمه که خواندم آن وقت خودشان مبالغه در تعریف معدن یا تمجید اعمال ملیجک می‌فرمایند.

میرزافروغی هم امروز ظهر آمد.

از آنجا باز دید شیخ‌الرئیس [رفتم]. او را هم کسل دیدم. کتابخانه را از او گرفته‌اند به اکتای قآن میرزا پدر اخترالسلطنه زن شاه داده‌اند. ... بعد از ناهار شاه خانه حاجی میرزا حبیب مجتهد ناهار مهمان بودم رفتم.

چهارشنبه ۲۵

جمعه ۲۷

- ذی قعدة  
چهارشنبه ۲ بعد سر ناهار روزنامه عرض شد.  
جمعه ۴ در سر ناهار بودم تا عصر روزنامه خواندم.  
یکشنبه ۶ عصر به مقبره شیخ عطار و خیام رفتم خیلی دیدنی بود  
تفصیل را در روزنامه علی حده خواهم نوشت.  
پنجشنبه ۱۰ وسط راه به ناهار افتادند روزنامه خوانده شد.  
جمعه ۱۱ امروز صبح خانه حاجی ملاهادی سبزواری که مرحوم  
شده رفتم. اولاد آن مرحوم عینک مرحوم  
حاجی سبزواری را که پانزده سال با او کار می کرد به من  
هدیه کردند. نوشته ای دادند که این عینک را مرحوم  
حاجی سبزواری که پانزده سال او را استعمال می کرد به  
فلانی هدیه کردیم.  
دوشنبه ۱۴ سر ناهار بودم روزنامه خوانده شد.  
سه شنبه ۱۵ بعد خرابه شهر قدیم مزینان که به بهمن آباد معروف  
است رفتم دیدم.  
چهارشنبه ۱۶ من در سر ناهار دو سه روزنامه عرض کردم.  
پنجشنبه ۱۷ سر ناهار روزنامه خواندم.  
جمعه ۱۸ به تماشای کاروانسرای میان دشت رفتند. تفصیل این  
کاروانسرا را در کتاب مخصوص که جغرافیای راه  
مشهد است تألیف کردم.  
یکشنبه ۲۰ در سر ناهار روزنامه خواندم.  
سه شنبه ۲۲ الی عصر بودم سه چهار روزنامه خواندم.  
چهارشنبه ۲۳ به ده ملا می رویم ... ریک فرسخی جاده مقبره  
شیخ عمادالدین را ملاحظه نمایم.

- جمعه ۲۵ به طرف مهمان دوست رفتم مقبره یکی از سلاطین یا  
معارف معتبر آنجا هست تماشا کنم ... تفصیلش را در  
کتاب مخصوص نوشتم.  
شنبه ۲۶ خلاصه بعد از منزل آمدم یک «توردومند» ترجمه  
کردم.  
یکشنبه ۲۷ سر چشمه [علی دامغان] نزول اجلال فرمودند. ... این  
چشمه محاذی گرده کوه دامغان بود که در تواریخ مکرر  
اسم برده شده. شیخ مهدی و میرزا فروغی را فرستادم  
رفتند تحقیقات علمی نمایند.  
دوشنبه ۲۸ مرا نگاه داشتند چهار پنج روزنامه خواندم.  
سه شنبه ۲۹ بیدار شدند قدری روزنامه خواندم.  
ذی الحجه  
شنبه ۳ در روزنامه شرح مفصلی بود از وضع دولت انگلیس که  
عرض می شد. ملیجک کوچک خانه شاگردی را لنگ به  
گردن بسته چند کتاب بار کرده، خود روی آن سوار  
شده وارد چادر شد.  
یکشنبه ۴ سر ناهار روزنامه عرض شد.  
دوشنبه ۵ بعضی اطلاعات جغرافیا که خودشان تحصیل کرده  
بودند از وضع خوار و غیره فرمودند.  
پنجشنبه ۸ در سر ناهار روزنامه خواندم.  
یکشنبه ۱۱ در سر ناهار روزنامه خواندم.  
دوشنبه ۱۲ (شریفیابی) نوبت اجزای من رسید. میرزا عیسی خان  
لباس خود را عوض کرده حمایل خود را برداشته بود.

من در معرفی به شاه عرض کردم که مترجمین محض تنبلی خود را به وزارتخانه‌ها می‌بندند که کار نکنند. حمایل دروغی می‌اندازند و لباس زرق و برق‌دار می‌پوشند. شاه تأکید فرمودند که باید دارالترجمه مفصلی و منظمی دایر شود. خلاصه سایر اجزاء هم معرفی شدند.

سه‌شنبه ۱۳ به عریضه من در باب دارالترجمه جواب مرحمت فرمودند. صد تومان به میرزا فروغی و صد تومان به شیخ مهدی مرحمت فرمودند.

دوشنبه ۱۹ شیخ اسدالله اعمی که تفصیلش را نوشته‌ام اندرون شاه می‌رود و درس قرائت می‌دهد.

سه‌شنبه ۲۰ امروز افتتاح مجلس دارالترجمه است در بالاخانه سابق کشیک‌خانه جنب تخت مرمر. حسب الامر شاه من مجلس ترتیب دادم که خیلی مفصل خواهد شد ان‌شاءالله. امین‌الدوله با خودشان آمدند و افتتاح نمودند. بعد حضور شاه رفتیم. شاه خیلی تأکید و فرمایشات فرمودند. از فردا قرار شد حضرات بیایند و مشغول باشند.

چهارشنبه ۲۱ صبح خانه حاجی میرزا ابوالفضل رفتم از آنجا دارالترجمه. همه بودند مگر یک دو سه نفر پدرسوخته که نیامده‌اند. ان‌شاءالله هرطور است خواهم آورد. ... من هم رفتم دارالترجمه ناهار خوردم.

جمعه ۲۳ آغامحمد خواجه تعریف زیاد از روزنامه خواندن من می‌کرد. شاه هم تصدیق می‌فرمودند. حضار که ملیجک

و مردک و زردک بودند آنها هم تعریف می‌کردند. از این تعریف بسیار بر من سخت گذشت.

یکشنبه ۲۵ به مجلس وزرا حاضر شدم از آنجا دارالترجمه [رفتم].

پنجشنبه ۲۹ تشکیل دارالترجمه اسباب وحشت وزیر (میرزاسعدخان) شده بود. مانع بود مترجمین دستگاه وزارت و وزارت خارجه بیایند. من هم سخت ایستادم. به حکم شاه آنها را بردم. وزیر امروز عریضه شکایت نوشته بود. شاه جواب تندی به وزیر داد که حکماً باید مترجمین دارالترجمه بروند.

۱۳۰۱

محرم

چهارشنبه ۱۳ صبح در خانه و دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه از آنجا در خانه رفتم ایلیچی ینگه دنیا به حضور می‌آمد مرا به جهت مترجمی خبر کردند. چون مشیرالدوله حاضر بود ادب کرده به ایشان تکلیف نمودم که ترجمه نمودند.

شنبه ۱۶ قبل از شام مطالعه درس فرانسه کردند. در سر شام روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۸ از منزل الی دو آب روزنامه خواندم. همه را در رکاب بودم.

چهارشنبه ۲۰ چهار ساعت متوالی روزنامه و درس خواندند. نمی‌دانم این چه هوسی است و بیخود.

دوشنبه ۲۵ بعد از ناهار شاه خانه نایب‌السلطنه رفتم... رقمی

- خواسته بودم که طیب ارمنی که مترجم انگلیسی است روزها به دارالترجمه بیاید. قبول کرد.
- سه‌شنبه ۲۶ پیاده دارالترجمه رفتم مدتی آنجا نشستم. حضرات مترجمین را حاضر کرده با کتابچه‌های ترجمه شده به حضور بیرم. ... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم. خیلی پسند فرمودند.
- چهارشنبه ۲۷ خیلی ترجمه به جهت اطلاع نمودم.
- پنجشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم ... شاه عصر باغ امین‌الدوله می‌رفت ... روزنامه هم آنجا خوانده شد.
- شنبه ۳۰ خانه طلوزان رفتم از آنجا دارالترجمه.
- صفر
- یکشنبه ۱ خانه بکمز رفتم او را برداشته با ملاموسی اسماعیل آباد رفتم.
- دوشنبه ۲ کتاب قصه شروع کردم از بس که بامزه بود خوابم نبرد.
- سه‌شنبه ۳ با درشکه دارالترجمه [رفتم] از آنجا در خانه خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شروع به درس روسی کردند. مادروس خان مترجم معلم است ... شب در خانه رفتم باز شاه درس می‌خواند.
- چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۵ دیشب ساعت چهار دستخطی شاه به فرانسه مرقوم فرموده بودند که صبح مادروس خان را برداشته دوشان‌تپه بروم ... خلاصه با مادروس خان درس خواندند. ... دیروز در کتابخانه را که باز کردند و دوباره

بستند گربه‌ای میان کتابخانه مانده. طرف عصر که شاه از پهلوی کتابخانه عبور می‌کنند صدای گربه می‌شنوند. فرمودند در را باز کردند گربه را بیرون نمودند. به مهر جیب مبارک که در موزه و کتابخانه مختم می‌شود خواستند مهر کنند اندرون نزد امین‌اقدس بود. ابوالفتح خان غلام‌بچه پسر معیرالممالک مرحوم را فرستادند از اندرون مهر جیب را بیاورد. می‌رود می‌آورد. شاه پائین تشریف می‌برند اندرون. امین‌السلطان در کتابخانه را مهر کرده و مهر را به ابوالفتح خان می‌دهد که اندرون برده به شاه بدهد. این طفلک حرام‌زاده مهر مبارک را که خیلی این مهر معتبر است و غالب دستخط‌های مخصوص به این مهر مختم می‌شود بغل گذاشته خانه می‌رود. شاه به تصور اینکه مهر را آورده به امین‌اقدس داده و امین‌اقدس به تصور اینکه مهر در جیب شاه است هیچ نمی‌گویند. وقت خوابیدن که اسباب جیب شاه را خالی می‌کنند امین‌اقدس مهر را نمی‌بیند. از شاه می‌پرسد مهر چه شد؟ شاه به تصور اینکه نزد امین‌السلطان مانده است استراحت می‌فرمایند. امروز صبح این طفلک مهر را آورده به شاه داد که دیشب فراموش کردم در بغل گذاشته خانه رفتم. شاه به حاجی سرورخان حکم فرمودند که شوهر مادر او که ملامحمد مشهور به «گاو روضه‌خوان» است حاضر کرده داغ و شکنجه نماید. امین‌السلطان در کتابخانه را مهر کرده و مهر را به

- یکشنبه ۸ دو نفر از سیاحان ایتالیا که از طرف قطب شمال آمده بودند شرفیاب شدند.
- دوشنبه ۹ نایب السلطنه به رسم فرنگان دستی به من داد.
- چهارشنبه ۱۱ دارالترجمه رفتم.
- شنبه ۱۴ ناهار خورده (خودش) کتاب زیاد خواندم. ... شاه بیرون تشریف آوردند. کتابی در وضع شناختن طلا و سایر فلزات بود دادند طلوزان خواند من ترجمه کردم. ... سر شام روزنامه خوانده شد...
- سه‌شنبه ۱۷ حکیم الممالک قدری ترجمه کرده بود خوب از عهده برنیامده بود روزنامه را گرفته بودند.
- چهارشنبه ۱۸ عصر شاه به مدرسه دارالفنون تشریف برده بودند. از قرار گفته بروسکی زیاد خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه‌شاگردها که برای ملیجک مشق می‌کنند. این کار مخبرالدوله وزیر علوم پسندیده‌تر شده بود از تمام اعمالش. ... من هم عصر دیدن مسیوفارک که مرد بسیار عالم و باسوادی است رفتم.
- پنجشنبه ۱۹ عصر خانه میرزارضا ولد معین‌الملک روضه‌خوانی رفتم. ... پسری دارد میرزباقر نام ... و حالا دارالترجمه است. .... در سر شام روزنامه ترجمه کردم.
- دوشنبه ۲۳ شب مهمانی خوبی شد ... میرزا حسن خان منشی اسرار ... بودند.
- چهارشنبه ۲۵ صبح دارالترجمه بعد در خانه رفتم.

- پنجشنبه ۲۶ مرا احضار فرمودند دو روزنامه تا بعد از شام خواندم.
- شنبه ۲۸ سر ناهار روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۲۹ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- ربیع الاول**
- دوشنبه ۱ حسب‌الفرمایش کتابخانه رفتم کتابهای فرنگی را ترتیب دادم. الی عصر بودم.
- سه‌شنبه ۲ امین حضرت ... حاضر نبود که در کتابخانه را باز کند. من به توسط آغامحمد خواجه خدمت شاه که حمام بود پیغام دادم که کلید در کتابخانه را شاه از اندرون پیش خودم فرستادند که بروم باز کنم. رفتم کتابها را قدری ترتیب دادم. ... سر ناهار احضار شدم قدری روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۴ صبح زود دارالترجمه رفتم. بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده بود حضور شاه بردم. شاه فرمودند هیچ انتظار نداشتم به واسطه خستگی دیروز امروز بیائی.
- یکشنبه ۷ صبح که در خانه رفتم شاه فرمودند کتابها را امروز تمام کنم. الی عصر مشغول ترتیب کتابها بودم.
- دوشنبه ۸ صبح که در خانه رفتم در کتابخانه خدمت شاه رسیدم. مدتی در باغ روزنامه خواندم ... در این بین میرزا احمدخان را دیدم که از حضور شاه بیرون می‌آمد. این میرزا احمدخان تفصیلی دارد. ... چون روسی می‌داند شاه فرموده است در خلوت باشد به شاه روسی درس بدهد.



- سه‌شنبه ۹ خانه شیندلر رفتم بعضی تحقیقات علمی از او نمودم.  
 چهارشنبه ۱۰ تا عصر مشغول کتاب و روزنامه خواندن بودند.  
 پنجشنبه ۱۸ نماز خواندم قرآن زیاد خواندم. ... چهار و نیم ناهار صرف فرمودند. بلافاصله تاریخ عثمانی را دست من دادند. دو فرسخ پیاده راه رفتند و من بیچاره می‌خواندم.  
 یکشنبه ۲۱ تفصیلی را که برای امین‌السلطان در روزنامه نوشته بودم به نظر شاه رساندم تمامش را زدند. فرمودند خوب نیست این همه مناصب مختلفه نوشته شود. در خارج به ما بد می‌گویند.  
 سه‌شنبه ۲۳ دارالترجمه رفتم از آنجا در خانه.  
 پنجشنبه ۲۵ صبح خانه بارون نرمان رفتم. کتاب برای شاه به توسط او از فرنگ خواسته بودم آورده بودند. رفتم دیدم چند دانه نمونه بردم به نظر شاه رساندم. ... در سر شام می‌فرمودند از خوشیهای دنیا که برای خود تصور می‌کنم این است که من انقیه بکشم و فلان کس یعنی من روزنامه بخوانم.  
 شنبه ۲۷ صبح کتابهای شاه را که از فرنگ آورده بودند حضور بردم. چند جلد جدا کردند باقی را باید پس داد.  
 یکشنبه ۲۸ من اول دارالترجمه رفتم قدری کار داشتم. صورت داده خدمت شاه رسیدم.  
 سه‌شنبه ۳۰ امروز شاه سوار نشدند. منزل ماندند مختصر کاغذخوانی و مفصل کتاب و روزنامه خوانی شد.

ربیع الثانی

- جمعه ۳ تا عصر همه را روزنامه و کتاب خواندم. عصر با گلودرد و خستگی منزل آمدم. امروز شاه صورت مرا از عقب کشیدند به جهت خنده و مزاح، اما خوب به اندازه نقاشی کرده بودند در حالت نشسته از پشت میز.  
 عصر جمعی دیدن آمدند من جمله عکاس روسی است که تازه آمده بود.  
 یکشنبه ۱۲ بعد دارالترجمه رفتم اجزاء دارالترجمه را خدمت شاه بردم.  
 دوشنبه ۱۳ چون دوشنبه دارالترجمه نیست به این جهت زود در خانه آمدم. ... اطاق آمدند قدری کتاب خواندند. ... سر ناهار مشغول روزنامه خواندن شدم.  
 سه‌شنبه ۱۴ به قدری کتاب و روزنامه خواندم که گلویم درد می‌کند.  
 چهارشنبه ۱۵ سر ناهار کتاب تاریخ عثمانی را خواندم. ... عصر ترجمه زیادی کردم.  
 شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم.  
 یکشنبه ۱۹ میرزا سعیدخان وزیر خارجه به واسطه عداوتی که با من دارد اخبارم نداده بود که به جهت ترجمه حاضر باشم. میرزا عبدالله خان پسر صدیق‌الملک را برای مترجمی تراشیده بودند. میرزا عبدالله هم از عهده ترجمه برنیامده بود. شاه که فرانسه را خوب می‌داند ملتفت شده بود بارون نرمان را که حضور داشت او را به ترجمه واداشته بود.  
 سه‌شنبه ۲۱ صبح خیلی زود دارالترجمه رفتم قدری کار داشتم

- صورت دادم.
- چهارشنبه ۲۲ عصر به طمع اینکه یک کتاب لغت فرانسه به فارسی که تازه آورده‌اند و جهانگیرخان دارد به خانه او رفتم. هرچه رو انداختم عذر آورد.
- پنجشنبه ۲۳ در بین راه به میرزااحمد مترجم روسی رسیدم. ... قرار شده است مال و بنه و چادر هم بدهند که در سفرها ملتزم رکاب باشد و درس روسی به شاه بدهد. ماشاءالله شاه سی سال است متصل درس فرانسه می‌خوانند هنوز نمی‌توانند مکالمه نمایند، حال روسی می‌خوانند.
- یکشنبه ۲۶ شاه مشغول درس روسی بود... بعد شام خواستند. من مثل نقالها برای امین‌السلطنه و حکیم‌الممالک و جمعی سگ و گربه تاریخ عثمانی می‌خواندم.
- دوشنبه ۲۷ حالا که اعتبار و شائی ندارم خلعت بها هم ندارم و هیچ ندارم اقلاً چندان زحمت به خود ندهم. شاه را بگذاریم درس روسی بخواند. این همه مخلوق که تحصیل معاش کردند از تقالی نبوده است. حالا هیجده سال است من این کاره هستم. چه فایده بردم.
- سه‌شنبه ۲۸ به اتفاق طلوزان منزل او آمدم ... تفصیلی از تاریخ گفت نوشتم. ... به خدا قسم از نوکری شاه خسته شدم ... آنها به درجات عالی رسیدند من تقال که بودم هستم. باز اگر تقال بی‌قال و قیل بودم و معاش روزانه داشتم شاکر بودم.
- چهارشنبه ۲۹ شنیدم که دیشب شاه روزنامه فرستاده بودند نزد

امین‌السلطان که بدهد میرزااحمد ترجمه کند. خواسته بود سواد فرانسه او را بدانند. آن بیچاره هم نتوانسته بود. به امین‌السلطان پس داده بود. من از سواری مراجعت نمودم عریضه خیلی مفصلی با کمال اوقات تلخی به شاه نوشتم و استعفا از نوکری کردم. جواب تفقد و مرحمت مرقوم فرموده بودند.

### جمادی‌الاولی

- پنجشنبه ۱ الی عصر بودم دو سه روزنامه خواندم.
- جمعه ۲ منزل آمدم قدری ترجمه کردم.
- چهارشنبه ۷ دارالترجمه آمدم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۱۰ صبح خانه ظل‌السلطان رفتم از آنجا دارالترجمه ... لغتی در حضور مبارک ذکر شده. حکیم‌الممالک احمق بی‌سواد مدعی من شده بود. امروز در اثبات حقانیت خود کتاب لغت را به نظر همایون رساندم. در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم ... دو ماه قبل امین‌حضرت از من خواهش کرد در روزنامه بنویسم (قضیه عنوان جنابی برای او) مسوده کردم شاه زد. باز امین‌حضرت خواهش کرد مسوده دیگر نوشتم باز شاه قلم زد.
- یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۱۲ حکیم‌الممالک قصیده‌ای انشاء کرده بود عرض کرد شال پا انداز را خلعت گرفت.
- سه‌شنبه ۱۳ از خانه شاهزاده (ظل‌السلطان) دارالترجمه رفتم و مترجمین لباس تازه خود را که همه ماهوت آبی و

- یک‌رنگ است پوشیده بودند به حضور بردم. خیلی اظهار لطف فرمودند.
- چهارشنبه ۱۴ بعد خانه آمدم. قدری لغت نوشتم.
- پنجشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رفتم. دوست و پنجاه تومان به مترجمین انعام مرحمت فرمودند.
- شنبه ۱۷ صبح خانه ظل السلطان رفتم ... از آنجا دارالترجمه.
- یکشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. لغتی شاه داده بود ترجمه نمودم.
- چهارشنبه ۲۱ تمام شد کتاب سال سوم روزنامه خود.
- دوشنبه ۲۶ چهار ساعت تمام کتاب و روزنامه خواندم.

### مجلد چهارم: ۱۳۰۱-۱۳۰۲

#### جمادی الثانیه

- چهارشنبه ۵ عصر خانه پروسکی رفتم چند جلد کتابی خریدم.
- پنجشنبه ۶ خدمت شاه رسیدم روزنامه خواندم.
- جمعه ۷ شعرای اردو از قبیل حکیم الممالک، ابوالحسن پسردائی اکبری غلام‌بیچه در مدح شاه و شکار پلنگ رباعیات و غزلیات ساخته بودند. ... قدری روزنامه و بعد تاریخ سلاطین عثمانی، شرح حال و سلطنت سلطان مراد رابع که معاصر شاه صفی اول بود خوانده شد.
- پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رفتم.
- جمعه ۱۵ گاهی گردش می‌کردم گاهی کتاب می‌خواندم (اسماعیل آباد).
- یکشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا دیوانخانه.

سه‌شنبه ۱۹ منزل امین‌السلطان ... رفتم ... بعد از طی تعارفات حکیم‌الممالک بنای تملق را گذاشت. قلم می‌تراشید. تراش قلم را بهانه کرد از خط و سواد امین‌السلطان شرحی بیان کرد. ما هم تصدیق عنفی کردیم. کم‌کم امین‌السلطان گرم شد از خود تفصیل بیان کرد... (گفت) در سن پانزده‌سالگی رساله نوشتم که از اندرز قابوس مفیدتر و از منشآت<sup>۱</sup> صابی و رسایل خوارزمی بهتر بود. در دانستن لغات عرب قاموس زنده‌ام و در خوشی خط مثل قابوس‌ام جناح طاووس تحریر می‌نمایم. در دانش و بینش اقیانوسم ... در سر ناهار روزنامه خواندم. اول فصلی که خوانده شد تصمیم امپراطور روس به فرستادن جمعی از علماء به لندن بود که آنجا رفته وضع حکومت انگلیس را در بلاد اسلامیة متفرقه آن دولت بسنجند.

چهارشنبه ۲۰ صبح خانه امین‌الدوله ... رفتم از آنجا دارالترجمه.

پنجشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه. ... سر ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد.

شنبه ۲۳ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۵ عصر دیدن میرزا کریم خان سرتیپ فیروزکوهی که از آشنایان قدیم مدرسه من است و شش سال بود رفته بود پاریس و تازه آمده است رفتم.

۱. در اصل منشآت بوده است.

جمعه ۲۹ من پهلوی شاه بلافاصله نشسته روزنامه خواندم.

شنبه ۳۰ بعد از خواندن چهار پنج روزنامه یک ساعت به غروب مانده شهر آمدم. امروز قدری منزل امین‌السلطان رفتم. دیوان شعر خودش را می‌خواند. اگر اشعار از خودش باشد بسیار خوب گفته است.

رجب

یکشنبه ۱ من صبح خانه امین‌لشکر رفتم کاری داشتم. از آنجا دارالترجمه.

پنجشنبه ۵ ناظم خلوت آمد مرا خانه ظیل‌السلطان برد. از آنجا دارالترجمه رفتم. بیست و پنج جلد کتاب ترجمه حاضر شده بود بردم.

سه‌شنبه ۱۰ صبح خانه امین‌الدوله رفتم از آنجا دارالترجمه. خیلی کار عقب مانده داشتم صورت دادم.

پنجشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم ... سی تومان به جهت نظر آقا [وزیرمختار] فرنگ فرستادم که بعضی کتب برای من ابتیاع نماید.

شنبه ۱۴ در همسایگی زنی بود به اطفال درس می‌داد. متصل الف سرگردان، ب سرگردان می‌گفت.

دوشنبه ۱۶ نیم فرسخ دور از عمارت ناهار افتادند روزنامه خوانده شد. ... دوباره من احضار شدم. رفتم دو سه روزنامه خواندم.

جمعه ۲۰ با حاجی میرزا ابوالفضل و حکیم بکمز حسن آباد رفتم.

شنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم.

سه‌شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم. پسر استاد ابراهیم زرگر را که فرنگ رفته بود و تحصیل کرده است حضور بردم جزو دارالترجمه کردم.<sup>۱</sup>

چهارشنبه ۲۵ من سه چهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. خیلی کار کردم.

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. ... با من تنها دور باغ گردش فرمودند. من روزنامه عرض می‌کردم. ... بعد از ناهار خانه آمدم تفصیل و تواریخ شهر طوس را نوشتم.

دوشنبه ۳۰ عصر به کاتب خود که بعضی مسوده‌ها داده بودم بنویسد نوشته بود آورد تمام غلط بود بسیار متغیر شدم.

#### شعبان

سه‌شنبه ۱ عصر آنچه را دیروز در مسوده بود غلط بود با میرزا فروغی اصلاح کردم.

چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. لغت شاه را نوشتم.

پنجشنبه ۳ صبح به اتفاق شیخ مهدی سلطنت آباد رفتم. ... عصر با شیخ مهدی خیلی مباحثه علمی و تاریخی شد.

شنبه ۵ عصر خیلی چیز نوشتم.

یکشنبه ۶ عصر خیلی کار کردم.

سه‌شنبه ۸ بعد حوضخانه تشریف بردند من هم تاریخ عثمانی خواندم.

۱. مراد اوانس خان مسیحی است که بعدها مساعدالسلطنه لقب گرفت.

شنبه ۱۹ شهر تشریف بردند که درب موزه را مهر فرمایند. زمین موزه هم که تخته فرش بود و چهار پنج هزار تومان خرج شده بود عوض کرده کاشی کردند و چهار پنج هزار تومان دیگر خرج کاشی نمودند. ... امروز وقت ظهر حاجی استاد غلامرضای شیشه‌گر معروف در سن هشتادسالگی مرحوم شد.

دوشنبه ۲۱ قدری ترجمه کردم. شب کتابچه‌ای در باب تکالیف سفرای خارجه و احترامات آنها به خانواده سلطنت، نوشتم.

چهارشنبه ۲۳ صبح میرزا فروغی از شهر آمده بود سی و شش کتابچه ترجمه دارالترجمه را آورده بود.

پنجشنبه ۲۴ عصر عارف‌خان و جمعی آمده بودند آنها را راه انداخته ملاموسی را برداشته حسن آباد آمدم.

#### رمضان

چهارشنبه ۱ شاه تعیین صدراعظم (مستوفی الممالک) کرده بیکار شده‌اند. تمام مشغولیات را من باید متحمل شوم. یعنی تا ممکن است باید روزنامه بخوانم، یا خودشان کتاب بخوانند من ترجمه کنم. صبح ملیجک حضور بود. هرچه می‌خواستم کتاب بخوانم این بدذات نمی‌گذاشت ... تا چهار ساعت به غروب مانده متصل روزنامه و کتاب خواندم.

شنبه ۴ ناهار میل فرموده چند روزنامه خوانده شد.

دوشنبه ۶ یک روزنامه خواندم در سر ناهار.

- چهارشنبه ۸ بعد از ناهار خوابیدند من هم دو سه روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۹ صبح کاغذی به نظر آقا وزیر مختار ایران که در پاریس است نوشتم بعضی کتب خواستم. ... در سر ناهار روزنامه خواندم.
- جمعه ۱۰ تا عصر بودم مدتی کتاب و روزنامه خوانده شد. بعد به جهت نوشتن لغت‌های کتب که خوانده بودند مرخص کردند خانه آمدم نوشتم. شب فرستادم.
- یکشنبه ۱۲ صبح حمام رفتم بعد کتاب لغت شاه را تصحیح نمودم. بکمز و میرزا علی مترجم نزد من بودند.
- پنجشنبه ۱۶ در سر ناهار تاریخ عثمانی شرح سلطنت سلطان سلیمان دوم و سلطان احمد خوانده شد. تا پنج به غروب مانده هم درس خواندند.
- چهارشنبه ۲۲ بعد از خواندن تاریخ ناپلئون و تاریخ روس مراجعت به خانه شد.
- یکشنبه ۲۶ صاحبقرانیه رفتم دو سه روزنامه خوانده شد.
- شوال**
- شنبه ۳ روزنامه خوانده شد. تاریخ روس ترجمه شد.
- دوشنبه ۵ همراهان من سیدکاتب و شیخ محمدحسن است (به اوشان).
- سه‌شنبه ۶ در سر ناهار تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم. ... شاه برای خاطر اینکه مرا مجبور کند در این سفر اتصالاً با او همراهی کنم دو روزنامه پترزبورغ به میرزا احمد داده بود ترجمه کند. اما من حیلۀ شاه را می‌دانم، از فردا قهر

- کرده دربخانه نمی‌روم تا از این عمل پشیمان شود.
- چهارشنبه ۷ قبل از ناهار دو سه لغت فرانسه از من پرسیدند گفتم. بعد برای اینکه شاه را ملتفت کنم که تزویرش را فهمیدم عرض کردم من هفتاد هزار لغت فرانسه می‌دانم. شاه هم به جهت اینکه مرا خجل کند لغت غیرمصطلح که «گوش ماهی زنده» است از من سؤال کردند ... من ندانستم.
- پنجشنبه ۸ در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم. ... عصری تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس خواندند من ترجمه کردم.
- جمعه ۱۶ این اشعار را که از منشآت<sup>۱</sup> خود حکیم الممالک است برای من می‌خواند:
- شاه اگر عاشقی کند سر پیری  
عشق ملیجک بس است و آل ملیجک  
مرو و سرخس ار به باد رفت عجب نیست  
عشق ملیجک بس است و خال ملیجک (الخ)  
اگرچه انشاء این اشعار نمک به حرامی است زیرا که در هجو ولی نعمت است اما چون حقیقت دارد به آن جهت من هم نقل قول کردم.
- شنبه ۱۷ بعد خدمت شاه رسیدم روزنامه ترجمه کردم. شاه قدری درس خواندند.
- سه‌شنبه ۲۰ ناهار خوردند دو سه روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۲۱ سه روزنامه خواندم.

۱. در اصل منشآت بوده است.

دوشنبه ۲۶ مدتی مرا نگاه داشتند. سه روزنامه خواندم.

### ذی قعدة

یکشنبه ۲ حکیم الممالک که میدان را خالی دیده بود هم طبابت کرده بود هم ترجمه روزنامه. بیچاره اگر ترجمه اش مشابه معالجه اش بود زهی بدبختی دارالترجمه.  
جمعه ۷ سی و شش کتابچه دارالترجمه را که از شهر آورده بودند به نظر رساندم. خیلی تمجید فرمودند.  
چهارشنبه ۱۹ گله کیله رفتم تا عصر بودم چند روزنامه خواندم.

### ذی الحجة

سه شنبه ۹ من در حضور شاه بودم روزنامه می خواندم.  
جمعه ۱۲ کتابچه ابوالقاسم خان ناصرالملک [را] که خلاصه تحقیقات ملکم بود خواندم. در باب رواج مال التجاره و تکمیل صناعت و ترقی صناعت نوشته شده بود. سرا پا بی معنی.

چهارشنبه ۱۷ حکیم الممالک را دیدم سیدمیرزای کاشی را حضور آورد. ... در اول سلطنت شاه میرزاتقی خان امیرنظام او را از خلوت بیرون کرد داخل مدرسه شد. با من در درس نظام همدرس بود.

یکشنبه ۲۱ صبح اسماعیل آباد رفتم. میرزافروغی، سیدکاتب، ملاموسی بودند.

دوشنبه ۲۲ چون شاه بیرون شام میل می فرمودند قدری کتاب شرح حال ایلخانی اللهقلی خان که یکی از پسرهای

فتحعلی شاه نوشته است و خیلی هزل و رذل است خوانده شد.

پنجشنبه ۲۵ صبح زودتر دارالترجمه رفتم. ... فرمودند بعد از این باید از صبح الی عصر دریخانه باشی. قدری روزنامه خواندم. ... بعد داخل اطاق موزه شدند ناهار آنجا صرف نمودند.

شنبه ۲۷ صبح زود سرکشی به لاله زار کرده بعد دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۲۸ صبح خانه وزیر خارجه رفتم از آنجا دارالترجمه. ... عصر هم شاه مدرسه دارالفنون تشریف بردند.

دوشنبه ۲۹ امروز ایلچی تازه (آلمان) حضور رسید. من ترجمه خطبه او و شاه را کردم ... باز در سر شام تعریف زیاد از ترجمه من فرمودند.

### ۱۳۰۲

#### محرم

پنجشنبه ۱۰ دو سه روزنامه خواندم.

سه شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار و بعد از ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد.

چهارشنبه ۱۶ صبح خانه میرزا ابوالقاسم حکیم رفتم از آنجا دارالترجمه.

سه شنبه ۲۲ دیشب تاریخ عثمانی را که یک سال بود خدمت شاه می خواندم تمام کردم. چنانچه رسم نقال است وقتی نقلی را به اتمام می رساند یک سرداری به من مرحمت

شد. ... تاریخ نیکلا امپراطور را از دست گرفتم خدمت شاه بخوانم.  
 شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
 یکشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رفتم.

### صفر

پنجشنبه ۱ صبح بعد از دارالترجمه خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه عرض شد.  
 شنبه ۳ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه... رفتم.  
 شنبه ۱۰ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
 یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه بعد از آن دربخانه رفتم.  
 سه‌شنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
 پنجشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
 جمعه ۱۶ تا عصر مشغول نوشتن شرح حال مشهد بودم.  
 شنبه ۱۷ صبح با کسالت دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.  
 یکشنبه ۱۸ صبح خانه طلوزان از آنجا دارالترجمه رفتم. ... ابلاغی از ملیجک رسید که فردا صبح اجزای مجلس تألیف را حضور شاه حاضر کنم.  
 دوشنبه ۱۹ صبح زود دارالترجمه رفتم. اجزاء مجلس تألیف را آنجا حاضر کردم. بعد خدمت شاه رسیدم. ... بعد از ناهار، در باغ حضرات را به حضور بردم. شاه به هریک اظهار التفات فرمودند. هیچ معلوم نشد احضار حضرات چه بود.

چهارشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
 شنبه ۲۴ صبح خانه امین الدوله رفتم از آنجا دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.  
 یکشنبه ۲۵ من صبح بعضی کارها داشته دارالترجمه رفتم.  
 سه‌شنبه ۲۷ امروز صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم.  
 چهارشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
 پنجشنبه ۲۹ صبح بسیار زود دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

### ربیع الاول

شنبه ۲ صبح زود دارالترجمه رفتم. مترجمین را با کتابچه‌های ترجمه شده حاضر کرده که حضور ببرم ... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند. شاه خیلی التفات کردند.  
 یکشنبه ۳ اشخاصی که در این سفر همراه من هستند عارف‌خان مترجم و سید میرزای کاشی که تازه پیشخدمت شده و سیدکاتب است.  
 سه‌شنبه ۵ قدری روزنامه در سواری خوانده شد. ... به ناهار پیاده شدیم آنجا هم روزنامه خوانده شد.  
 پنجشنبه ۷ من به منزل مراجعت نمودم چیز زیاد نوشتم.  
 شنبه ۹ از تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس که می‌خواندم تفصیل مهمانی نیکلا با پسرش اسکندر دوم و وضع تربیت او نوشته شده بود. بندگان همایون فرمودند خیلی به وضع تربیت ولیعهد ما [شباهت] دارد.



- یکشنبه ۱۰ مشغول تحریر شدم. ان شاء الله اگر عمر باشد کتاب امسال من بهترین کتابها خواهد شد.
- دوشنبه ۱۱ بعد منزل آمدم مشغول نوشتن شدم.
- سه شنبه ۱۲ من در سر ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۳ بعد منزل آمدم خیلی کار کردم.
- پنجشنبه ۱۴ روزنامه خواندم ... در حضور ایستاده بودم روزنامه می خواندم.
- شنبه ۱۶ من دارالترجمه بودم.
- سه شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم ... تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس را خواندم تفصیل جنگ باتوم بود و اول استقراض عثمانی از دول فرنگ. شاه مذمت زیاد از مفرنگها فرمود. مخصوصاً به کنایه از امین الدوله بد می گفتند که می خواهد ما استقراض کنیم. ... از یک طرف تمجید سربازان عثمانی را می فرمودند که آنها اصلاً فرنگی بودند و از طرف دیگر مذمت فرنگیها را و مفرنگها می فرمایند.
- شنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۲۴ تمام روز را خانه ماندم چیز نوشتم. ... من مشغول خواندن روزنامه می شدم مطلب تغییر می کرد ... شاه به من می فرمودند بخوان که حکیم [الممالک] کم فضولی کند.
- سه شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. سر ناهار شاه بودم.
- چهارشنبه ۲۷ دارالترجمه رفتم ... بعد خدمت شاه رسیدم.

- جمعه ۲۹ با عارف خان مدتی کار کردم. عصر با سیدکاتب درشکه نشسته طرف خیابان باغ ایلخانی رفتم. از آنجا خانه دیکسون حکیم رفتم سفارت انگلیس. به واسطه شرحی که از انگلیس در روزنامه اطلاع بد نوشته بودند از من رنجیده به جهنم، باز هم به جهنم. من نوکر ایرانم نه انگلیس.
- شنبه ۳۰ صبح دارالترجمه علی العادة رفتم. ... من هم خانه آمدم کار زیاد کردم.

## ربیع الثانی

- یکشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد از مدتی که آنجا کار کردم خدمت شاه رسیدم ... دو مسئله از من سر ناهار سؤال فرمودند. یکی صفین کجاست و دیگری دومة الجندل کجا بوده است. من خانه آمدم رساله ای در کمال فصاحت و بلاغت نوشته در نقشه جای هر دو را معین کردم شب به نظر شاه رسانیدم.
- دوشنبه ۲ بعد از ناهار روزنامه «ترجمان حقیقت» را که روزنامه رسمی عثمانی است و در او تفصیلی از ایران نوشته بودند با ترجمه اش به نظر شاه رساندم. ... شاه روزنامه را ملتفت نشدند ترجمه را تمام خواندند. اخمها به هم کشیدند.
- چهارشنبه ۴ امروز آخوندهای مجلس تألیف به هم فحش داده بودند، بعد اصلاح نموده.
- شنبه ۷ من صبح دارالترجمه رفتم به جهت آنکه کتابهای

- ترجمه شده را حضور شاه بیرم حاضر نبود.
- سه شنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۱۹ (عریضه به شاه) انگلیسی‌ها با من عداوت دارند به واسطه عدم مراوده که با آنها دارم و خبرچی آنها نیستم ... احتمال دارد که روزنامه اطلاع را متزلزل کنند. دستخط خیلی خوب شاه نوشته بود و همچنین عریضه‌ای که پریروز داده بودم در باب ایجاد سانسور به جهت کتب چاپی و غیره. خیلی پسند فرموده بودند. مقرر شده بود این کار به من رجوع شود. عضدالملک می‌گفت در غیاب تو خیلی از تو تعریف فرمودند.
- یکشنبه ۲۲ صبح زود دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه شنبه ۲۴ من دارالترجمه رفته قدری کار کردم ... بعد من خانه آمده قدری کتاب خواندم.
- پنجشنبه ۲۶ صبح خانه حاجی میرزا ابوالفضل رفتم از آنجا دارالترجمه.
- شنبه ۲۸ در سر شام روزنامه خوانده شد.

## جمادی الاولی

- چهارشنبه ۲ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم ... قبل از ناهار به من فرمودند «دیالوگ» فرانسه که مدرسه چاپ کرده‌اند بدخط است. گفتند میرزارضاخان (داماد حکیم الممالک) می‌باید به خط خوب بنویسد. من هم تصدیق کردم. ... بعد از مدتی به شاه عرض کردم

مقصود شما خط میرزارضاخان است یا خوشنویس. فرمود مقصود خط خوش است. عرض کردم شما حالت فضولی حکیم الممالک را نمی‌دانید که می‌خواهد در کارهای من دخالت کند و به این وسیله کار مرا بی‌نظم کند. فرمود ابدأ میرزارضاخان نیاید. کتابچه‌ها را به خود من دادند که به هر که میل دارم بدهم بنویسند. ... عریضه‌ای هم در باب اهمال وزرا در اجرای امر شاه و مسئله سانسور دادم امین‌السلطان به شاه بدهد.

صبح دارالترجمه و بعد خدمت شاه رسیدم. قبل از ناهار و سر ناهار روزنامه عرض کردم. دارالترجمه رفتم ... از آنجا سفارت فرانسه رفتم. شاه مأمورم فرموده بود که احوالپرسی نمایم و روزنامه‌های زمان ناپلئون اول را بخوام که از دولت فرانسه بطلبند. به صدراعظم گفتم که شاه مرا مأمور فرمودند در فقره سانسور جواب و سؤال نمایم. قوام‌الدوله از طرف صدراعظم گفت ما اجزاء صدارت نمی‌فهمیم مقصود شما چه است. خوب است شما مذاکره این مطلب را به وزیر خارجه و امین‌الدوله بکنید. جواب دادم شما چرا نسبت نفهمی به خودتان می‌دهید. با وجودی که از همه فهمیده‌تر هستید و من با وزیر خارجه کاری ندارم، با امین‌الدوله هم مقصود من حفظ دین و دولت است. اگر به شخص من محبت ندارد نداشته باشد. اما مطلب زیاد مرا که عین صلاح ملت و دولت شما است چرا

پنجشنبه ۳

جمعه ۴

شنبه ۵

یکشنبه ۶

- ضایع می‌کند. اجزای مجلس که حاضر بودند طرف مرا گرفته و قرار دادند اسباب این کار را روز [سه] شنبه مرتب سازند.
- دوشنبه ۷ تا عصر تاریخ مشهد را نوشتم.
- سه‌شنبه ۸ صبح خانه طلوزان رفته ... از آنجا دارالترجمه رفتم. امروز بنا بود که از مجلس جواب لایحه را بدهند که راجع به سانسور است، به فردا گذاشتند.
- چهارشنبه ۹ صبح دارالترجمه رفتم ... جواب لایحه مرا صدراعظم داده بود. ایجاد روزنامه فرانسه ان‌شاء‌الله برای نوروژ خواهم کرد. ... (در مهمانی سفارت آلمان) طرف دیگرم مستشار سفارت آلمان نشسته بود با او صحبت علمی می‌داشتم.
- پنجشنبه ۱۰ بعد دارالترجمه رفتم. ... مجسمه‌ای از چدن در مالمیر خانگی بختیاری وقت زراعت زمین از زیر گاو آهن بیرون آمده است، شاه به من دادند که معلوم کنم چه است و تفصیل چه.
- شنبه ۱۲ من هم سوار شده در بین راه قدری روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۱۳ من منزل آمدم. کتابچه‌ای به عرض آستان همایون رساندم.
- دوشنبه ۱۴ کتابچه‌ای که دیروز نوشته بودم در یک مطلب پلتیکی صبح اندرون فرستادم. جواب به دستخط مبارک رسید.
- چهارشنبه ۱۶ صبح میرزا محمودخان آمد به اتفاق دارالترجمه رفتیم. او وزارت خارجه رفت.
- پنجشنبه ۱۷ صبح خانه میرزا احمدخان مترجم عیادت رفتم، از آنجا

- دارالترجمه ... بعد از ناهار شاه موزه رفتند.
- شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۲۰ دارالترجمه رفتم. کارهایی که گفته بودم درست نکرده بودند تغیرم زیادتر شد. قهر کرده از مجلس برخاستم دربخانه رفتم.
- چهارشنبه ۲۳ از آنجا دارالترجمه [رفتم بعد] خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه بعضی کار داشته صورت دادم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۶ دیکسون طیب سفارت انگلیس ... به طلوزان گفته بود که فلان کس در سالتامه اسم تو را بعد از اسم میرزانصرالله نوشته است.
- یکشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خانه وزیر خارجه.
- دوشنبه ۲۸ سی جلد کتاب ترجمه دارالترجمه را حضور شاه بردم.
- سه‌شنبه ۲۹ شاه فرمودند روزنامه به زبان فرانسه ایجاد باید کرد. در صورتی که من حاضر کرده بودم. کار شده بود.

## مجلد پنجم: ۱۳۰۲-۱۳۰۳

### جمادی الاخره

پنجشنبه ۲ میرزامحمودخان و عارف خان با من ناهار خوردند.  
شنبه ۴ روزنامه که به زبان فرانسه طبع کرده بودند به نظر شاه  
رساندم. خیلی تمجید فرمودند.

چهارشنبه ۸ امروز شاه روزنامه جدید که به فرانسه چاپ می شود  
بدقت مطالعه فرمودند. در حضور وزرا مرا خواستند و  
خیلی تمجید فرمودند. به امین الدوله فرمودند که در  
مجلس قرار انتشار این روزنامه را بدهند ... عصر من  
مجلس وزرا رفتم. تمام وزرا تصدیق ایجاد روزنامه  
جدید را نمودند و قرار شد ماهی صد تومان مخارج  
دارالترجمه داده شود و در سال دوست تومان به بارون  
نرمان داده شود که انشاء روزنامه کند. دیگر من خرجی  
برای روزنامه مطالبه نکنم.

پنجشنبه ۹ امین‌الدوله خدمت شاه رسیده بود تفصیل قرازداد مجلس شوری را در باب دارالترجمه و غیره عرض کرده بود ... شاه فرموده بودند بارون نرمان هشتصد تومان مواجب دارد، سپرده صنایع‌الدوله باشد که انشاء روزنامه را بکند. وزیر عرض کرده بود بارون نرمان در وزارت خارجه کار دارد. فرموده بودند هرچه کار داری به صنایع‌الدوله رجوع کن. اما در باب مخارج دارالترجمه فرمودند من پارسال مبالغی انعام دادم دیگر مخارج چرا بدهم. الحق امین‌الدوله هم زیاد حرف زده بود. آخر به این قرار گرفت که با وزیر بنشینند و به طوری که چندان ضرر دیوان نباشد قراری بدهند. این تفصیل را حکیم‌الممالک به من گفت ... خیلی اوقاتم تلخ شد. سلطان عثمانی سالی سه هزار لیره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامه فرنگی می‌کند، شاه از دادن دوپست تومان اکراه دارد.

شنبه ۱۱ صبح منزل میرزا محمودخان رفتم از آنجا دارالترجمه. به من فرمودند شرح تفصیل قلعه و شهر مید را بنویسم. شهر آمدن زیاد از پانصد بیت کتابت کردم. عجب است وزیر علوم مخیرالدوله است من باید انکشاف علمی را بکنم. بلی ایشان وزیر علوم بامایه هستند من عالم بی مایه بی پول.

دوشنبه ۱۳ من مشغول تصحیح کتابچه میبدم خدمت شاه رسیدم کتابچه را دادم تعجب کرد که چه طور به این زودی این تفصیل را نوشتی.

سه‌شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سفارت فرانسه ... عصر عریضه‌ای به شاه نوشتم شکایت در معنی از خود شاه بود. اما در ظاهر از وزرا که دماغ مرا در باب ایجاد روزنامه فرانسه سوزانده‌اند. خلاصه عصر که شاه مراجعت فرمودند از محاذی قهوه‌خانه بربرآباد عبور فرمودند. صاحب قهوه‌خانه بعضی تصاویر خیالی نقاشی کرده من جمله مجلس سلام با تخت سلیمان و بلقیس و مجلس رقص و غیره، ازین قبیل تصاویر بی معنی در قهوه‌خانه گذاشته بود که مردم تماشا نمایند. ندانستم شاه به چه خیال به کنت فرمودند که پرده‌ها را پاره کند. کنت هم شمشیر خود را کشیده بود سواره داخل قهوه‌خانه شده با شمشیر پرده‌ها را پاره کرده بود.

شنبه ۱۸ صبح خانه قوام‌الدوله رفتم ... از آنجا دارالترجمه آمدم. من با امین‌السلطان کار داشتم خانه او رفتم بعد دارالترجمه، از آنجا خانه آمدم چیز زیاد نوشتم.

جمعه ۲۴ باید خطابه بیزمارک را که مترجمین توانستند ترجمه کنند ترجمه کنم. قدری نوشتم.

یکشنبه ۲۶ صبح بسیار زود خانه صدراعظم رفتم ... بعد دارالترجمه.

دوشنبه ۲۷ نهار میل فرمودند بعد مقبره طغرل سلجوقی [رفتند] که نصفه ویران بود و دستور دادند تعمیر کامل نموده باغی هم آنجا انداخته شود.

- سه شنبه ۲۸ صبح به واسطه شکستن درشکه سواره دارالترجمه رفتم.
- پنجشنبه ۳۰ دارالترجمه رفتم. بعضی کارها را صورت داده خدمت شاه رسیدم.
- رجب**
- جمعه ۱ شب تا ساعت دو خانه میرزا حسن خان منشی اسرار تبریز [بودم].
- شنبه ۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۳ درشکه نشسته دربخانه رفتم. اول دارالترجمه کار زیاد داشتم صورت دادم. بعد سر ناهار خدمت شاه رسیدم. تا سه ساعت بودم دو سه روزنامه خواندم. (جاجرود). سه ساعت تمام به خواندن روزنامه و غیره وا داشتند.
- دوشنبه ۴ بعد سر ناهار حاضر شدند تاریخ سلطنت اسکندر دوم عرض شد. ... شب باز تاریخ اسکندر خواندم.
- سه شنبه ۵ صبح دارالترجمه رفتم. چند جلد کتاب ترجمه و غیره بود به حضور شاه بردم. مستحسن آمد.
- پنجشنبه ۷ ایلچی (آلمان) وارد شد خطبه‌ای در کمال فصاحت به فرانسه خواند و من ترجمه نمودم. بعد جواب همایون را به فرانسه به او گفتم.
- شنبه ۹ میرزا فروغی آمد. کتابچه‌ای که به وزیر خارجه دیشب مسوده کرده بودم دادم نوشت.
- پنجشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه از آنجا دربخانه [رفتم].
- شنبه ۱۴ در یوسف آباد قدری تاریخ فردریک برایشان خواندم.
- چهارشنبه ۲۰

- پنجشنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم.
- جمعه ۲۲ شب هم در حضور همایون بقال بازی درآورده بودند.
- شنبه ۲۳ خلاصه مغرب بیرون تشریف آوردند شب را به خواندن تاریخ فردریک گذشت.
- شعبان**
- یکشنبه ۲ روزنامه «شرف» این ماه که چهار صورت دارد یکی از حسنعلی خان امیرنظام و دیگری از میرزا محمدخان و دیگر برج طغرل است به حالت خراب. چهارمی باز برج طغرل است که تعمیر نموده و ساخته‌اند. خانه که بودم هر دو ورق را جوف هم گذاشتم. وقتی که عشرت آباد آمدم حضور شاه بردم. عرض کردم تفصیل برج طغرل هم در روزنامه نوشته شده. هرچه گردیدند ندیدند. معلوم شد در درشکه افتاده. عرض کردم معاینه دفتر حسن صباح و عمل خواجه نظام‌الملک شده است. شاه خیلی خندیدند. فرستادند ورق دیگر آوردند.
- پنجشنبه ۶ من قصه‌ای به فرانسه ترجمه می‌کنم برای روزنامه فرانسه. خیلی کار کردم.
- دوشنبه ۱۰ من در سر شام روزنامه عرض کردم.
- سه شنبه ۱۱ قدری از تغیر فرو نشستند روزنامه خواندند.
- پنجشنبه ۱۳ قصه فرانسه خواندم.
- جمعه ۱۴ ناهار خورده خوابیدند من هم دو سه روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار شاه بودم روزنامه

- خواندم.
- سه‌شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم قدری کار داشته صورت دادم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۹ با میرزا فروغی رفتم دیوانخانه. روی نیمکت نشسته در باب حساب دارالطباعة حرف می‌زدیم. ... عصر خانه مسیور ریشارد رفتم چند جلد کتاب خریدم.
- پنجشنبه ۲۰ صبح به عادت معهود دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۲ عصر شاه مدرسه نظامی که نایب السلطنه ساخته است در جنب اطاق نظام است تشریف برده بودند.
- یکشنبه ۲۳ چهار ساعت تمام تاریخ فردریک خواندم. عجب اینکه در سال متجاوز از چهار صد تومان خرج می‌کنم و از این قبیل کتابها که سرا پا تنبه است می‌آورم برای شاه می‌خوانم هیچ ملتفت نیستند. بعد از مدتی که از کتاب خواندن خلاص شدم ساعت چهار خسته و مانده چادر خود آمدم.
- سه‌شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۶ شاه بیرون شام خورده بودند و نجم‌الملک منجم‌باشی را احضار فرموده که ستاره‌های آسمان را نشانش بدهد.

## رمضان

- سه‌شنبه ۲ چند روز قبل موزه تشریف برده بودند ... مخبرالدوله وزیر علوم و غیره احضار شد. این وزیر علوم صرف غیور است، از حرکاتش معلوم است. ناظم مدرسه

- محمدحسین خان را حضور آورده بود که بفرستد معدن نقره را پیدا کند. ...
- پنجشنبه ۴ عصر ملاموسی از شهر آمد.
- جمعه ۵ قبل از ظهر که شاه اصلاح لحيه می‌فرمودند من روزنامه می‌خواندم.
- یکشنبه ۷ تا عصر دو سه روزنامه خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۰ سر ناهار روزنامه خواندم. فرمودند باشم کتاب خواهند خواند.
- پنجشنبه ۱۱ تا عصر چهار روزنامه خواندم ... فروغی قصیده‌ای در تاریخ تولد پسر نایب السلطنه گفته بود به جهت نایب السلطنه فرستادم. خیلی خوب گفته بود.
- دوشنبه ۱۵ بعد از ناهار شاه بنای درس فرانسه گذاشتند. مدت‌ها بود ترک کرده بودند.
- پنجشنبه ۱۸ من روزنامه خواندم. نمی‌دانم به چه ملاحظه شاه به من فرمودند تو حقیقت عالم مملکت ما هستی. مثل الکساندر دوما و ویکتور هوگویی فرانسه هستی.
- یکشنبه ۲۱ روزنامه خواندم ... صورتی از ولیعهد داده بودم دارالطباعة چاپ کرده بودند از ترس اینکه مبدا برای شاه خیالی رو دهد به واسطه کمال احتیاطی که من دارم وحشت کرده بودم یک قطعه از آن تصویر را آینه و چهارچوب گرفته حضور بردم. عرض کردم من این فضولی را کردم و خیلی هم خوب ساخته است.
- فرمودند بسیار خوب است و خیلی هم شبیه است. الحمدلله به خیر گذشت. بردند بالاخانه گذاشتند.

سه‌شنبه ۲۳ صبح بارون نرمان آمد و روزنامه انگلیسی در دست داشت که از ایران بد نوشته بودند. به فرانسه خواند من ترجمه کردم. خیلی از وضع ترجمه من تعجب کرد ... ترجمه صبح را پاکتویس کرده برای شاه فرستادم.

چهارشنبه ۲۴ روزنامه‌های دیروز را که بسته و به ملیجک اول داده بودند طلب فرمودند که بخوانم. معلوم شد ملیجک روزنامه‌ها را منزل خودش برده بود.

پنجشنبه ۲۵ بارون نرمان می‌گفت سیدولی حر و فچین فرانسه شورش کرده و گفته می‌روم دربخانه بدرالسلطنه زن شاه که خواهر رضاعی اوست بست خواهم نشست. دیگر حر و فچینی نمی‌کنم. فرستادم میرزاعلی محمدخان را از شهر بیاورند اصلاح کند.

جمعه ۲۶ دیشب به واسطه قهر سیدولی و به خیال اینکه دیگر احدی پیدا نخواهد شد و من لابد می‌شوم که به او تملق کنم تا صبح راحت نبودم. نه می‌خواستم تملق به سیدولی کرده باشم و نه مایل بودم که روزنامه فرانسه که با این همه زحمت ایجاد شده عاطل و باطل شود. بعد از تفکرات زیاد باز خیالم این طور قرار گرفت که میرزا ابوتراب تقاش را بیاورم و او را متصدی این کار قرار بدهم. میرزاعلی محمدخان را احضار کردم و قرار اجرای این کار را با او دادم و از این بابت آسوده شدم.

شنبه ۲۷ در رکاب بودم سه چهار روزنامه خوانده شد. ... ابوالقاسم خان نوّه وزیر خارجه دیده شد. شاه فرمودند مقدمات قانون را نوشتی؟ عرض کرد بلی. ... خلاصه

تفصیل قانون نوشتن ابوالقاسم خان از این قرار است. این جوان سی ساله اگر چهار پنج سال در لندن در وزارت و نظارت ملکم خان تحصیل کرده باشد و شاگرد عقاید ملکم است، ملکم آنچه را که خود نتوانست اجرا نماید حالا غیرمستقیماً با این واسطه اجرا می‌دارد، می‌خواهد قانون دولتی بنویسد و در ایران ایجاد نمایند. شاه هم از آنجا که تمام کارها را سهل گرفته است و ملتفت هیچ کار نیست با این همه هوش و مشاعر شخص نمی‌تواند این قدرها فریب بخورد. برای گذراندن وقت و رضایت وزیر خارجه قبول کند. این ابوالقاسم سی ساله بعد از هزار و سیصد سال می‌خواهد قانون ابوالقاسم عربی (ص) مبعوث چهار ساله را به هم زند. ای شاه! ابوالقاسم همدانی ابوالقاسم هاشمی نمی‌شود. چنگیزخان کافر حرّی رویه محمدی را به هم نزد. ای شاه این جوان همدانی است نه همه‌دانی!

یکشنبه ۲۸ روزنامه دولتی (؟) فرانسه که طبع شده از ایران بد نوشته خواندم. خیلی مؤثر شد.

دوشنبه ۲۹ خلاصه در بین راه و سر ناهار روزنامه خواندم ... مقدمات قانون ابوالقاسم خان خوانده شد ...

### شوال

دوشنبه ۷ دو سه روزنامه خواندم. هرچه مطالب خنده‌دار اختراع کردم باز گره از ابرو باز نشد.



- شنبه ۸ مختصری روزنامه عرض شد. عریضه‌ای درباره روزنامه فرنگی نوشته بودم دادم بلافاصله جواب رسید.
- پنجشنبه ۱۰ در منتهای آبادی دروازه قزوین به عیادت فروغی رفتم. ... جمعی از مترجمین و مؤلفین بودند. ناهار آنجا صرف کردم.
- شنبه ۱۹ میرزافروغی و میرزا علی محمد خان آمدند کار زیاد کردم.
- پنجشنبه ۲۴ من دو زانوی ادب زمین زده چون ادبای متملق بیچاره در گوشه‌ای خزیده نظاره قدرت خداوند را می‌کردم.
- جمعه ۲۵ روزنامه خواندم به قدری که صدایم گرفت. پناه بر خدا تاکی من باید تقال باشم.
- یکشنبه ۲۷ سر ناهار شاه روزنامه خوانده شد. ... من احضار شدم نقالی کردم.
- سه‌شنبه ۲۹ الی عصر بودم روزنامه زیاد خواندم.
- ذی‌قعدة**
- پنجشنبه ۲ سر شام بودم. تا ساعت چهار روزنامه و کتاب تاریخ فردریک را خواندم. در تاریخ فردریک عقاید آن پادشاه را نوشته بود که حکیم و فیلسوف بود. به بقای روح معتقد نبود. شاه تحقیقات فیلسوفانه در بقای روح فرمودند ...
- جمعه ۳ روزنامه اختر که تازه اسلامبول طبع شده یعنی طبع می‌شد دو سال بود شاه منع فرموده بودند باز مجدداً

- طبع شده نسخه به نظر همایون رساندم. به وزیر خارجه دستخط شد مجدداً ممانعت نمائید ...
- شنبه ۴ چند روزنامه خوانده شد.
- دوشنبه ۶ در نوشتجات وزیر خارجه کاغذ ملکم خان ناظم الدوله بود که وزیر خارجه انگلیس راضی از نشر روزنامه فراتسه ایران نیست. تعلیمات به ایلچی خود داده است که موقوف نماید.
- چهارشنبه ۸ من هم روزنامه در دست جلو نشسته. ... من هم مثل مگس که دور حلیویات باشد وزوز می‌کردم، روزنامه می‌خواندم.
- پنجشنبه ۹ من بیچاره از صبح تا عصر بودم. سه چهار روزنامه خواندم.
- جمعه ۱۰ میرزا احمد خان مترجم را فرستادم آوردند پاک‌نویس قصه زمرد سلطان را نمودم ... نه شام خوردند نه گوش به خواندن روزنامه من دادند ...
- شنبه ۱۱ با نهایت اوقات تلخی بودند چند روزنامه خوانده شد.
- یکشنبه ۱۲ ناهار منزل صرف نمودند. دو سه روزنامه خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۵ روزنامه عرض کردم ... خلاصه عصر من هم احضار شدم دو روزنامه خواندم ... شب چیز زیاد نوشتم.
- پنجشنبه ۱۶ من منزل ماندم ترجمه نمودم.
- جمعه ۱۷ ناهار میل فرمودند روزنامه خواندم.
- جمعه ۲۴ شب میرزافروغی و شیخ مهدی با من بودند.
- پنجشنبه ۳۰ عصر در یخانه رفتم کتاب خواندند.

ذی الحجه

- جمعه ۱ خلاصه الی عصر حضور شاه بودم روزنامه‌ها خوانده شد. درس خواندند.
- دوشنبه ۴ کتاب حافظ ابرو چهار ماه است خریدم و نسخه‌ی امین‌السلطان را به عاریت گرفتم که مقابله نمایم و تصحیح شود. سیدکاتب بابی دین با میرزااحیدرعلی مقابله می‌کردند. امروز خسته شدم که چهار ماه است چرا تمام نشده. ادیب کاشی که نزد من است خواستم که او مقابله کند و بعد خوابیدم. عصر گفتند سید قهر کرده رفته است. گفتم کجا رفته، کسی جواب نداد. فرستادم بیاوردندش. رفته بود منزل امین‌السلطان. عبدالعلی را فرستادم که چرا آنجا رفتی. جواب داده بود بنست آدم و می‌خواهم بگویم آنچه نباید گفت. تعجب کردم یعنی چه. می‌دانستم این سید چرسی و دیوانه است اما نه این قدرها. میرزااحمدخان آنجا بود برخاست رفت آوردش. گفتم کجا رفته بودی. بنا کرد به من نفرین کردن. او را با دست خود قدری زدم. دوهزار فحش به من داد. نسبت بی‌دینی به من داد. مستحق دوهزار چوب بود. چون دیوانه است به او رحم کردم. معلوم شد قهر کرده که چرا مقابله کتاب را به دیگری رجوع کردم...
- پنجشنبه ۷ بعد من مشغول ترجمه کتابی که شاه داده بود ترجمه کنم شدم. این کتاب راجع به اعمال قبیحه

- انگلیس‌هاست و خیلی بامزه است.<sup>۱</sup>
- جمعه ۸ من منزل ماندم تا عصر کتاب ترجمه کردم... اسمعیل بزاز در حضور شاه باری درآورده بود. بسیار این مقلدیها قبیح است.
- شنبه ۹ سه چهار روزنامه خواندم تا عصر حضور مبارک بودم. مرا احضار فرمودند ... چند روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۱۲ سر ناهار کتاب فردریک خواندم.
- چهارشنبه ۱۳ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۱۵ صبح خانه حاجی میرزاابوالفضل رفتم بعد دارالترجمه.
- شنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۱۷ طولوزان شرفیاب شد. شاه فرمودند سر ناهار روزنامه بخواند من ترجمه کنم.
- چهارشنبه ۲۰ سر ناهار طولوزان کتاب خواند من ترجمه کردم.
- پنجشنبه ۲۱ ترجمه کتاب کشف‌المعایب انگلیسی را تمام کردم.
- جمعه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم... خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۷
- ۱۳۰۳
- محرم
- شنبه ۱ روزنامه فرهنگ منطبعة اصفهان رسید. شاهزاده ظل‌السلطان نازی کرده و استعفا از حکومت نموده بود که در روزنامه نطق ایشان را نوشته بودند. بنابر مصلحتی به نظر شاه رساندم. شاه متغیر شد. مفصل

۱. حسین خدیو جم در مجله نگین بخشهایی از آن را چاپ کرد.

- دوشنبه ۳ در روزنامه طمس منطبعة لندن تفصیلی نوشته بودند  
تعریف از ظل السلطان و تکذیب از ولیعهد و تحریک  
شاه که ولیعهد را از ولایت عهدی معزول کند و  
ظل السلطان را ولیعهد نماید. ترجمه نموده به شاه دادم.  
خیلی متفکر شدند. فرمودند کتابچه را بسوزان.  
جمعه ۷ نهار میل فرمودند. روزنامه خواندم.  
چهارشنبه ۱۲ صبح زود خانه وزیر خارجه بازدید رفتم کاری هم  
راجع به سانسور داشتم.  
جمعه ۱۴ دوشان تپه تشریف بردند چهار پنج روزنامه خواندم.  
درس خواندند. ... ملیجک دو سه لغت فرانسه آب و  
نان یاد گرفته است چنان شاه مشعوف شدند مثل اینکه  
هندوستان ضمیمه مملکت ایشان شده.  
شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
سه شنبه ۱۸ امروز شاه مهمان امین السلطان است ... من هم چند  
جلد کتاب فرانسه آنجا پیشکش گذاشتم. سایرین مرا  
تقلید کردند دوهزار تومانی پیشکش گذاشتند.  
چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم بعد دربخانه.  
شنبه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
یکشنبه ۲۳ عکس خودم را دادم انداختند.  
سه شنبه ۲۵ یک دهان من کتاب می خواندم یک دهان خودشان  
تقریر شکارشان را می فرمودند و امین خلوت  
می نوشت. خیلی فرق داشت تفصیل حالت فردریک  
کبیر و پادشاه پروس که من می خواندم با تقریر

- خودشان که صفحه ای از زندگانی خودشان است.  
چهارشنبه ۲۶ شب مشغول ترجمه پاورقی روزنامه فرانسه بودم.  
صفر  
یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.  
پنجشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.  
چهارشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... فرمودند هر روز سه به  
غروب مانده حاضر باشم درس بخوانند.  
شنبه ۲۷ سر نهار شاه بودم فرمودند هر روز یک ساعت به  
غروب مانده حاضر باشم درس بخوانند ... قدری درس  
خواندند. شاه رسمی دارند با من که خانه زاد و تربیت  
شده خودشان هستم یک نوع همچشمی علمی دارند.  
مثلاً هر کتابی که می خوانند و من در نهایت خوبی  
ترجمه می کنم عمداً کتاب مشکل پیدا می کنند شاید  
نتوانم بخوانم و خفیف شوم. مثلاً امروز کتاب شعری  
آورده بودند باز ترجمه کردم. بعد از بیرون آمدن من از  
اطاق می شنیدم تمجید مرا می کردند که بهتر از همه  
فرانسه می داند.  
یکشنبه ۲۸ تا سه به غروب مانده بودم درسی خواندند.  
ربیع الاول  
سه شنبه ۱ صبح امروز با میرزا فروغی مرافعه داشتم. کتابی هزل و  
نظم که «ناجی» انشاء کرده بود به تحریک میرزا محمد  
دکتر بی دین میرزا فروغی بدون اجازه من داده بود چاپ

- کردند. به این جهت تغییر زیادی به فروغی کردم. همه را گرفتم آتش زدم.
- پنجشنبه ۳ شب تاریخ فردریک در سر شام خواندم ... دندان ماموت که فیلی عظیم‌الجثه و پشم‌دار بود قبل از طوفان نوح از مراغه زیرزمین پیدا کرده بودند امین‌السلطان حضور آورد.
- یکشنبه ۶ ساعت چهار و نیم از بس که کتاب خوانده بودم صدایم گرفته بود.
- جمعه ۱۸ فرمودند اندرون بروم کتابها را ترتیب نمایم. ملیجک اول را هم همراه بردم. ... چهار ساعت مشغول بودم. یک روز دیگر هم کار دارد.
- شنبه ۱۹ امروز بایست اندرون می‌رفتم کتابهای شاه را ترتیب می‌دادم ... صبح دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا مستقیماً با ملیجک اول و میرزا فروغی، خودم و چند نفر خواجه حرمخانه رفتم. ... تمام کتابها را چیدم.
- چهارشنبه ۲۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم ... شاه تشریف بردند مدرسه نایب‌السلطنه. از دم دارالترجمه عبور فرمودند با مترجمین تکلم فرمودند ... خیلی تمجید از مدرسه نایب‌السلطنه فرمودند.
- پنجشنبه ۲۴ من صبح دارالترجمه رفتم ... یک آرتیکل مفصلی به جهت اطلاع نوشتم.
- شنبه ۲۶ از آنجا دارالترجمه رفتم. بعد حضور امین‌السلطان ...
- یکشنبه ۲۷ نهار صرف فرمودند درس خواندند. من روزنامه

- خواندم.
- ربیع‌الثانی  
دوشنبه ۵ شامی خوردند. من هم روزنامه خواندم.  
چهارشنبه ۷ تا ساعت سه بودیم همه را روزنامه خواندیم.  
شنبه ۱۰ صبح خانه ظل‌السلطان بعد دارالترجمه رفتم.  
یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از نهار اجزای مجلس تألیف و اجزای دارالترجمه را حضور بردم. خیلی به من التفات فرمودند و با حضرات صحبت داشتند.
- دوشنبه ۱۲ بعد در منزل خود الی عصر کتاب خواندم. کتاب خوبی دست آوردم که چهارده سال روزنامه روز به روز سلطنت ناپلئون سوم است.
- سه‌شنبه ۱۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۸ کتابی تصنیف کرده بودم در پولتیک حالیه روس و انگلیس در آسیا. یعنی خواستم منظورات آنها را در گذشته و حالیه درباره ایران بیچاره ثبت نمایم. دو سه ماه است که زحمت کشیدم و نوشتم. گمان ندارم در ایران و ایرانی کسی قادر به نوشتن چنین لایحه باشد اگرچه می‌دانم تحریرات من دور از ادراک جمع است و پادشاه تعمداً یا حقیقتاً ملتفت نمی‌شوند باز نسخه‌ای پاکویس کرده عریضه هم نوشتم که این به اصطلاح «تیز» پلتیکی من است، یعنی استعمال به لیاقت

- پولتیکی دانی من است. ... کتابچه و عریضه را دادم ...  
 دو سه روزنامه خواندم.  
 دوشنبه ۱۹ دارالطباعه رفتم.  
 چهارشنبه ۲۱ صبح خانه ظل السلطان از آنجا دارالترجمه [رفتم].  
 پنجشنبه ۲۲ من دارالترجمه رفته بعد خانه آمدم.  
 یکشنبه ۲۵ شام شاه را آوردند دو سه ساعت تمام روزنامه خواندم.  
 چهارشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. شجره طیبه ای که چندی است می سازم حضور بردم. این شجره عبارت از شاه است و اولاد و نوه های شاه. تا به این تاریخ هشتاد و یک نفر اناث و ذکور است. شاه خیلی پسند فرمودند.
- جمادی الاولی**  
 شنبه ۱ از آنجا دارالترجمه بعد حضور همایون رفتم. ... تا عصر مشغول خواندن مسکوکات کهنه شدم. تازه به این خیال افتادم. سکه کهنه جمع می کنم.  
 دوشنبه ۳ امروز همه را خانه بودم ... شیخ مهدی و عارف خان و بارون نرمان بودند. به فرمایش شاه در انحصار تنباکو به دولت که الحال در تمام دنیا معمول است و کوررها مداخل می کند برای شاه کتابچه نوشتم.  
 سه شنبه ۴ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.  
 چهارشنبه ۵ از آنجا دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.  
 پنجشنبه ۶ شام بیرون صرف فرمودند روزنامه ها خوانده شد.  
 جمعه ۷ گوشه به خواندن روزنامه من بود، گوشه به مزخرفات

- عمله خلوت بود.  
 شنبه ۸ سر ناهار روزنامه مصور فرانسه خوانده می شد که صورت وزرای جدید فرانسه در او بود.  
 یکشنبه ۹ با عارف خان سوار درشکه شدیم طرف سرخه حصار راندم.  
 چهارشنبه ۱۲ من منزل ماندم ترجمه زیاد کردم.  
 پنجشنبه ۱۳ تمام روز شاه مشغول تحریرات بودند.  
 شنبه ۱۵ یک فرسخ تقریباً رفتم روزنامه خواندم.  
 سه شنبه ۱۸ از حوالی اردو الی ناهار گاه یک فرسخ و نیم تمام روزنامه خواندم. شاهزاده (ظل السلطان) هم گوش می داد.  
 پنجشنبه ۲۰ با عارف خان سوار شده شهر آمدم.  
 شنبه ۲۲ از آنجا دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.  
 دوشنبه ۲۴ خواستم ... مشغول خواندن سکه کهنه که حالا به این خیال افتادم سکه کهنه جمع می کنم شوم باز نشد ... بعد تا عصر با شیخ مهدی و عارف خان سکه های قدیم را که تازه خریدم خواندیم ...  
 چهارشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. ... مشغول خواندن روزنامه شدم.  
 جمعه ۲۸ چند روزنامه و یک کاغذ دادند ترجمه کنم.  
 شنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم.
- جمادی الثانیه**  
 سه شنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

- چهارشنبه ۳ صبح دارالترجمه ... دو سه روزنامه قبل از ناهار خوانده شد.
- جمعه ۵ ناهار صرف فرمودند خوابیدند. من هم تاریخ فردریک را امروز در حضور همایون تمام کردم.
- شنبه ۶ من دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم و فرمودند کتاب شرح حال اللهقلی خان ایلخانی که سلطان ابراهیم میرزا معروف به بلها پسر فتحعلی شاه تألیف کرده سراپا هزل و رذل است در کتابخانه اندرون مفقود شده است برو پیدا کن. آغامحمدخان خواجه را مأمور کردند مرا اندرون ببرد ... دو کتاب بیرون آوردم یکی همان شرح حال ایلخانی دیگری وقایع جنگ روس و تراکمه که داده بودم از روسی مدتی قبل برای شاه ترجمه کرده بودند. این کتاب دوم را ظل السلطان از شاه خواسته بود. کتاب را بیرون آوردم. فرمودند شب حاضر باش و روزنامه یا کتاب اگر داری همراه بیاور که من روزنامه ندارم ... بعد سر شام مرا احضار فرمودند. کتاب تازه برده بودم شرح حال طالبان وزیراعظم ناپلئون اول پادشاه فرانسه که در آن ضمن وقایع سلطنت آن پادشاه است در حضور خواندم. ماشاءالله به قدری خوب ترجمه کردم که خودم تعجب کردم.
- یکشنبه ۷ از آنجا دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه شنبه ۹ صبح خانه طلوزان رفتم بعد دارالترجمه ... چند شب است در مدرسه دارالفنون وزیر علوم گویا تماشاخانه باز کرده. بازیگرها فرنگیها هستند که ابداً بازی

- نمی دانند و زبان نمی فهمند اما طوطی وار فارسی یاد گرفته اند. از قراری که می گویند خیلی خنک است.
- چهارشنبه ۱۰ من دارالترجمه قدری معطل شدم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۱۲ سر ناهار روزنامه عرض شد ... تمام روز را به خواندن کتاب و غیره گذشت.
- یکشنبه ۱۴ کتابچه انحصار توتون و تمباکو را که چندی است با زحمت زیاد نوشتم و هفت کرور به مالیات علاوه نمودم به شاه تقدیم کردم و عرض کردم اول سال هفت کرور خدمت خانه زاد است پیشکش به دولت.

## مجلد ششم: ۱۳۰۳-۱۳۰۴

- دوشنبه ۲۲ صاحبقرانیه رفتم. شیخ مهدی را همراه بردم.  
شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا دربخانه ... بعد از ناهار  
میرزاسیدعلی مستوفی که جوان عالم آراسته‌ای است  
محض تفنن دو سه شیشه عکس از من انداخت.
- دوشنبه ۲۹ شاه مرا احضار کردند فرمودند بارون نرمان چه به کار  
تو می‌آید. عرض کردم بارون نرمان به کار وزیر  
خارجه می‌آید. چرا که از ایرانی‌ها از جناب وزیر  
حاضر گرفته تا بنده و غیره مترجم خوبی هستیم از  
فرانسه به فارسی، اما از فارسی به فرانسه یک کاغذ  
درست ما نمی‌توانیم بنویسیم. معلوم شد وزیر  
خارجه می‌خواهد بارون نرمان را که جزء وزارت  
خارجه است اخراج کند.

www.tabarestan.info  
تبرستان

رجب

- سه‌شنبه ۱ اول دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.  
 دوشنبه ۷ عصر قدری ترجمه به جهت روزنامه اطلاع کردم.  
 پنجشنبه ۱۰ بنا بود امروز شاه با حرم قصر قاجار بروند «بقال بازی» حضور همایون بیرون بیاورند به واسطه باران موقوف شد.  
 شنبه ۱۲ از آنجا دارالترجمه آمدم. بعد خدمت شاه رسیدم.  
 چهارشنبه ۱۶ حسن آباد رفتم شیخ مهدی با من بود.  
 پنجشنبه ۱۷ شب روزنامه سفر مازندران [را] که یازده سال قبل نوشته بودم و گم کرده بودم پیدا کرده خیلی خوشحال شدم به خانم دادم بنویسد.  
 شنبه ۱۹ من دارالترجمه رفتم. تا شاه بیرون تشریف آوردند ... خلاصه عصر شاه قورخانه رفتند. مجسمه شاه را آجودان مخصوص داده است از چدن ریخته‌اند. خیلی خوششان آمده بود. تمجید می فرمودند.  
 یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار روزنامه خواندم ...  
 دوشنبه ۲۱ امروز قصر قاجار در حضور همایون اقسام بازیهای مضحک بود. جعفر سیاه پهلوان با اکبر پهلوان کشتی گرفتند. ... خر زیاد هم کرایه کرده بودند حرمها در میان باغ خرسواری کرده بودند.  
 سه‌شنبه ۲۲ صبح خانه طولوزان رفتم بعد دارالترجمه.  
 پنجشنبه ۲۴ سر ناهار روزنامه عرض کردم.  
 جمعه ۲۵ تا ساعت سه از شب رفته مشغول ترجمه شدم خیلی کسل و خسته خانه آمدم.

سه‌شنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رفتم. ظروف چینی کهنه زیاد در حضور همایون دیدم. چندی است خاطر مبارک مایل چینی کهنه شده. هرکس هرچه دارد به قیمت زیادی می فروشد.

شعبان

- شنبه ۲ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.  
 پنجشنبه ۸ سر ناهار از مشیرالدوله به شاه شکایت کردم که نمی‌گذارد بارون نرمان روزنامه فرانسه انشاء کند. شاه خیلی متغیر شدند. ... شب عارف‌خان مترجم ترکی منزل من بود.  
 شنبه ۱۰ از آنجا دارالترجمه رفتم.  
 یکشنبه ۱۱ عصر عرب صاحب نایب سفارت روس به جهت ترجمه لغت ژاولوژی که نمی‌دانست ترجمه کند منزل من آمد. به او گفتم معنی این لغت علم طبقات الارض است.  
 سه‌شنبه ۱۳ ... من هم شهر آمده دارالترجمه رفتم. هرچه منتظر شدم شاه تشریف نیاورد.  
 جمعه ۱۶ تا عصر روزنامه‌ها خواندم.  
 سه‌شنبه ۲۰ یک آرتیکل مفصلی به جهت اطلاع نوشتم.  
 چهارشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.  
 پنجشنبه ۲۲ خدمت شاه رسیدم دو سه روزنامه خواندم.  
 جمعه ۲۳ ناهار خوردند گردش کردند شطرنج بازی کردند.  
 شنبه ۲۴ تا عصری کار کردم چیز نوشتم.



- یکشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- دوشنبه ۲۶ میرزا ابوالحسن جلوه حکیم را هم دعوت کرده بودند (امین السلطان) که با پاشا (نصرت پاشا) صحبت بدارد.
- چهارشنبه ۲۸ شاه سه عکس از خودشان که به اسم نصرت پاشا رقم کرده بودند به من دادند که به او بدهم.
- پنجشنبه ۲۹ عارف خان همراه من بود.
- رمضان**
- جمعه ۱ فرانسه‌ها در شهر شوش قدیم که در خوزستان است زمین‌کنی کرده در عمارت مخروبه بهمن دراز دست کیانی خیلی اسباب نفیس از قبیل مجسمات طلا و قدح‌های طلا از زیر خاک بیرون آوردند.
- یکشنبه ۳ عصر کاغذی از مشیرالدوله وزیر خارجه رسید. بارون نرمان به او نوشته بود. خیلی بی ادبی به من کرده بود و شرط کتابت روزنامه فرانسه قرار داده بود که از بابت سنه ماضیه صد تومان و دوست تومان از بابت امسال به او بدهم، والا نخواهد نوشت من کاغذی به مشیرالدوله نوشتم که...
- دوشنبه ۴ کاغذی از مشیرالدوله به من دادند ... نوشته بود ... روزنامه فرانسه درنیايد به جهنم.
- پنجشنبه ۷ شنیدم امروز امین السلطان حسب الامر بارون نرمان را احضار کرده بود. التزام گرفته بود اگر روزنامه فرانسه انشاء نکند موجب او مقطوع می‌شود.
- سه شنبه ۱۹ سر ناهار تاریخ ناپلئون می‌خواندم.

- چهارشنبه ۲۰ بعد از ناهار شاه فرمودند جایی نروم. درس زیاد خواندند.
- پنجشنبه ۲۱ بعد از ناهار شاه مدتی ماندم کتاب خواندند.
- شنبه ۲۳ قدری تحقیقات گرد کوه دامغان را در تاریخ نمودم.
- دوشنبه ۲۵ بعد از ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۲۷ خدمت شاه رسیدم روزنامه نبود کتاب خواندم.
- جمعه ۲۹ سلطنت آباد رفتند من هم بودم. مدتی کتاب خوانی نموده عصر مراجعت به خانه شد.
- شوال**
- دوشنبه ۲ در سر ناهار مشیرالدوله ترجمه روزنامه کرده بود. من هم در سر ناهار و بعد از ناهار کتاب و روزنامه خواندم.
- شنبه ۷ از آنجا دز آشوب خانه آقا علی حکمی رفتم.
- یکشنبه ۸ عارف خان و میرزا غلامحسین ادیب این سفر همراه من هستند. سید مرتضی و غیره بودند.
- پنجشنبه ۱۲ دو سه روزنامه خواندم قدری با من مزاح فرمودند.
- جمعه ۱۳ عصر حضور رفتم کتاب خواندم.
- چهارشنبه ۱۸ قدری کتاب خواندند من ترجمه کردم. در سر ناهار تاریخ فرانسه خوانده شد.
- پنجشنبه ۱۹ از آنجا الی ناهار گاه روزنامه خواندم. سر ناهار هم همین طور.
- جمعه ۲۰ به عضدالملک و امین السلطان فرمودند فلانی روزنامه خواهد خواند شما هم گوش بدهید مثل نقل است.

- بسیار از این فرمایش بدم آمد. من که نقال معنوی بودم و خودم به خودم بسته بودم، دیگر لازم نبود که بگویند و تخفیف فرمایند. خلاصه با نهایت کراهت روزنامه خواندم.
- شنبه ۲۱ سر ناهار خودی نموده روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۲۲ عصر دیدن میرزاعلی مجتهد پسر ملامحمدتقی نوری رفتم. خیلی از نجوم و هیأت و غیره صحبت شد.
- دوشنبه ۲۳ در یالو تپه‌ای است که مقبره مغول بوده دادم کنند کوزه شکسته و کله مرده و بعضی اسباب امروز بیرون آورده بودند. اما چندان معلوم نیست که از مغول است. شاید از یکی از طوایف گبر بوده است.
- سه‌شنبه ۲۴ امروز تاریخ مصور فرانسه خوانده شد. درین بین تاریخ عیشها و بلکه هرزگی لوئی پانزده پادشاه فرانسه ذکر می‌شد. قدری اسباب تبه و مایه تنبیه شد.
- پنجشنبه ۲۶ کاغذ و روزنامه زیادی از شهر آمده بود مشغول شدم. عصر به اتفاق عارف‌خان به قریه هزارچال که قبر امامزاده طاهر است رفتم. آثار عتیقه زیاد دارد. فردا می‌فرستم بخوانند.
- جمعه ۲۷ سر ناهار تاریخ فرانسه خوانده شد.
- یکشنبه ۲۹ خلاصه سر ناهار روزنامه عرض شد. شاه خوابیدند. عصر هم باز روزنامه خواندم.
- ذی‌قعدة**
- چهارشنبه ۳ بعد عصرانه میل فرمودند قدری من کتاب خواندم.

- جمعه ۵ سر ناهار روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۸ سر ناهار با طلوزان روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۰ من هم چهار پنج روزنامه خواندم ... عکسی هم انداختند که صورت من در آن است که من نشسته و سایرین ایستاده‌اند.
- جمعه ۱۲ سر ناهار و بعد از ناهار کتاب خواندم.
- پنجشنبه ۱۸ سر ناهار بودم روزنامه خواندم ... عصر مجدالملک آنجا آمد صورت پیرزنی که به من سنگ زده بود با مداد کشید. بسیار خوب کشیده است.
- سه‌شنبه ۲۳ سر ناهار شاه نقالی کردم.
- شنبه ۲۷ احمدخان جوجه نواده سردار که قدری فرانسه در مدرسه مجانی که من چهارده سال قبل ایجاد کرده بودم تحصیل کرده در معنی لغات خواست فضولی کند در حضور شاه به او تغییر کردم.
- ذی‌الحجه**
- شنبه ۵ عصر میرزا احمدخان مترجم دیدن آمده بود.
- یکشنبه ۶ صورت نایب‌السلطنه را داده بودم به‌طور قطعه چاپ کرده بودند از برای ایشان بردم خیلی ممنون شد. یکی را هم به جهت والده‌شان فرستادند.
- دوشنبه ۱۴ مکرر تفصیل بارون نرمان که منشی روزنامه فرنگی بود نوشتم و تفصیل نزاع خود و مشیرالدوله را در این باب ذکر نمودم. باز امروز شاه سؤال فرمودند که روزنامه فرانسه چه شد. شرحی عرض کردم که غیرت شاه را

حرکت آوردم. دستخطی به من مرقوم فرمودند که به امین‌السلطان خواهند فرمود یا نرمان را اخراج یا او را مجبور به نوشتن روزنامه نماید و فرمایش هم فرمودند. اما نه امین‌السلطان اعتنا به فرمایش شاه دارد و نه وزیر خارجه. بد دوره‌ای زندگی می‌کنیم که پادشاه بی قدرت و وزرا مسلط هستند.	
یک عکس خودشان را به من و یکی به طلوزان دادند. مجدداً احضار شدم قدری کتاب خواندم ... روزنامه اخبار دهلی شرحی از شاه و ظل‌السلطان بد نوشته بودند. ترجمه کرده به نظر شاه رساندم خیلی بدشان آمد. باز فرمودند چرا بارون نرمان روزنامه فرانسسه نمی‌نویسد ... امروز کنت از شاه استدعا کرده بود که ایجاد روزنامه‌ای در اداره پلیس نماید. آنچه من درک کردم نایب‌السلطنه می‌خواهد به تقلید امین‌السلطان روزنامه داشته باشد، به این اسم می‌خواهد جلوه بدهد. شاه راضی نشدند. به من رجوع فرمودند من هم به اشاره شاه نخواهم گذشت.	جمعه ۱۸ سه‌شنبه ۲۲
صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.	شنبه ۲۶ سه‌شنبه ۲۹
۱۳۰۴	
محرم	
بعد از روضه با میرزافروغی و شیخ‌مهدی ناهار صرف نمودم.	شنبه ۳

یکشنبه ۱۱	جمعی دیدن آمدند از قبیله احتشام‌الملک عبدالعلی میرزا که بسیار جوان فاضل شاعر باسواد است.
پنجشنبه ۱۵	صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
شنبه ۱۷	صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
دوشنبه ۱۹	در باغ یافت‌آباد ناهار میل فرمودند روزنامه خواندم.
پنجشنبه ۲۲	صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار شاه روزنامه عرض کردم.
یکشنبه ۲۵	صبح دارالترجمه رفتم.
چهارشنبه ۲۸	در بین شام که روزنامه می‌خواندم ملیجک وارد شد.
پنجشنبه ۲۹	میرزافروغی و عارف‌خان را بردم.
صفر	
جمعه ۱	امروز مسیو مورل را که هم طبیب است و هم نویسنده اجیر کردم جهت انشاء روزنامه فرانسسه.
یکشنبه ۳	شاه تشریف آوردند روزنامه‌ها خوانده شد (در باغ جلالیه).
سه‌شنبه ۵	صبح دارالترجمه [رفتم] و بعد خدمت شاه رسیدم.
چهارشنبه ۶	عید مولود شاه است ... کتابی در تاریخ اعراب خیلی گرانها به زبان فرانسه تقدیم حضور شاه نمودم. ... قدری خودشان با سفر فارسی و فرانسه حرف زدند.
جمعه ۸	مشیرالدوله پهلوی مطربها نشسته بود تصنیف ریابه دختر معمارباشی را می‌خواند.
شنبه ۹	من صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

- یکشنبه ۱۰ درشکه نشسته که دارالترجمه بروم در بین راه فراشی رسید که شاه فرمودند حکماً برو دوشان تپه منتظر باش تا من بیایم. ... خلاصه ناهار میل فرمودند. کتاب تازه آورده بودند. تفصیل دربار روس را خواندم. روزنامه هم خواندم.
- سه شنبه ۱۲ بعد من احضار شدم. روزنامه عرض کردم. خیلی چیز نوشتم.
- یکشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رفتم.
- یکشنبه ۲۴ من صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۷ صبح خانه حاجی میرزا ابوالفضل رفتم. قدری رنجیده خاطر بود. او را استمالت نمودم.
- جمعه ۲۹
- ربیع الاول
- دوشنبه ۳ سیدکاتب بابی بی دین که من او را بیرون کرده بودم قم رفته بود با امین السلطان در راه برخورد کرده بود از عداوت من او را کالسکه نشانده بودند، ماهی هشت تومان ماهانه قرار داده بودند. سه تومان هم مخبرالدوله وزیر علوم به او ماهانه قرار دادند. سی تومان هم توجیه کرده بودند انعام داده بودند.
- سه شنبه ۴ سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- چهارشنبه ۵ به اتفاق عارف خان اسماعیل آباد رفتم.
- جمعه ۷ با عارف خان مشغول نوشتن رساله وقایع سنه ۶۱ هجری شدم. الحمدلله قریب به اتمام است.
- دوشنبه ۱۰ عصر حاجی میرزا جواد آقای مجتهد تبریز که شخص

- فاضل عالم با اطلاعی است دیدن آمده بود.
- سه شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۲ صبح زود دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رفتم.
- جمعه ۱۴ فرمودند عصر حاضر باش به جهت درس خواندن. باز شروع به درس فرمودند ... حضور همایون رسیدم مشغول خواندن کتاب بودند.
- یکشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سر ناهار شاه حاضر شدم.
- سه شنبه ۱۸ در سر شام جلو شاه نشسته بودم روزنامه می خواندم ... یک دهن من روزنامه عرض می کردم دهان دیگر شاه تفصیل کشتن پلنگ را می فرمودند و امین خلوت می نوشت. دو دهن هم عزیزالسلطان قیل و قال می کرد.
- چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. میرزافروغی ناخوش است خیلی اوقاتم تلخ شد.
- جمعه ۲۱ ترجمه خانم انگلیسی را تمام کردم که بدهم کتاب بنویسند.
- شنبه ۲۲ به اتفاق امین السلطان احضار شدیم. خلوت فرمودند. آرتیکلی نوشته بودند که در روزنامه فرانسوی طهران چاپ شود. خواندند و تصحیح فرمودند و به من دادند ... بعد منزل آمدم این آرتیکل را به فرانسه ترجمه نمودم.
- یکشنبه ۲۳ دو سه فراش به احضار آمدند نرفتم. مشغول ترجمه نمودن شدم.
- دوشنبه ۲۴ از آنجا در رکاب همایون مثل روضه خوانها یعنی

مطابق شبیه خوانها نسخه دست گرفته پشت سر شاه روزنامه می خواندم ... سر ناهار روزنامه عرض کردم. چهارشنبه ۲۶  
 مرا هم رو به آفتاب نشانده روزنامه خواندم.  
 قدری من روزنامه خواندم قدری خودشان کتاب جمعه ۲۸  
 خواندند.  
 من با عارف خان شهر آمدم. یکشنبه ۳۰

## ربیع الاخر

دوشنبه ۱

صبح خانه حاجی محمدحسن امین دارالضرب ... دیدن سیدجمالالدین رفتم. این شخص از بوشهر به گفته من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است. دو سه زبان می داند. در نوشتن عربی اول شخص است. اگرچه افغانی امضا می کرد اما حالا می گوید از اهل سعدآباد همدان است ... هرچه خواستم سیدجمال را خانه بیاورم منزل بدهم راضی نشد.

سه شنبه ۲

صبح دارالترجمه رفتم. ... مرا هم خواستند تاریخ سلطنت گیوم امپراطور را بخوانم. هنوز طلوزان شروع نکرده بود از من پرسیدند سیدجمال را دیدی؟ عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم. فرمودند گفتیم حاجی محمدحسن او را حضور بیاورد و ازین فرمایش دنیا بر من سیاه شد. این شخص به واسطه من از بوشهر آمد. چند تلگراف رد و بدل شد. حالاکه آمده محض تملق امین السلطان فرمودند حاجی محمدحسن او را حضور بیاورد. خلاصه هیچ نفهمیدم طلوزان چه

خواند و من چه ترجمه کردم. بعد از ناهار خواستم خانه بیایم سیدجمالالدین با حاجی محمدحسن سر راه بود. راه را کج کردم که از در دیگر بیرون بیایم. ... وقتی وارد اطاق شدم جمعی از الواط آنجا بودند که در باطن خوشحال بودند که سیدجمالالدین به واسطه حاجی حضور می رود و من او را نبردم. با اینکه کاری و شأنی نبود بعضیها گوشه به من می زدند. هیچ نگفتم. دو لقمه ناهار که از زهرمار بدتر بود صرف شد خانه آمدم. عریضه تندی به شاه نوشتم اجازه رفتن عتبات را خواستم خدمت انیس الدوله فرستادم که به نظر شاه برساند. شب هم شام بیرون میل فرمودند. احضار شدم نرفتم.

چهارشنبه ۳

دستخطی به خط امین الدوله آوردند سراپا مرحمت که الحال احوال تو را پرسیدم. طلوزان که از کسالت تو عرض کرد یقین دارم کسالت مزاجی نیست و خیالی است و جهت به واسطه چند جلد کتابی است که دیروز به مدرسه و میرزا احمدخان دادم ترجمه کند. بفرست کتب را پس بگیرند به هرکس میل داری بده. زیاد التفات فرموده بودند. در حقیقت ترضیه بود. اما اسمی از سیدجمالالدین نبود. چون او را به امین السلطان سپرده بود برای خاطر ایشان کتب را بهانه کرده بود. والا میرزا احمدخان با غیر چندان نقلی نداشت.

پنجشنبه ۴

صبح زود دارالترجمه رفتم. مردک آنجا آمد مرا برد خدمت شاه. ... سر ناهار روزنامه ای که دیروز حکیم

طلوزان به فارسی خوانده بود با وجود حکیم‌الممالک او را اذن نداده بود که ترجمه کند باز طلوزان مکرر خواند و من ترجمه کردم.

جمعه ۵ صبح سیدجمال‌الدین با حاجی محمدحسن بازدید آمدند.

شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم. فرستادم میرزااحمدخان را آوردند قرار ترجمه کتاب را دادم.

یکشنبه ۷ عصر دیدم دستخط تند سراپا تشر و تغییری شاه نوشته بود که چرا در روزنامه فرانسه تفصیل اغتشاش سرحد ارومی نوشته شده است. سفیر کبیر عثمانی شکایت کرده است. تعجب کردم با وجود اینکه مسوده را خود شاه داده بود این تغییر چرا. عریضه نوشتم و مسوده را فرستادم. جواب هیچ نفرمودند. مسوده را پس فرستاده بودند. معلوم شد جهت پوتیکی بوده است و عمداً به من آن‌طور نوشته بودند.

چهارشنبه ۱۰ بعد دارالترجمه سیدجمال‌الدین را که شاه احضار فرموده بودند به توسط من، حضور بردم.

پنجشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم... دوباره دربخانه رفتم.

شنبه ۱۳ صبح خیلی زود طلوزان آمد، بعد دارالترجمه [رفتم].

یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد در خانه رفتم.

چهارشنبه ۱۷ تمام روز مشغول لغت‌نویسی بودم.

شنبه ۲۰ کتاب زیاد خواندم.

دوشنبه ۲۲ ظهری به خیالم رسید که روزنامه فرانسه را که تازه از

طبع بیرون آمده بفرستم بیاورند ملاحظه شود. آوردند

دیدم فصل اعتذار که وزیر خارجه مسوده داده بود نوشته شود نوشته نشده بلکه تفصیل علی‌حده بود و کار هم گذشته بود. اگر دیروز روزنامه به من رسیده بود اصلاح کرده بودم. اما حالا کار گذشته. منتظر یک حادثه بودم.

سه‌شنبه ۲۳ دکتر مورل پدرسوخته تصور کرده ایران فرنگستان

است. اظهار کمالی کرده بیخود شرحی در روزنامه نوشته بود. بعد دربخانه رفتم ترجمه آرتیکل را که دیشب نوشته بودم، شاه بیرون تشریف آوردند به شاه دادم که شاه برآشفتند. بعد کار دنبال پیدا کرد. ... من به شاه عرض کردم هیچ نقلی نیست بفرمائید دو ماه روزنامه فرانسه تعطیل باشد اصلاح خواهد شد ... بعد سر ناهار من احضار شدم روزنامه خواندم ... اگرچه مشیرالدوله گفت حکم دو ماه تعطیل روزنامه شده باز دلم آرام نگرفت. منتظر بالاتر ازین صدمه داشتم.

جمعه ۲۶ من هم درین سرما با کمال سختی رفتم... چند روزنامه خواندم خسته شدم.

شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۳۰ تا عصر با عارف‌خان تصحیح لغت‌های شاه کردم. خیلی خسته شدم.

سه‌شنبه ۳۰ من صبح در اندرون شرفیاب شدم بعد دارالترجمه [رفتم].

جمادی‌الاول

چهارشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار روزنامه عرض

- کردم.
- پنجشنبه ۲ صبح دارالترجمه [رفتم بعد] خدمت شاه رسیدم ... شب که رفتم رساله و قایع سنه ۶۱ هجری که فرموده بودند بنویسم چهار ماه زحمت کشیدم نوشتن امشب بردم تسلیم کردم.
- جمعه ۲ صبح منزل پسر حاجی محمد کریم خان رفتم. تا ساعت سه تمام رساله‌ای که در معاش و معاد نوشته بود خواند بسیار خوب نوشته بود.
- شنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۵ شاه ... از آنجا خانه ملک‌التجار دیدن حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز رفته بودند.
- دوشنبه ۶ خانه ماندم عارف‌خان را [دوشان تپه] فرستادم. کاغذی به فرنگ نوشتم دو نسخه کتاب خواستم. صد فرانک هم پول فرستادم. قدری لغت نوشتم.
- پنجشنبه ۹ سر شام روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۱۰ شب دربخانه احضار شدم کتاب خواندم.
- یکشنبه ۱۲ امشب مسوده اخبار دربار روزنامه دولتی را که باید به نظر شاه برسانند بعد طبع نمایند به نظر مبارک رساندم. از اعطای منصب امارت توپخانه به پسر یکسال و نیمه نایب‌السلطنه بر آشفتمند که اینها چه است در روزنامه می‌نویسید. فرنگیها به ما چه می‌گویند که بیجه دوساله امیر توپخانه باشد.
- چهارشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم.
- چهارشنبه ۲۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم ... بعد از

- ناهار دکان مارتین که در مدرسه دارالفنون است رفتم. همان مدرسه‌ای که درس می‌خواندم، همان‌طور دیدم.
- پنجشنبه ۲۳ خلاصه سر ناهار روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۲۶ از آنجا خانه آقا علی حکمی رفتم.
- سه‌شنبه ۲۸ صبح آنجا رفتم (ختم) بعد دارالترجمه.
- چهارشنبه ۲۹ بعضی را کارت گذاشتم.
- پنجشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمادی‌الثانیه**
- شنبه ۲ آقا علی حکمی آمد وداع کرد و رفت.
- یکشنبه ۳ سوار شدم عارف‌خان هم با من بود (به سفر گیلان).
- دوشنبه ۴ دو سه روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۵ من هم سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- شنبه ۹ بعد دستخطی به من دادند که در روزنامه طبع شود که جهت نرفتن گیلان چه بوده. منزل آمدم پاکنویس کردم حضور فرستادم. فرمایش شد تلگرافاً به دارالطباعة طهران فرستادم. (بازگشت به طهران از نیمه راه).
- چهارشنبه ۱۳ سر ناهار حاضر شدم روزنامه عرض شد. ... دیگر اینکه امین‌السلطان وزیراعظم تصنیفی از خودشان انشاد کرده به آهنگ بسیار قشنگ می‌خواند: «تدارکات هدر رفت - اردو گوزید در رفت».
- جمعه ۱۵ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۱۷ روزنامه مفصلی به حضور شاه عرض کردم.
- دوشنبه ۱۸ عارف‌خان آنجا مجلس ختم برای پسرش ... که در

- گردستان بود و مرده است گذاشته رفتم. ختم او را  
برچیدم.
- سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. ... تصنیف الواط طهران به  
جهت مراجعت شاه: «برف زیاد لوشان پلش خراب  
کرده - خرج گزاف گیلانی دل شاه را آب کرده». «شاه با  
آن تعجیل که می‌رفت به رشت - بواسیر او عود کرد و  
برگشت».
- چهارشنبه ۲۰ خلاصه من دارالترجمه رفتم ... طلوزان سر ناهار با من  
روزنامه ترجمه می‌کرد.
- پنجشنبه ۲۱ صبح خانه امین‌الدوله رفتم بعد دارالترجمه. از آنجا  
خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۲۲ با وجودی که احضار شده بودم همه را مشغول کتاب  
شدم.
- شنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

### مجلد هفتم: ۱۳۰۴-۱۳۰۵

- رجب  
دوشنبه ۳ میرزا احمد مترجم را دیدم. معلوم شد شاه احضارش  
فرمودند که درس روسی بخوانند. رسم شاه این است  
هر وقت می‌خواهند التفات به انگلیس‌ها بفرمایند زبان  
انگلیسی می‌خوانند. چون حالا ایلچی بزرگی از روس  
می‌آید محض خصوصیت به روس زبان روسی دو  
روزی خواهند خواند.
- چهارشنبه ۵ بعد در سر ناهار روزنامه خواندم.
- جمعه ۷ بعد تمام روز را مشغول مطالعه کتب تازه به خط پهلوی  
بودم با عارف‌خان.
- سه‌شنبه ۱۱ به عمادالدوله برخوردم ... از آنجا به اتفاق  
دارالترجمه رفتیم.
- پنجشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.



- شنبه ۱۵ صبح خانه آقا علی حکمی رفتم.
- دوشنبه ۱۷ شب را به تحریر کتابچه دارالتزیل گذراندم (جاجرود).
- چهارشنبه ۱۹ در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۱ منزل آمدم کتاب زیادی خواندم.
- یکشنبه ۲۳ یک دو روزنامه محض مشغولیت خاطر مبارک عرض شد ... آقامیرزا ابوالفضل که همراه امین خلوت است این اشعار را در مدح [عزیزالسلطان] گفته بود:
- «کسی که در کنف لطف ظل یزدان است...» (و دنباله)  
(بازگشت به طهران)
- دوشنبه ۲۴ به من فرمودند جائی نروم روزنامه بخوانم.
- چهارشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه ... رفتم.
- پنجشنبه ۲۷ قبل از ناهار روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۸ به من فرمودند بروم اندرون عمارت جدید کتابخانه را ترتیب بدهم. رفتم.
- شنبه ۲۹ صبح مستقیماً دارالترجمه رفتم. بعد در خانه خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- شعبان**
- سه شنبه ۲ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۳ سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه خوانده شد.
- شنبه ۶ بعد از دارالترجمه خدمت شاه رسیدم ... شاه امروز قورخانه رفته بودند مجسمه شاه را سواره با چدن ریخته‌اند.

- جمعه ۱۲ خلاصه ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- شنبه ۱۳ دیگر دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۱۵ صبح زود مصمم شدم که حضرت عبدالعظیم زیارت بروم. با شیخ مهدی و عارف خان رفتم.
- سه شنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۷ صبح زود دارالترجمه رفتم. شاه امروز مترجمین را احضار فرمودند. قریب بیست نفر بودند حضور بردم. خیلی مطبوع طبع مبارک شدند. به همه التفات فرمودند.
- پنجشنبه ۱۸ [عشرت آباد ده روزه] جای هر سال چادر زده‌ام. عارف و بکمز هم همراه بودند.
- یکشنبه ۲۱ به اتفاق میرزا فروغی عشرت آباد آمدم.
- دوشنبه ۲۲ روزنامه خوانده شد. بعد مشغول درس شدند ... صفحه‌ای کتاب خواندند.
- پنجشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار احضار شدم. افعال فرانسه را می‌خواندم. در این بین حکیم الممالک رسید. ایستاده بود. هرچه من می‌گفتم سر تکان می‌داد. اوقاتم تلخ شد گفتم چرا سر تکان می‌دهی. اگر غلط است بگو. بنا کرد فضولی کردن. من دیگر طاقت نیاورده برخاستم بیرون آمدم. از شدت تغییر یک سر عشرت آباد آمدم.
- شنبه ۲۷ سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه شنبه ۳۰ سر ناهار بودم. بعد هم درس خواندند.

## رمضان

- چهارشنبه ۱ شاه موزه تشریف داشتند... خلاصه ناهار خوردند درس خواندند.
- شنبه ۴ در باغ گردش می فرمودند قدری روزنامه خواندم. قدری شاه درس خواندند.
- سه شنبه ۷ نهصد و هفتاد پاکت سر بسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحدداران و غیره بود در میان نوشتجات میرزا سعیدخان مرحوم پسرش جمع کرده حضور شاه فرستاده بود. این پاکتها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل. به خیال خود خدمت کرده بود. اما پدرش را تا ابدالدهر بدنام کرده است. وزیر خارجه که این طور بی مبالات باشد وای به حال ایران. اما آن وزیر خارجه اگر بی مبالات بود امین بود. وزیر خارجه حالیه هم بی مبالات و هم خائن است. نوشتجات را به ملک الشعرا دادند که در کتاب بچسباند. اما در دیباچه بنویسد که چه طور این کاغذها پیدا شده. شاه می فرمودند از قرار گفته همین پسر که وزیر مرحوم غالب نوشتجات را نخوانده به آب می انداخت. خلاصه روزنامه عرض شد. قدری درس خواندند.
- چهارشنبه ۸ روزنامه عرض شد قدری درس خواندند.
- یکشنبه ۱۲ مدتی درس خواندند بعد من روزنامه عرض کردم. از قرار معلوم دیروز بندگان همایون استخاره فرمودند که سال آینده فرنگستان بروند خوب آمده است. امروز

- فرمودند و مرا دعوت به این سفر فرمودند.
- دوشنبه ۱۲ روزنامه خواندم. درس خواندند.
- چهارشنبه ۱۵ تفصیل عارف خان را عرض کردم.
- جمعه ۱۷ مرا احضار فرمودند. که درس بخوانند. عزیزالسلطان آمد بازیها کرد به سر و دوش شاه می رفت و بازی می کرد.
- دوشنبه ۲۰ کاغذ زیاد مطالعه فرمودند بعد درس خواندند... شیخ مهدی و میرزا فروغی که از شهر آمده بودند شب با من بودند.
- چهارشنبه ۲۲ امروز فرمودند تاریخ سلماس بنویسم. مشغول نوشتن شدم.
- پنجشنبه ۲۳ بعد از ناهار درس خواندند.
- چهارشنبه ۲۹ شاه درس خواندند. روزنامه خواندم.

## سوال

- یکشنبه ۴ دیشب به سلامتی شروع به ترجمه کتاب «حمار یحمل الاسفار» نمودم. تا کی تمام شود.
- جمعه ۹ عصر جناب آقا علی حکمی دیدن آمده بود. تا مغرب تشریف داشتند.
- دوشنبه ۱۲ در کامرانیه منزل آقا علی حکمی پیاده شدم طلب همت درویشانه نمودم. دعائی به گوشم خواند راهم انداخت (به سوی شهرستانک).
- سه شنبه ۱۳ شب کتابچه در باب ... (کلمه ای ناخوانا) که لبلابی است مشهور نوشتم که به نظر همایون برسانم.

- جمعه ۱۶ امروز میرزا محمدخان ملیجک عرض کرد که عزیزالسلطان را بفرمائید درس بخواند. شاه فرمودند که بچه است رشد نمی‌کند، می‌سوزد. شاه فرمودند ... آن وقت با حالا چه فرق دارد جز اینکه آن وقت مارچوبه فرنگی نمی‌خوردیم و حالا در سر سفره است و می‌خوریم ... خلاصه امروز عکس شاه را انداختند درحالی که من و دو سه نفر از خواص که من جمله ملاجکه بودند در اطراف صندلی شاه نشستیم بودیم. قدری درس خواندند. من روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۲۰ قدری درس خواندند من روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۲۲ این روزنامه را تا زنده هستم کسی نخواهد دید.
- جمعه ۲۳ عصر من منزل امین‌السلطان رفتم ... کتابهای خود را به من نشان داد. یک قوطی جای سیگار هم به من صله رباعی که گفتم داد.
- شنبه ۲۴ من هم روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۲۵ من هم در سر ناهار چند روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۲۷ دیشب عارف‌خان و میرزاعلی‌خان مترجم عرق خورده مست شده جنگیده بودند. عبدالباقی آنها را منع کرده بود. به او هم فحش داده بودند. من هم هر دو مستها را خواستم شبانه شهر بفرستم التماس کردند ... از تقصیر آنها گذشتم.
- چهارشنبه ۲۸ قدری کتاب خواندم و خواندند. بعد شاه کتاب والی‌خان پسر سهراب‌خان را مطالعه فرمودند که در شرح حال خودش نوشته بود.

- ذی‌القعده  
دوشنبه ۳ سر ناهار یوادم روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۵ حسب‌الامر شرح حال شاعر ترک فضولی را نوشتم.
- پنجشنبه ۶ امروز امین‌اقدس دو سه کاغذ احوالپرسی نوشته بود کتاب نقل خواسته بود.
- دوشنبه ۱۰ در نهایت آرامی فرمودند این مسئله «اکوڈپرس» و زرگنده چیست که مشیرالدوله نوشته.
- پنجشنبه ۱۳ مشیرالدوله مسئله روزنامه را ول نمی‌کند. خداوند عاقبت را به خیر کند.
- شنبه ۱۵ در سر ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۹ سر ناهار روزنامه خوانده شد. مشیرالدوله پدر سوخته روزنامه «اکوڈپرس» را سه ماه تعطیل کرد محض تملق به روس‌ها و عداوت با من.
- پنجشنبه ۲۰ مرا هم صبح زود احضار فرمودند که تاریخ سی و شش سال قبل امامه را که شاه تشریف آوردند و من هم با پدرم بودم بنویسم. مسوده نمودم.
- جمعه ۲۱ بعد از خواندن چند روزنامه منزل آمدم.
- یکشنبه ۲۳ چند روزنامه خواندم عصر مراجعت به منزل خودم نمودم.
- دوشنبه ۲۴ باز همان ققره «اکوڈپرس» و مسئله زرگنده است ... بنا بود روزنامه موقوف شود نشد ... بر پدر اجزای من لعنت که به واسطه جزئی خبطی این همه زحمت به من می‌دهند.

- سه‌شنبه ۲۵ بعد دستخطی به امین‌الدوله نوشته فرستادند من گمان می‌کنم در باب همین روزنامه «اکوئپرس» باشد.
- پنجشنبه ۲۷ بعد خانه نایب‌السلطنه رفتم از آنجا آقا علی حکمی را دیدم.
- جمعه ۲۸ کتابچه‌ای تألیف کرده بودم در تاریخ ۱۲۶۹ که با شاه امامه رفته بودم. خیلی خوب بود. فرستادم امین‌السلطان به نظر شاه برساند.
- ذی‌الحجه
- سه‌شنبه ۱۰ به واسطه کاغذی که میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] نوشته بود که مورل پدر سوخته می‌خواست اخبار روزنامه را عوض کند اول طلوع شهر رفتم حضرات را خانه خواستم. الحمدلله به خیر گذشت.
- پنجشنبه ۱۲ روزنامه عرض شد.
- دوشنبه ۱۶ قوام‌الدوله هم بود خیلی صحبت شد. می‌گفت شاه به من فرموده مثل تو وزیر خارجه می‌خواهم که «فرنگی مآب» نباشد.
- پنجشنبه ۱۹ بعد خانه آقا علی حکمی رفتم ... بعد از ناهار مکرر روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۲۰ علی‌الرسم روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۲۲ بعد ایلچی روس با من بنای حرف زدن را گذاشت. قریب دو ساعت از تاریخ و ژغرافیا صحبت کردیم. خیلی مجلس رنگین شد.

- ۱۳۰۵
- محرم
- شنبه ۱ سر ناهار شاه روزنامه عرض شد.
- جمعه ۱۲ من خانه ماندم قریب دوهزار بیت ترجمه نمودم.
- شنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم ... حکیم‌الممالک مجلس روضه‌خوانی رفته بود مجتهد تبریز و میرزا حسن آشتیانی آنجا بودند. تعریف زیاد از کتاب «حجة السعادة» که من در وقایع سنه شصت و یک تألیف نموده بودم کرده بودند. به شاه عرض می‌کرد. شاه نسخه‌ای خواستند که ملاحظه فرمایند. این کتاب را پارسال به فرمایش شاه سه چهار ماه زحمت کشیدم نوشتم. شاه مطالعه فرمودند. من هم چون خیلی زحمت کشیدم لابد دادم چاپ کردند. وقف پدرم مرحوم اعتمادالسلطنه نمودم. امسال تمام روضه‌خوانها و غیره تمجید این کتاب مرا کردند.
- سه‌شنبه ۱۶ خدمت شاه رفتم فرمودند ازین به بعد صبحها زودتر حاضر شو درس بخوانم. ... کتاب روضه که حاجی معتمدالدوله نوشته بودند یک جلد به حضور همایون فرستادند. شاه به ملیجک اول داد که مطالعه نماید به عرض برساند. مخفی نماند که ملیجک اول هر را از بزرگ‌ترین فرق نمی‌دهد.
- چهارشنبه ۱۷ شاه برای التفات به روس‌ها درس روسی می‌خواهند بخوانند که ابداً نخواهند خواند ... [مشیرالدوله]

- می‌گفت سیدجمال‌الدین کاغذ سختی به شاه نوشته و تهدید کرده از ایران بد خواهد نوشت.
- شنبه ۲۰ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم.
- دوشنبه ۲۲ شاه درس روسی می‌خواند.
- چهارشنبه ۲۴ او را (عزیزالسلطان) برداشتند باغ‌وحش رفتند حیوانات را تماشا کند.
- پنجشنبه ۲۵ ترجمه زیاد کردم.
- یکشنبه ۲۸ من هم صبح دارالترجمه بعد دیدن ناصرالملک ... رفتم.
- دوشنبه ۲۹ امروز چند صورت کار میرزا ابوالحسن صنیع‌الملک نقاشباشی که سی سال قبل ساخته بود از اندرون بیرون آوردند که بدهند قاب بکنند. من جمله صورت مرحوم اعتمادالسلطنه در زمان حاجب‌الدولگی بود و خیلی شبیه.
- سه‌شنبه ۳۰ بعد دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- صفر
- چهارشنبه ۱ من هم صبح دارالترجمه رفتم بعد خانه آمدم همه روز را در خانه خود مشغول چیز نوشتن بودم.
- جمعه ۲ پلنگ شکار دیروز را حضور آورده بودند عکس او را انداختند.
- پنجشنبه ۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار طلوزان روزنامه خوانده و من ترجمه کردم.
- چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم...

- آنچه در این مدت در روزنامه از پولتیک عرض می‌شد بندگان همایون در خاطر داشتند به خرج دادند. طوری که ایلچی [اطریش] از بصیرت شاه از امور اروپا تعجب کرد.
- پنجشنبه ۱۶ بعد عکاسخانه رفتم عبدالله میرزا عکس مرا انداخت.
- جمعه ۱۷ فرمودند عصرها حاضر شو درس بخوانم. چون هیچ میل ندارم مرادف میرزا احمد باشم عرض کردم فرانسه را بحمدالله می‌دانید حالا روسی را تکمیل فرمائید.
- شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه ... با طلوزان سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۲۱ به اتفاق عارف‌خان عشرت‌آباد رفته پیاده خانه آمدم.
- چهارشنبه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه.
- پنجشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۵ بعد دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم ... در سر شام روزنامه زندگانی مادام پومپادور معشوقه لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را می‌خواندم که خیلی به وضع حالیه ما شبیه است.
- یکشنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد سر ناهار شاه حاضر شدم.
- دوشنبه ۲۷ درس روسی می‌خواندند. شاه پرسیدند فلان لغت چه معنی دارد. میرزا احمد می‌گفت و احمدخان تکرار می‌کرد شاه به خط فارسی می‌نوشت. مرا هم فرمودند نشستیم.

سه شنبه ۲۸ قدری روزنامه خواندم.  
چهارشنبه ۲۹ دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

## ربیع الاول

شنبه ۳

صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم ... مسیو پیرات وزیر مقیم اتازونی ینگگی دنیا چند آلبوم عکسهای اتازونی را که رئیس جمهور فرستاده بود به حضور آورد. من مترجم بودم.

دوشنبه ۵

امروز چون دارالترجمه تعطیل بود زودتر دربخانه رفتم ... شنیده است که دیشب میرزااحمد را شاه خواسته بود که صبح زود بیاید به شاه درس بدهد. او هم آمده است. خیلی ازین فقره بدم آمد. عریضه بسیار تندی فی الفور به شاه نوشتم که با ریش سفید مسخره اطفال شدیم. بعد از ناهار خودم به شاه دادم ... جواب با التفاتی مرقوم فرموده بودند.

سه شنبه ۶

دیشب سر شام فرمودند حکیم سواره علاءالدوله فرانسه می داند. من خواستم تمجیدی کنم عرض کردم در سلطنت فتحعلی شاه کاغذی ناپلئون اول به فتحعلی شاه نوشته بود در مسئله مهمی و کسی نبود ترجمه کند. همان طور سر بسته پس فرستاده شد. حالا چهار پنج هزار نفر در طهران فرانسه دان هستند. بندگان همایون دستی به سبیل مبارک کشیدند و فرمودند آن وقت بهتر از حالا بود. هنوز چشم و گوش مردم این طور باز نشده بود. خلاصه نمی دانم به کدام ساز باید

رقصید. گاهی این طور می فرمایند و در سالی شصت هزار تومان مخارج مدرسه دارالفنون می کنند که مردم تحصیل علوم فرنگی نمایند. قبل از اینکه سفر به فرنگ موقوف شود به امین السلطان می فرمودند که دو سه ماهه زیان فرانسه بخواند. آن احمق هم عرض می کرد در این شبهای زمستان خواهم خواند و خواهم دانست، مثل اینکه تحصیل علوم بلور و چینی چیدن در موزه است. دیگر نمی دانند علم را باید زحمت کشید. سر ناهار روزنامه عرض شد.

چهارشنبه ۷

صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. کتاب فصل الخطاب حاجی محمدکریم خان مرحوم را که آقا زاده به توسط من خدمت شاه فرستاده بود رساندم. دستخط التفاتی به جهت او صادر کردم.

پنجشنبه ۸

سر ناهار روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۰

بندگان همایون تفصیل عیش بی پرده و قبح عمل لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را که دیشب من عرض کرده بودم به محقق می فرمودند.

دوشنبه ۱۲

کتاب زیاد خواندم.

چهارشنبه ۱۴

بعد از بازی روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۱۵

سر ناهار شاه روزنامه عرض نمودم.

پنجشنبه ۲۲

صبح بعد از گردش در بعضی خیابانها دارالترجمه رفتم.

سه شنبه ۲۷

اول خانه امین الدوله بعد دارالترجمه رفتم. ... دو پرده صورت امپراطور و امپراطریس روس را ایلچی به حضور همایون فرستاده بود در قاب مطلای بسیار

چهارشنبه ۲۸

- بزرگ.  
پنجشنبه ۲۹ صبح پیاده دور ارگ را طی نموده بعد دارالترجمه [رفتم] از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- ربیع الثانی**  
جمعه ۱ به من فرمودند حقیقت این است من می خواهم بعد درس فرانسه بخوانم. هر روز صبح زود و دو ساعت به غروب مانده حاضر باش که دو وقت درس بخوانم. بعد فرمودند خوب است یک خلیفه به جهت خودت معین کنی که در غیاب تو به من درس بدهد. عرض کردم من در تنها کاری که مسلط و مستقل هستم عمل ترجمه و درس شماس است. دیگر در این کار برای من شریک پیدا نکنید. خیلی خنده کردند.
- شنبه ۲ خلاصه سر ناهار روزنامه عرض شد. ... امروز شاه بنا بود مدرسه دارالفنون تشریف برده به واسطه باران نشد. دکتر مورل صبح به جهت بعضی مطالبات راجع به «اکوڈپرس» آمده بود او را راهی کردم.
- یکشنبه ۱۰ کتابچه‌ای در شرح حال مریخ ترجمه کرده بودند پریروز خدمت شاه داده بودم. امروز نجم‌الملک احضار شد که تحقیقات فرمایند. فایده این شد که سه هزار تومان به توسط مخبرالدوله اسباب رصدخانه به جهت مدرسه ابتیاع شد.
- پنجشنبه ۱۴ «سرگذشت خر» [را] که سراپا حکمت است تمام کردم. ترجمه او را به اتمام رساندم.
- جمعه ۱۵ میرزافروغی و میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] از شهر آمدند.
- یکشنبه ۱۷ صبح با سلطان ابراهیم میرزافروغی و عارف‌خان شهر آمدم.
- دوشنبه ۱۸ قدری روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. ... عصر بعضی سکه‌ها که در ساوه پیدا شده بود شاه فرستاده بود بخوانم. خواندم از جمله سکه شاه محمد صفوی بود که در سنه ۹۸۸ در تهران سکه شده بود.
- پنجشنبه ۲۱ من هم دارالترجمه رفتم ... چند عکس از آذربایجان به حکم شاه از ابنیه و بلاد آنجا انداخته بودند. خیلی خوب کاری است. من جمله عکس قراجه داغ بود. در میان آنها عکس مقبره شیخ شهاب‌الدین بود. فرمودند این شخص کیست عرض کردم از متصوفه است. فرمودند شرح حال او را بنویسم. منزل آمدم شرح حال او را مفصلاً نوشته ارسال نمودم.
- شنبه ۲۳ خانه مورل رفتم مدت‌ها آنجا بودم.
- دوشنبه ۲۵ صبح خانه آقا علی حکمی رفتم ... بندگان همایون به دست مبارک ده دوازده تصنیف زدند که در عمرم به این خوبی ساز نشنیدم. این ساز یک نوع ارگ فرنگی است کوچک که با دست می‌زنند.
- سه‌شنبه ۲۶ از آنجا دارالترجمه آمدم.
- چهارشنبه ۲۷ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه خواندم.

- جمعه ۱ جمعه ۱
- پنجشنبه ۲۱ پنجشنبه ۲۱
- دوشنبه ۲۳ دوشنبه ۲۳
- سه‌شنبه ۲۵ سه‌شنبه ۲۵
- چهارشنبه ۲۶ چهارشنبه ۲۶
- پنجشنبه ۲۷ پنجشنبه ۲۷

بود خریده بود به من نشان داد (ظل السلطان). تفصیل  
سکه را برای ایشان خواندم.

سه شنبه ۲۴ قریب یک ساعت خاطر همایون را به خواندن کتاب و  
روزنامه مشغول کردم.

جمعه ۲۷ خلاصه در سر شام قدری شاهنامه به جهت حضرات  
(ایلچیهها) از فارسی به فرانسه ترجمه کردم.

دوشنبه ۳۰ قدری از راه همان طور سواره روزنامه عرض شد ... باز  
من احضار شدم روزنامه خواندم. یک عکسی از  
خودشان فرمودند عکاس انداخت، مرا هم پهلوی  
خودشان نشانند که روزنامه در دست من بود. از این  
التفات زیادتیر از همه ممنون شدم.

#### جمادی الثانیه

شنبه ۵

من دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار روزنامه عرض شد ...  
بعد فرمودند کتاب روزنامه سفر دوم [خراسان] را از  
اندرون آوردند به من دادند که هر روز همان دربخانه  
چند فصلی پاک نویس کنم که پانصد جلد طبع شود و  
مجاناً به مردم داده شود. کتاب را برداشته در اطاق  
تاریک کوچکی که از عمله خلوت است نشستم.  
قلمدان ادیب الملک را گرفتم قدری خودم نوشتم،  
قدری او کمک کرد نوشت.

یکشنبه ۶ خلاصه خاطر همایون را به خواندن روزنامجات  
مشغول کردم.

دوشنبه ۷ اخبار ایلچی روس را تقریر فرمودند که در روزنامه طبع

شنبه ۳۰ بعد سر ناهار رفتم قدری روزنامه خواندم.

#### جمادی الاولی

سه شنبه ۳ صبح بارون نرمان را حسب الامر خواستم حضور ببرم.  
کتابی که شخص آلمانی به نام اولتاروس که سفیر بوده  
در زمان شاه عباس به ایران آمده از وضع ایران نوشته به  
زبان آلمانی ترجمه فارسی کند حضور بردم.

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۷ صبح خانه مادام پیلو رفتم از آنجا دارالترجمه.

سه شنبه ۱۰ بعد دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۱۲ شاه چند پول نقره سکه ساسانیان از افشار قلعه پیدا  
کرده بودند و فرستادند به من دادند بخوانم. یکی از  
قباد بود باقی از انوشیروان. کتابچه تاریخی نوشته با  
سکه ها شب که دربخانه رفتم بردم. مدتی کتاب  
خواندم.

شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار مرا خواستند با  
طلوزان روزنامه عرض کردیم.

پنجشنبه ۱۹ احضار شدم نرفتم. تا کی تقالی کنم خسته شدم.

شنبه ۲۱ صبح پیاده دارالترجمه بودم ... خیال دارند کتاب سفر  
دوم خراسان خودشان را طبع کنند. دستورالعمل  
می دادند.

یکشنبه ۲۲ صبح حمام رفتم بعد دارالترجمه. از آنجا خدمت شاه  
رسیدم.

دوشنبه ۲۳ سکه طلائی به وزن پنج مثقال از محمدبن سام غوری



- شود. کتاب روزنامه خراسان را قبض داده ده روزه خانه بیاورم که بنویسم.
- چهارشنبه ۴ سر ناهار من روزنامه نداشتم بخوانم قدری از مسافرت دیروز خودم به باغات عرض کردم ... شاه محرک رقاص شدند که طرف من بیاید بر قصد دیدم مجلس رذل شد تعظیم کرده خانه آمدم.
- پنجشنبه ۱۰ صبح دارالترجمه رفتم. ... چند سکه طلا و نقره از قزوین آورده بودند مشغول خواندن آنها شدم. دوپست جلد کتاب زیر و رو کردم تا به زحمت پیدا شد. از سلاطین عرب جزیره هرمز است که در زمان صفویه قبل از شاه عباس بزرگ سلطنت داشتند.
- جمعه ۱۱ خلاصه من چون امروز همه را خانه بودم تحقیقات جرون [را] که بندرعباس باشد نوشتم که سکه‌های تازه پیدا شده طرفی «السلطان الاعظم ابوالنصر» و طرف دیگر «ضرب جرون سنه ۹۱۲» بود. خیلی زحمت داشت تا پیدا کردم. سرم از شدت کار ورم کرده بود. فرمودند تفصیل شهر کهنه و آستانه عراق را پیدا کنم. ... از آنجا خانه آقا علی حکمی ...
- یکشنبه ۱۳ شب به خواندن روزنامه نطق بیزمارک در پارلمان آلمان گذشت.
- دوشنبه ۱۴ من تا عصر روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۱۵ صبح اول سری به دارالترجمه کشیدم. بعد دربخانه رفتم. ... تا عصر کتابچه جرون را تمام کردم.
- چهارشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

- یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه رفتم. ... خاطر مبارک را به خواندن روزنامه مشغول کردم.
- سه‌شنبه ۲۲ حکیم الممالک علاوه بر طبابت قصیده‌سرایي هم می‌کند. قصیده‌ای در مدح مادر نایب‌السلطنه گفته و خود را داخل اطبا کرده، خانه او رفته بود.
- چهارشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم.
- شنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. حضرت مترجمین را شاه احضار فرموده بودند حضور بردم. خیلی التفات فرمودند.
- یکشنبه ۲۶ عصر آقا علی مدرس تشریف آوردند.
- دوشنبه ۲۸ دوپست تومان به اجزای دارالترجمه انعام مرحمت شد.
- چهارشنبه ۳۰ من دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.

## مجلد هشتم: ۱۳۰۵-۱۳۰۶

رجب

یکشنبه ۴ تا ساعت سه عریضه مفصل به شاه عرضه کردم که سواد این عریضه به خط میرزافروغی در آخر این کتاب ضبط خواهد شد.

سه شنبه ۶ شاه به اسم مرا احضار فرمودند. رستم شاهی مختصری دادند اما خیلی التفات فرمودند. میرزافروغی و میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] را دعوت کرده بودند (سلام نوروز).

پنجشنبه ۸ بعد از سلام رسمی سایرین نام که اهل نظام فرانسه است و مرد نجیب متمولی است، هندوستان سفر کرده سفرنامه خود را نوشته به واسطه ایلچی فرانسه معرفی شد. ... قدری روزنامه و قدری کتاب شخص فرانسوی را ترجمه کردم. مقرر شد کاغذی به او از طرف شاه

- تمجید بنویسم. نوشتم. جواب هم آمد.
- جمعه ۹ سر ناهار کتاب خواندم ... ادیب‌الملک اخوی زاده روزنامه سفر مکّه پدرم را که به خط خودش نوشته بود در میان کاغذهای مرحوم ادیب‌الملک پیدا کرده بود به من داد. خیلی ممنون شدم.
- سه شنبه ۲۰ حکیم طلوزان روزنامه می خواند من ترجمه می کردم.
- پنجشنبه ۲۲ (تفصیل زیاد از آثار قدیمه در علی آباد و راههای مختلف و کاروانسراهای کوشک بهرام، کاج و علی آباد). ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۳ سر ناهار کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم را عرض کردم.
- یکشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- دوشنبه ۲۶ در سر ناهار کتاب عرض شد.
- شعبان**
- یکشنبه ۳ در سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- سه شنبه ۵ بعد دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۷ بعد من دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۹ صبح دارالترجمه رفتم بعد دربخانه.
- پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار طلوزان روزنامه فرانسه می خواند من ترجمه می کردم.
- یکشنبه ۱۷ صبح بعد از رفتن دارالترجمه خدمت شاه رسیدم.
- سه شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

- یکشنبه ۲۴ از کارهای عجیب اینکه امشب در خانه من خیمه شب بازی بیرون آوردند. هیچ ندیده بودم این بازی را ... چهارده تومان پول به بازیگر دادم.
- چهارشنبه ۲۷ مغرب دربخانه کتاب خواندم. ... میرزامحمدعلی محلاتی شب منزل من مهمان بود.
- رمضان**
- یکشنبه ۱ اندرون شام میل فرمودند. خیلی میل داشتند کتاب برایشان بخوانم میرزامحمدخان ملیجک اول چراغ نگاه داشته بود.
- سه شنبه ۳ سه ساعت تاریخ خواندم.
- چهارشنبه ۴ امروز شاه تمام روز را مشغول خواندن و نوشتن بود.
- شنبه ۷ شاه مشغول روزنامه خواندن شدند من ترجمه کردم. به امین‌الدوله گفتند لغت دست بگیرد پهلوی من بنشینند. یادم آمد بیست سال قبل که در قبال یحیی خان مشیرالدوله حالیه با همین امین‌الدوله هم قسم بودیم در وقتی که من ترجمه می کردم امین‌الدوله هم لغت می گرفت پهلوی من می نشست. درین ضمن حرفهای خود را می زدیم.
- سه شنبه ۱۰ در دالان موزه ناهار میل فرمودند. کمی درس خواندند. باز بنای درس را گذاشتند، تا کی عزیزالسلطان ازین صرافت بیندازدشان.
- چهارشنبه ۱۱ قدری درس خواندند.
- یکشنبه ۱۵ در باب اعلانی که در آزادی مردم چاپ کردند موقعی

به دست آوردم. عرض کردم اعلان بی‌موقع و بد و نامناسبی چاپ شد. ممکن بود که سال چهل و یکم سلطنت است و خواستید رفاهیتی به رعیت بدهید، به شکرانه این موهبت الهی. از این اعلان معلوم می‌شود یا شما را مجبور کردند یا خواب دیدید. ازین عرض من خوششان نیامد. اما من کار خودم را کردم. همین قدر در جواب فرمودند چون ظل السلطان را معزول کردیم و او ظلم می‌کرد این اعلان لازم بود.

دوشنبه ۱۶ نهار میل کردند بعد درس خواندند.

سه‌شنبه ۱۷ خلاصه قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۱۸ درس مفصلی خواندند.

پنجشنبه ۱۹ قدری شاه درس خواندند. قدری من روزنامه خواندم.

شنبه ۲۱ درس خواندند. تفصیل تازه اینکه نقشه بزرگ شاه را در زمانی که شاه عشرت‌آباد تشریف داشتند سپرده آبدارهای خودشان بود گم شده بود ... دیروز در آبدارخانه پیدا کرده بودند ...

شنبه ۲۸ بعد درس خواندند.

دوشنبه ۳۰ دو سه روز قبل ازین نایب السلطنه سواد دستخطی فرستاد که در روزنامه بنویسم. من علی‌الرسم مقدمه مفصلی نوشتم. بدون خود مسوده حضور شاه فرستادم. دیشب دستخط شده بود که تأمل کنید تا مجدداً فرمایش شود. ...

### شوال

جمعه ۴

شاه چند روز است عکاسی می‌فرمایند و عزیزخان خواجه هم شاگردشان است. مدتی بود ترک کرده بودند باز شروع فرمودند.

شنبه ۵

صبح دارالترجمه رفتیم. بعد خدمت شاه رسیدم درس خواندند.

شنبه ۱۲

ناهار صرف فرمودند روزنامه عرض کردم. بعد از نهار شاه شاعر شوشتری را دیدم که امین السلطان حضور آورده بود.

یکشنبه ۱۳

روزنامه و کتاب نداشتم بعد از نهار قدری درس خواندند.

شنبه ۱۹

سر نهار روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۰

مدتی روزنامه خواندم. بعد از نهار درس خواندند. من منزل آمدم. امروز بعد از نهار میرزا کاظم رشتی که ملک‌الاطباء بود و بعد به واسطه نوشتن آن کتاب بی‌معنی موسوم به «حفظ‌الصحة ناصری» ملقب به فیلسوف‌الدوله شد علی‌الرسم حضور آمد. شخص بسیار خودخواه و از خودراضی است. به شاه عرض کرد که من در وبائی اول زمان محمدشاه که به لواسان آمده بودند ملتزم رکاب بودم، جزو اطباء خاصه بودم. از حاجی میرزا آقاسی وزیر که مرشد شاه مرحوم بود عریضه شکایت به شاه نوشتم. شاه مرحوم از من استمالت کرد و مرا به توسط پاشاخان پیشخدمت نزد حاجی فرستاد که از من عذر بخواهد. در آن سفر هفتاد

نفر وبائی را معالجه کردم. چون این شخص به علاوه طبابت فضولی هم می‌کند از اشعار عرب و احادیث هم جسته‌جسته می‌گوید از علمای شیعه از قول قاضی میبیدی نقل می‌کرد که او گفته اگر شیخ طوسی و علامه حلی در جرگه علمای شیعه نبودند هرآینه طریقه شیعه ارذل طرق دین اسلام بود. شاه فرمودند شیخ طوسی کیست؟ عرض کرد خواجه نصیر! با اینکه خواجه نصیر اگرچه مرد بزرگی بود اما جزء علمای شیعه محسوب نیست. شیخ طوسی یکی از اشخاصی است که کتب اربعه شیعه را نوشته و فیلسوف الدوله این قدر خر است که فرق شیخ طوسی با خواجه طوسی نداده است. منزل که آمدم میرزا محمد حسین ملک‌الکتاب [را] که برادرزاده من عیال اوست دیدم که از شهر آمده. چون او هم از خمیره ملک‌الاطباء است هر دو بی علم و بیسواد و پرمدا هستند خوشم نیامد.

دوشنبه ۲۱ باز روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۲ مرا احضار فرمودند روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۳ قدری درس خواندند.

جمعه ۲۵ با ده بیست نفر غلام بچه این تصنیف را می‌خواندند که بندگان دانش این بود: «فخرالاطبا وقت...».

یکشنبه ۲۷ قدری درس خواندند.

سه‌شنبه ۲۹ قبل از ناهار روزنامه خواندم.

ذی‌قعدة

پنجشنبه ۲

هفده سال قبل سر همین چشمه ریاست مترجمی به من داده شد. ... در سر ناهار روزنامه عرض شد. تفصیل فوت فردریک سوم امپراطور آلمان را خواندم.

جمعه ۳

روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۵

در سر چشمه شاه به ناهار افتادند. بعد از خواندن روزنامه فرمودند جائی نروم ... سوار شدند. فرمودند در سواری روزنامه بخوانم. این خاصه من است. اما دو سال بود نکرده بودم. قریب یک فرسخ روزنامه خواندم.

دوشنبه ۶

کتاب ترجمه اوانس خان را تقدیم کردم.

سه‌شنبه ۷

سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۰

سر ناهار روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۳

صبح اوانس خان را که صد تومان برایش انعام گرفتم طرف شهر فرستادم ... در حضور روزنامه خواندم. فرمودند مسوده‌ای امین‌السلطان می‌دهد در روزنامه ایران بده بنویسند.

جمعه ۱۷

چون قدری دلم درد می‌کرد و... روزنامه نخواندم. با وجودی که همراه داشتم عذر آوردم.

دوشنبه ۲۰

روزنامه تازه که آورده بودند عرض شد. بعد تاریخ هردوت می‌خواندم که عزیزالسلطان وارد شد. من کتاب را به هم گذاشتم.

چهارشنبه ۲۲

در سر ناهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۳

دم چادر امین‌السلطان عبور کردم دیدم آواز تلاوت

قرآن ایشان می آمد.

شنبه ۲۵ بعد از ناهار روزنامه خواندم. ... شنیدم حاجی معتمدالدوله فرهادمیرزا روز سه شنبه مرحوم شد ... این شاهزاده مرد بزرگی بود اما خوش قلب نبود. شاهزاده سوادى داشت. اکثر تألیفات او هست. چهارشنبه ۲۹ سر ناهار روزنامه خواندم.

ذی الحجه

شنبه ۲ بعد از ناهار باز هم احضار شدم مشغول خواندن روزنامه بودم.

یکشنبه ۱۰ شاه بکمز و حکیم الممالک را وقت ناهار احضار فرموده بودند که روزنامه بخوانند. ... حکیم الممالک به شاه حالی کرده بود که از فلان کس می ترسم به این جهت قدرت ترجمه را ندارم. امروز شاه می فرمودند این اظهار وحشت حضرات بی معنی بود، قابل ترجمه نیستند. در این ضمن به من اظهار مرحمتی فرمودند.

دوشنبه ۱۱ سر ناهار روزنامه عرض شد. فصلی در حالت آتیه ایران و مقهور شدن این دولت به چنگال روس در نمره ۲۴ ژوئیه روزنامه «تان» منطبعه پاریس نوشته بود به من فرمودند ترجمه کرده به حضور همایون بفرستم.

جمعه ۲۲ حکیم طلوزان هم از شهر من فرستادم آمد ... به عادت چندین ساله او روزنامه خواند من ترجمه کردم.

جمعه ۲۹ آنجا ناهار به اتفاق طلوزان روزنامه خواندم.

۱۳۰۶

محرم

سه شنبه ۴ حکیم طلوزان را دیدم که سه صورت چاپی در پشت آینه پیشکش آورده بود.

چهارشنبه ۵ حاجی سیاح محلاتی که از فدائیان ظل السلطان بود چند روز بود طهران آمده با فراش و پلیس مفتضحاً او را از طهران دواندند.

شنبه ۸ من هم در سر ناهار مشغول خواندن روزنامه بودم.

سه شنبه ۱۱ سر ناهار با طلوزان روزنامه می خواندم.

چهارشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. از کارهای غریب این است که محمدتقی خان خواهرزاده مخبرالدوله که مرد چرسی دیوانه‌ای است کتاب ژغرافیائی تألیف کرده و آن را «گنجینه دانش» نام نهاده. عیناً عبارات کتاب مرا که مرآت البلدان و مطلع الشمس باشد نوشته که من با زحمات زیاد این کتاب را تألیف کردم. دزدی به این وضوح نشده. اگر چنانچه دو پسر چهارده ساله من می مرد به من گواراتر از این کار بود که کتاب مرا به اسم خودشان چاپ کنند.

شنبه ۱۵ در وسط شام که من مشغول خواندن کتاب بودم عزیزالسلطان گریه کنان آمد.

یکشنبه ۱۶ ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار قدری درس خواندند.

یکشنبه ۲۳ کتاب تاریخ مغرب الاقصی را چند صفحه ترجمه کردم، تمام آن ترجمه‌ها باطل شد باید از نو زحمت بکشم.

- جمعه ۲۸ بعد ناهار میل فرمودند من روزنامه خواندم.
- صفر**
- چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۵ صبح دارالترجمه بعد احضار شده حضور همایون رفتم.
- شنبه ۷ صبح از دارالترجمه دربخانه رفتم. سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه شنبه ۱۰ امروز عید مجسمه است. صنعت خوبی به کار برده‌اند. برای اینکه با بی‌اسبایی خیلی مشکل بود چنین مجسمه‌ای را ساخت. اما لازم نبود جشن بگیرند و عیدی فراهم بیاورند. این مجسمه در ملت اسلام ساختنش حرام است. چنانچه سلطان محمود سلطان عثمانی در شصت سال قبل صورت خود را در مسکوکات نقش نمود شیخ‌الاسلام و سایر علما او را تکفیر کردند و فتوای به خلعهش دادند که مجبوراً مسکوکات را جمع نموده متها این است که بحمدالله پادشاه قادر است هرچه می‌خواهد می‌کند. لیکن باز از این مردمان متعصب هستند که این وضع را نمی‌پسندند. اگر عرض من قبول می‌شد نمی‌گذاشتم این تشریفات را فراهم بیاورند. شاه عصری به باغ اسب‌دوانی تشریف بردند که مجسمه آنجا است. سفرها هم همگی با وزراء و قشون و سایر طبقات حاضر بودند.
- چهارشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

- شنبه ۱۴ صبح بعد از دارالترجمه دربخانه رفتم.
- سه شنبه ۱۷ نیرالملک رئیس مدرسه را دیدم که از مخیرالدوله برادرش شکایت داشت.
- چهارشنبه ۱۸ صبح حمام رفتم بعد دارالترجمه.
- شنبه ۲۱ صبح دارالفنون [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم ... حاجی نجم‌الملک منجم‌باشی که از معلمین مدرسه دارالفنون است و بعضی اطلاعات از هندسه دارد اما ناقص فقط چیزی که او را جلوه می‌دهد ریش انبوه فلفل نمکی است، مأمور به بستن سد اهواز شد.
- دوشنبه ۲۳ شاه ناهار میل می‌فرمودند روزنامه خواندم. ... در وقت زالو انداختن روزنامه می‌خواندم.
- سه شنبه ۲۴ اول دارالترجمه [رفتم] بعد حضور همایون رسیدم.
- یکشنبه ۲۹ بعد رخت پوشیده دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه رفتم.
- دوشنبه ۳۰ حاجی محمدحسن کمپانی میرزاباقر نام شیرازی<sup>۱</sup> را که مدتها در هندوستان و انگلیس و مصر سیاحت نموده و زبان انگلیسی می‌داند، عربی و عبری را خوب می‌زند با خود منزل من آورد او را معرفی کرد. خیال دارم او را انشاءالله نگاه دارم.

**ربیع الاول**

- چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه.

۱. شاید این شخص به قرینه سیاحت و انگلیسی و عبری دانستن همان محمدباقر بواناتی باشد.

- جمعه ۴ عصر به حکم احضار ولیعهد رفتم خدمتشان ... صحبت‌های تاریخی و غیره خیلی شد. بعضی مطالب تاریخی فرمودند.
- دوشنبه ۷ دیروز وزیراعظم ما عکس حاجی کربلائی علی را برهنه و کشف العوره داده‌اند انداخته‌اند.
- سه‌شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم، بعد دربخانه.
- چهارشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه بعد به حضور همایون رفتم.
- پنجشنبه ۱۷ مخبرالدوله در حسب و نسب و علم و تقرب به حضور همایون چه بیشتر از من دارد. منتها این است وزیر علوم بی‌بی علمی است ... خانه میرزا فروغی عیادت رفتم.
- کسالت داشت از کسالتش خیلی کسل شدم.
- جمعه ۱۸ سر ناهار روزنامه خواندم.
- شنبه ۱۹ امروز ولیعهد مدرسه دارالفنون و قورخانه تشریف برده بودند.
- یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه [رفتم].
- پنجشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۶ سه به غروب مانده رفتم درس می‌خواندند که امین‌السلطان آمد. او را دست به سر کردند.
- یکشنبه ۲۷ قبل از ناهار درس خواندند. سر ناهار روزنامه عرض شد.
- دوشنبه ۲۸ برای درس شرفیاب شده درس خواندند.
- سه‌شنبه ۲۹ صبح خانه طلوزان رفتم از آنجا دارالترجمه.

## ربیع‌الثانی

جمعه ۳ سر شام حاضر شدم روزنامه خواندم.

- دوشنبه ۶ کتاب تاریخ چهل و دو ساله<sup>۱</sup> سلطنت شاه راکه می‌نویسم تصحیح نمودم.
- چهارشنبه ۷ خودم منزل عارف‌خان منزل نمودم.
- پنجشنبه ۸ مدتی در آفتاب روزنامه عرض کردم.
- چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۲ جلد اول کتاب تاریخ مغرب را بحمدالله به اتمام رساندم.
- شنبه ۲۵ من دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه‌شنبه ۲۸ روزنامه روس به قدری بد از شاه مملکت نوشته‌اند که هر گاه غیر از این شاه کس دیگر بود خیلی کارها می‌بایست بکند.
- چهارشنبه ۲۹ صبح دیدن طلوزان یعنی عیددیدنی رفتم؛ بعد دارالترجمه که شاه احضارم فرمودند رفتم. معلوم شد دیروز درس خواندند و نفهمیدند خواستند حالی کنم.
- پنجشنبه ۳۰ کتابی که شاه می‌خواند عبارت از تمدن اعراب است. یک فصل مشکلی را دیروز با ناصرالملک و حکیم‌الممالک خوانده بودند و هیچ‌یک ترجمه او را ندانسته بودند. من که رسیدم ترجمه نمودم. در این موقع عرض کردم دانستن فرانسه به چهار کلمه تلفظ نیست. هزار اشرفی می‌دهم به کسی که یک صفحه این کتاب را ترجمه نماید و بفهمد.

۱. المآثر و الآثار.



## جمادی الاولی

- یکشنبه ۳ باز شرحی در روزنامه روس از شاه بد نوشته بودند. ترجمه کرده به نظر ایشان رساندم. به هیچ وجه مفید و مؤثر نشد. سبحان الله.
- چهارشنبه ۶ میرزافروغی گفت پدر شیخ مهدی فوت شد ختم گذاشتند. آنجا رفتم ختم را برچیدم.
- جمعه ۸ مجدداً شرفیاب شدم روزنامه خواندم ... سرشام تاریخ اسکندر خواندم، تا آنجا که اسکندر در بابل وفات کرد. منزل امین السلطان رفتم مصمم شده است پیش من درس فرانسه بخواند. قریب نیم ساعت درس خواندند.
- یکشنبه ۱۷ از آنجا دارالترجمه [رفتم] بعد خانه طلوزان. دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۱ مشغول ترجمه قرارنامه روطر بودم.
- جمعه ۲۲ صبح امین الدوله آمد خانه من. می گفت در یکی از روزنامه های روس که به زبان آلمانی است دولت ایران و امین السلطان را خوب سلاخی کرده اند و ترجمه او را به نظر شاه رساندند. ظاهراً خیلی مؤثر شده بود.
- سه شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

## جمادی الثانیه

- سه شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد دربخانه رفتم.
- شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

- چهارشنبه ۲۶ بعد من احضار شده روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۲۷ من روزنامه مفصلی عرض کردم.
- جمعه ۲۸ مراجعت به منزل نموده جغرافیای ایوان کیف را در جنگ خود نوشتم. (هنگام اطراق در ایوان کیف).
- شنبه ۲۹ به سر دره خوار رسیدیم. این سر دره از جاهای تاریخی است که اگر دماغ سابق را داشتیم البته ده هزار بیت در وقایع و حوادثی که در اینجا رو نموده می نوشتیم که چه سلاطین ازینجا گذشته و چه قشونها از این نقطه رد شده اما دیگر دماغ این کارها را ندارم. خیلی نوشتم و کسی نفهمید.

## رجب

- جمعه ۵ قدری روزنامه در سواری خواندم.
- چهارشنبه ۱۰ امروز که دربخانه رفتم کتاب سفرنامه خراسان شاه را که حسب الامر چاپ کرده بودم سیصد و پنجاه جلد در خوانچه گذاشته زیر طالار موزه با میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] و میرزا ابوتراب خان [غفاری] از نظر مبارک گذرانم. خیلی تمجید فرمودند.
- جمعه ۱۲ دیدن آقا علی حکمی رفتم.
- شنبه ۱۳ کتاب «المآثر و الآثار» را که سراپا تاریخ ناصرالدین شاه و وقایع چهل و دو ساله سلطنت ایشان است و چهار سال است زحمت می کشم در تألیف این کتاب و حالا تمام شده برداشته در خانه رفتم ... کتاب را که دیدند با وجود حضور وزیر علوم خیلی تمجید

فرمودند و به من فرمودند حقیقه مروج علم در ایران منحصر به تو است. عریضه‌ای هم که به حضور همایون در باب این کتاب نوشته بودم ملاحظه فرمودند. دستخط مفصل سراپا مرحمتی مرقوم فرمودند و مقرر شد که عریضه و دستخط را در روزنامه طبع نمایم و این کتاب را به مخارج دولت چاپ نمایم. اگرچه هنوز کتاب را ملاحظه نفرمودند یقین بعد از خواندن بیشتر پسند خواهند فرمود. ... شب مجدداً دربخانه رفتم باز تعریف از کتاب بود.

دیشب شاه تماشاخانه رفته بود. اسماعیل بزار بازی «سرهنگ مجبوری» بیرون آورده بود.

یکشنبه ۱۴

### مجلد نهم: ۱۳۰۶-۱۳۰۷

#### شعبان

شنبه ۱۲ خانۀ جناب آقا علی [حکمی] رفتم. با حالت ضعف برخاست دعا به گوشم خواند.

سه‌شنبه ۲۲ در اردوی همایون من به پیری و علم معروف هستم. بدبخت ایران که من پیر و عالم ایران باشم.

چهارشنبه ۲۳ صبح با فروغی درشکه نشسته (در راه سلطانیه در سفر فرنگ) ... می‌لرزیدم ... مسجد معروف خدابنده را تماشا کرده حکم به تعمیر او نمودند.

شنبه ۲۶ در راه یک نفر انگلیسی با زنش دیدم که به حسب ظاهر برای کند و کوب خرابۀ تخت سلیمان آمده‌اند.

دوشنبه ۲۸ صبح که برخاستم با میرزافروغی درشکه نشستیم رفتیم.

چهارشنبه ۳۰ میرزا حسن منشی اسرار را که سه چهار سال است در

تبریز است آنجا دیدم (ترکمان‌چای).

### رمضان

پنجشنبه ۱

صبح که از ترکمان‌چای حرکت کردم خانه‌ای که نایب‌السلطنه مرحوم باسکوویچ سردار روس در شصت و پنج شش سال قبل از این عهدنامه ترکمان‌چای را بسته بود دیدم. خانه مشهدی محمد نام بوده ولی حالا خراب و بی‌سقف است. آنچه از آثار باقی است محوطه بسیار کوچکی است. در طرف قبله سه قسمتی محفوری دارد. تمام بدبختی ایران درین خانه بنایش گذاشته شده.

پنجشنبه ۱۵

یک دسته مطرب قفقازی که آهنگ ایرانی می‌زدند و هم می‌خواندند به جهت تشریفات حاضر کرده بودند. بعد از شام به تماشاخانه تشریف بردند.

یکشنبه ۱۸

دو مرتبه خدمت شاه رفتم کتاب و روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۵

صبح سید جمال‌الدین که حالا پطرزبورغ است دیدن من آمد.

### شوال

شنبه ۸

به من فرمودند این روزنامه را بخوان و مرا مشغول کن. من مشغول خواندن روزنامه شدم.

دوشنبه ۱۰

در مراجعت به حکیم پولاک - وقتی حکیم شاه بود در ایران، یهودی و از اهل اطریش است، فارسی را خوب حرف می‌زند اینجا استقبال شاه آمده بود - برخوردیم.

یکشنبه ۱۶

یک نقاش فرانسوی که خیلی مرد خوبی بود با من آشنا

شد. تا دو ساعت بعد از نصف شب با او صحبت می‌کردم.

سه‌شنبه ۱۸

صبح با راه‌آهن به شهر لید [ن] رفتم. معتبرترین کتابخانه‌های دنیا در این شهر است. معلم‌های عربی و فارسی و ترکی و فرنگی در اینجا تدریس می‌کنند ... خانه معلم عربی رفتم. ... بعد از ناهار معلم عربی آمد اول مرا به کتابخانه برد. بیست‌هزار نسخه عربی و فارسی و ترکی خطی در آنجا بود. از جمله قرآنی است که یک ذرع و نیم طول صفحه و سه چهارم یک عرض او است، شبیه به قرآن خط بایستقر که در امامزاده قوچان دیده بودم. بعد از تماشای کتابخانه به چاپخانه مشرق زمینی رفتم.

چهارشنبه ۱۹

برادر حاجی محمد حسن روزنامه‌ای از پاریس آورده بود که از شاه بد نوشته بودند. شاه روزنامه [را] به من دادند ترجمه کنم. از صبح تا مغرب ترجمه نمودم. یک دو مرتبه شاه وارد اطاق من شد که من یک تای پیراهن نشسته مشغول ترجمه بودم ... از روزنامه امروز خیلی متغیر بودند.

### ذی‌قعدة

پنجشنبه ۵

دو ساعت بعد از ظهر به کتابخانه و موزه شهر لندن رفتم. کتابهای عربی و فارسی و ترکی زیاد دیدم. مرا هم جزء اجزای مجلس آسیائی لندن کردند.

جمعه ۶

قدری در شهر گردش کردم. آنجائی که سکه‌های کهنه

- هست دیدم. اشرفی سکه الب ارسلان به دولت انگلیس یعنی به مخزن مسکوکات تعارف نمودم. در انگلیس تشریفات علمیه از هر جهت برای من فراهم آوردند. اقلأً از این بابت الحمد لله خفیف نشدم.
- یکشنبه ۱۵ صبح خدمت شاه رسیدم بعضی روزنامه‌ها خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۸ امروز در این شهر روزنامه‌ای چاپ شده که تمام راجع به شاه است.
- سه‌شنبه ۲۴ روزنامه‌های انگلیس و فرانسه پدر دولت و ملت ایران را در آوردند.
- شنبه ۲۸ وقت ناهار روزنامه خواندم.
- ذی‌الحجه**
- چهارشنبه ۲ دکان کتابفروشی خودم رفتم.
- پنجشنبه ۳ امروز در روزنامه از امین‌السلطان تعریف زیاد نوشته بودند و من هم تمام را با آب و تاب خواندم.
- جمعه ۴ شب وقت خواب شاه حاضر بودم مختصر روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۶ با کالسکه قدری «اکسیپوزیسیون» گردش کردم. به آن قسمتی که تاریخ زمان شورش فرانسه‌ها را مجسم کردند رفتم.
- سه‌شنبه ۸ امروز از شاه سه انگشتر الماس به جهت روزنامه‌نویسها گرفتم.

- دوشنبه ۲۱ سیدجمال‌الدین از بطرزبورغ آمده منزل من آمده بود، او را ندیدم (در آلمان).
- سه‌شنبه ۲۲ صبح حمام رفتم ... بعد دیدن سیدجمال‌الدین رفتم. میل کرد با شاه و امین‌السلطان ملاقات کند ... سیدجمال‌الدین آنچه می‌گوید آمدم که خود را بری‌الذمه کنم که آنچه به من نسبت دادند در روزنامه روس من ننوشتیم. اما باید به جهت کار دیگر آمده باشد. شاه را هم دیده بود. امشب هم خواهد رفت امین‌السلطان را ملاقات کند.
- پنجشنبه ۲۴ از وقایعات تازه اینکه اولاً سیدجمال‌الدین را امین‌السلطان محض تملق روس‌ها به طهران خواهد آورد. شاه را هم راضی کرده است. باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده به حال دولت نداشته باشد.
- سه‌شنبه ۲۹ توقف در بوداپست است ... این قسمت شهر ... قبرستان قدیم عثمانی‌هاست و مقبره گل‌بابا که یکی از دراویش معتبر بوده و حالا هم دراویش به زیارت این مقبره از عثمانی‌ها و غیره می‌آیند نزد عثمانی‌ها خیلی معتبر است. خطوط زیاد از فارسی و عربی به دیوارها نوشته بود. مقبره کوچک تنگی است شبیه به امامزاده‌های ایران اما خراب و ویران.

۱۳۰۷

محرم

پنجشنبه ۲

مدتی هیچ فرمایشی نکردند من عرض کردم روزنامه‌های خوب را علامت گذاشته دارم فرمودند روی صندلی بنشین من روی زمین نشستم...

سه‌شنبه ۷

امشب شاه عکسهای خودشان را جدا می‌کردند که فردا توسط امین‌همایون طهران بفرستند.

یکشنبه ۱۳

روزنامه‌های [های] روس از وزیراعظم خیلی بد نوشته‌اند اوقاتشان تلخ است.

جمعه ۱۷

آقامیرزافروغی و جمعی از نوکرها که از طهران آمده بودند دیده شد.

شنبه ۱۸

شام با دکتر فوریه و میرزافروغی صرف شد.

یکشنبه ۱۹

شنیدم دبیرالملک مأمور است قانون دولتی بنویسد.

سه‌شنبه ۲۱

ناهار صرف فرمودند روزنامه خواندم.

صفر

دوشنبه ۴

از قراری که شنیدم روزنامه‌ها روس و آلمان از وزیراعظم بد نوشته‌اند.

سه‌شنبه ۱۲

فخرالملوک دختر بزرگ شاه از قم پیشکش فرستاده بود و قصیده‌ای به جهت عید مولود شاه و مراجعت از فرنگ عرض کرده بود. من تا امروز نمی‌دانستم که فخرالملوک (دخترشاه) شاعر است و «فخری» تخلص می‌کند. قصیده‌ای را هم بسیار خوب گفته بود. معلوم شد همه ساله در موقع عید شاه قصیده‌ای را انشاد

نموده.

سه‌شنبه ۱۹

تماشای مسجد جامع (قزوین) رفتم که تعمیر می‌کنند. تعمیر غریبی کردند. محسناتی که از کاشیهای معرق و مرمر و غیره بود برداشته‌اند. معایبی که از خرابی و غیره بود گذاشته‌اند. کار این ایام ماست مالی است.

یکشنبه ۲۴

اول دارالترجمه رفتم ... از آنجا مراجعت به دارالترجمه کردم.

سه‌شنبه ۲۶

صبح دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.

ربیع‌الاول

شنبه ۱

امروز وزرا احضار شده بودند. بندگان همایون فرمودند که قانون دولتی بنویسند که ازین به بعد مجری خواهد شد. اما چند وقت دیگر که زمستان می‌شود و همه چیز منجمد می‌شود این قصد ملوکانه هم انجاماد خواهد یافت.

جمعه ۷

چند نفر مترجم از السنهٔ مختلفه خواسته بودند که همه روزه خانهٔ ملک‌آرا حاضر شوند قانون عثمانی را به فرانسه و روسی ترجمه کنند برای اینکه حسب‌الامر باید ایجاد قانون بشود. این یکی از نتایج سفر فرنگ است. اولاً باید فهمید که ایران قانون شرعی دارد. وقتی قانون شرعی را می‌توان عوض کرد که از اسلام و طریقهٔ تشیع خارج بشود. ثانیاً اگر قانون دولتی و ترتیب ادارات را می‌خواهند این کار مترجمین و ملک‌آرا نیست. باید

جمعی از مردمان عاقل و هوشیار که مطلع از رسومات فرنگ بوده باشند این کار را بکنند. اما برای اینکه مدتی شهرت بکند که شاه بعد از سفر فرنگ مقصودش ایجاد قانون است بد خیالی نیست. من هم گفتم جمعی مترجمین هر روز بروند.

یکشنبه ۹ من دارالترجمه رفتم. قدری کار داشتم صورت دادم.  
سه‌شنبه ۱۱ وزرا احضار شده بودند و تأکیدی در باب قانون شده بود.

پنجشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

شنبه ۱۵ امسال در کتاب «مآثر و الآثار» که به دستورالعمل من شیخ مهدی نوشته و اسامی فضلا و شعرای این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده (میرزا کاظم رشتی طیب) و علی‌الرسم او را طیب حاذق نوشته ... خلاصه این کتاب را شیخ مهدی ضایع کرد. از طرز و موضوعی که من دستورالعمل دادم خارج کرده. از این هرکس تملق و طمع داشته تمجید زیاد نموده. از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است. اما در شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگ آبی خودش [را] رسانده.

یکشنبه ۱۶ من صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خانه آمدم.

شنبه ۲۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

یکشنبه ۲۳ مسیو مورگان نام فرانسوی با زوجه‌اش که بسیار فاضل بودند به سیاحت ایران آمده در سر شام بودند.

سه‌شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه رفتم. بعد حضور شاه مشرف شدم.

شنبه ۲۹ در این بین میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] آمد گفت روزنامه که در او تفصیل نشان اقدس امین‌السلطان بود خودم حامل شدم بردم به طمع اینکه التفاتی وزیراعظم به من بکند. بعد از ملاحظه روزنامه را دور انداخته بود. پیغامات تهدیدآمیزی به من داده بود. خلاصه همیشه منتظر تهدیدات ایشان هستم.

### ربیع الثانی

چهارشنبه ۳

شاه عصر به مدرسه دارالفنون تشریف بردند.

پنجشنبه ۴

ملکم خان استاد من بود و بدو تحصیل فرانسه را پیش او نمودم ... از آنجائی که مرد قابل و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد این تعزیت (به مناسبت عزل او) وزیراعظم باید به تمام ایران باشد نه به من، و هنوز تقصیر این معزول مجهول است.

شنبه ۶

صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

پنجشنبه ۱۱

شنیدم که ملک‌آرا که رئیس مجلس قانون شده بود از مأموریت خود استعفا نموده است. ظاهراً ایجاد قانون مغایر با سلیقه امین‌السلطان است.

پنجشنبه ۱۸

سیدجمال‌الدین معروف چند روز است وارد طهران شده.

چهارشنبه ۲۴

صبح دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۵

صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

جمادی الاولی

- سه شنبه ۱ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه رفتم ... وقت نهار که روزنامه عرض می‌کردم جهت خلع دون پدر و دوم به امپراطور برزیل را از سلطنت می‌خواندم که بیشتر به واسطه آزادی بود که از دو سال قبل تاکنون به روزنامه‌های مملکت خود داده بود، چشم و گوش اهالی را باز کرده بود. شاه بی مقدمه فرمودند چرا مدتی است روزنامه اطلاع برای من نمی‌آورید. معلوم شد که این فقره اثری کرده است و به خلاف میل وزیراعظم شاه آزادی به روزنامه‌های خود نمی‌دهند و سیدجمال‌الدین را مدیر روزنامه نخواهند فرمود.
- چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا به حضور همایون رفتم... کتابی بلها پسر خاقان مغفور در شرح حال ایلخانی به حکم شاه نوشته بود و در این کتاب هرزه‌گیهای ایلخانی را بیان نموده. من جمله لواط با پدر امیرخان سردار و زنای با مادر او را نوشته است. شاه محض خفت او این کتاب را داده بودند در حضور امیرخان خوانده بودند که او بشنود.
- پنجشنبه ۲ باز تأکیدات زیاد در باب نوشتن قانون فرموده بودند.
- سه شنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم. شاه سوار شدند.
- شنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد سردر شمس‌العماره که شاه نهار صرف فرمودند رفتم.
- دوشنبه ۱۴ چون دارالترجمه تعطیل بود قدری دیرتر از خانه بیرون رفتم.

- سه شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
- پنجشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به حضور شاه مشرف شدم.
- شنبه ۱۹ صبح دیدن نیرالدوله که تازه از نیشابور آمده بود رفتم بعد دارالترجمه. ... مجمع وزرا را دیدم معلوم شد احضار شده‌اند که عکسشان را ببندازند ... تا چهار به غروب مانده دربخانه بودم مشغول عکس جدا کردن که در کتاب سفرنامه فرنگستان چاپ شود.
- سه شنبه ۲۲ شب که خدمت شاه رفتم فرمودند جمعی از فرنگیها به توسط امین‌السلطان استدعای چاپ روزنامه و ایجاد روزنامه فرنگی کردند. من قبول نکردم. معلوم شد وزیراعظم این گریه‌ها را برای من می‌خواستند برقصانند. الحمدلله تیرشان به سنگ آمد. بحمدالله شاه قدردان است.
- شنبه ۲۶ من هم دارالترجمه رفتم. بعد خانه آمدم.
- چهارشنبه ۳۰ از دیوانخانه بیرون آمدم دارالترجمه رفتم.
- جمادی الثانیه
- سه شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم بعضی کارها داشتم انجام دادم.
- سه شنبه ۱۳ دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
- چهارشنبه ۱۴ صبح با میرزافروغی کار داشتم زودتر دارالترجمه رفتم. ... شاه امشب تماشاخانه مدرسه رفته بودند.
- پنجشنبه ۲۲ خانه حاجی محمدحسن کمپانی به دیدن سیدجمال‌الدین رفتم. می‌گفت امین‌السلطان تا به حال

- جمعه ۲۳ امروز امین‌السلطان کاغذی به من نوشته بود به خط فرانسه و امضای خودش.
- شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم.
- شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- رجب**
- دوشنبه ۱۱ مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان و ساسانیان بودم.
- سه‌شنبه ۱۲ مسوّدۀ روزنامه را که به نظر مبارک رسانده بودند تغییر فرمودند که چرا پنج امتیاز عمیدالملک را یک‌دفعه در روزنامه می‌نویسند. من هم شرح مفصلی نوشتم که چرا پنج امتیاز را یک‌مرتبه می‌دهید و فرمان را نمی‌خوانید و صحّه می‌گذارید که هرچه در فرمان می‌خواهند می‌نویسند.
- چهارشنبه ۱۳ من تمام روز را خانه ماندم تاریخ نوشتم.
- پنجشنبه ۱۴ دارالترجمه قدری کار داشتم صورت دادم.
- شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۱۸ خانه ماندم تا عصر تاریخ می‌نوشتم.
- سه‌شنبه ۱۹ هنوز دست و رو نشسته کاغذی از میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] رسید که نوشته بود میرزا ابوتراب خان [غفاری] نقاش دارالطباعة خود را به تریاک مسموم نموده و مرده است. بلا نهایت اسباب کدورت خاطر من شد. دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم. ... معلوم شد دیروز عصر خانۀ ابوالحسن خان پسر صنیع‌الملک

- که بنی‌عم خودش بود رفته و به او گفته بود من از دنیا سیر شدم خودم را خواهم کشت و تریاک از جیب بیرون آورده خورده. آن بنی‌عم پدر سوخته‌اش هم او را مانع نمی‌شود ... جوان قابلی و از صنعتگرهای ایران بود. به واسطۀ سوءاعمال و کردار ناهنجار زنش خودش را هلاک نمود. ختم را برچیدم.
- پنجشنبه ۲۱ امروز چون می‌خواستم ژغرافیای مملکت اشکانیان را بنویسم تمام روز خانه بودم. میرزا علی خان مترجم‌الممالک و عارف‌خان را فرستادم آوردند. مدتی با آنها کار کردم.
- جمعه ۲۲ چون سینه‌ام بشدت گرفته است نتوانستم روزنامه بخوانم. قدری که خواندم فرمودند سینه‌ات خیلی گرفته است برو راحت کن.
- سه‌شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. مترجمین را خدمت شاه بردم. یک صد تومان به آنها مرحمت شد ... عصر سید جمال‌الدین دیدن آمد.
- چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم.
- جمعه ۲۹ صبح زود خدمت آقا علی [حکمی] رسیدم.



## مجلد دهم: ۱۳۰۷-۱۳۰۸

### شعبان

- دوشنبه ۲ مهمان سفارت انگلیس بودم رفتم ... ابوالحسن خان نواب شیرازی که پدر بر پدر رعیت ایران هستند و حالا منشی سفارت انگلیس است سر برهنه به طرز فرنگیها سر میز شام خورد. خیلی مایه تعجب شد.
- چهارشنبه ۱۱ به امامزاده اندرمان رفتم. شیخ عبدالرحمن نام خراسانی را آنجا دیدم بسیار مرد فاضل باسوادی بود.
- شنبه ۱۴ تمام روز را مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.
- یکشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. ... عصر فوریه را به جهت معالجه جناب آقا علی حکمی که خیلی بد حال است بردم.
- دوشنبه ۱۶ سفرنامه ایلچی اسپانیول که در زمان شاه عباس اول به

ایران آمده بود در حضور همایون می خواندم.<sup>۱</sup> خیلی مورد تمجید و تحسین خاطر همایون شد.

پنجشنبه ۱۹ خلاصه شب را به حضور همایون کتاب زیاد خواندم.

دوشنبه ۲۳ از اینکه نمی توانم کتاب بخوانم دلم نزدیک است بترکد و خیلی دلتنگ ازین چشم درد هستم.

جمعه ۲۷ این روزها عزیزالسلطان خودش اسباب مداخل پیدا کرده است. خودش تماشاخانه اختراع نموده. بلیط تماشاخانه برای مردم می فرستد و هر صندلی پنج تومان مطالبه می کند و می گیرد. افسوس که من زحمت کشیدم کتاب مادام دوپاری برای شاه ترجمه نمودم که متنبه شوند، بدانند انقراض سلطنت به چه خواهد بود. برخلاف نتیجه بخشید. معایب کارهای لوئی پانزدهم قبول شد. مجسمه عزیزالسلطان ساخته شد.

شنبه ۲۸ چون چشم بهتر بود قدری روزنامه خواندم. ... بعد از رفتن شارژدفر من هم خانه سیدجمال الدین رفتم او را ملاقات نموده مراجعت نمودم.

رمضان

دوشنبه ۱ اطاق آبدارخانه نهار میل فرمودند روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۳ من نزدیک بالین شاه نشسته روزنامه ای خوانده از آنجا خانه جناب آقا علی [حکمی] رفتم. پنجاه تومان از شاه گرفته بودم به جهت ایشان، رساندم.

۱. ظاهراً سیلوا دونیگورا.

پنجشنبه ۱۱ بعضی از روزنامه ها بد و سخت از امین السلطان در مسکو نوشته چاپ کردند. دادم ترجمه نمایند که به نظر همایون برسد.

شنبه ۱۳ ناصرالملک روزنامه ترجمه نموده که از ایران بد نوشته بودند. شاه خلق خوبی نداشت.

سه شنبه ۲۳ سر نهار روزنامه عرض شد.

سه شنبه ۳۰ سر نهار بودم روزنامه عرض شد.

#### شوال

شنبه ۲۵ امروز صبح دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۹ امروز دارالترجمه رفتم ... از قرار مسموع در روزنامه های مصور صورت کتک کاری آقابهرام خواجه و آقاباقر سعدالسلطنه را با میرزااحمدخان مترجم به وقیح ترین وجهی کشیده اند.

#### ذی قعدة

یکشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۷ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۱۱ عصر عیادت جناب آقا علی [حکمی] دز آشوب رفتم.

جمعه ۱۶ صبح که خدمت جناب آقا علی [حکمی] کاغذی نوشتم دو سطر در جواب من نوشته بود که خیلی مرا متالم نمود. به نظرم می آید آخر [ین] خط شریف ایشان باشد. خدمت نایب السلطنه به جهت این رسیدم که لقمان الملک طیب را مأمور فرمایند مواظب معالجه

- ایشان باشد.
- سه شنبه ۲۰ شنیدم شب شنبه هفدهم آقا علی حکمی به رحمت خدا رفته است. دیگر شرح ملالت خود را نمی‌توانم بدهم و دیگر محال است این دوره جفت آن بزرگوار پیروراند. خداوند ان شاء الله روانش را شاد بدارد. مسلمان و شیعه حقیقی که در این زمان بود همان بود.
- دوشنبه ۲۶ سیاح سوئدی که با دندانساز این سفر آمده و به اصرار قلۀ دماوند رفته بود مراجعت کرده نقاش بسیار خوبی است. بعضی صورتها از وضع دماوند و قلۀ اش کشیده بود آورد به حضور همایون. خیلی خوب کشیده بود.
- سه شنبه ۲۷ قدری در خرابۀ عمارتی که چند سال قبل انکشاف شده بود و کاشی زیاد بیرون آورده بودند (لار) گردش کردیم.
- ذی حجه  
شنبه ۱ میرزا فروغی و شیخ مهدی و میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] و جمعی آمدند. شنیدم سیدجمال‌الدین معروف را که به آن عجز از روسیه آوردند حالا به میل انگلیس‌ها حکم به رفتن او شد. او هم حضرت عبدالعظیم رفته منتظر آمدن ایلچی روس است.
- جمعه ۷ سر سفره روزنامه عرض کردم.
- دوشنبه ۱۰ روزنامه موسوم به «قانون» در ضد امین‌السلطان، میرزاملکم‌خان به فارسی چاپ کرده یک نسخه برای من فرستاده بود. حقیقت در سخت‌نویسی ید بیضا

- کرده. چهار نمره بعد هم شنیدم آوردند اما من ندیدم. نزد امین‌الدوله است خواهم دید.
- سه شنبه ۱۱ دیشب ساعت هشت حاجی محمد رحیم‌خان پسر مرحوم حاجی محمد کریم‌خان معروف به آقازاده فوت شدند و نمی‌دانم حالت تألم خود را چه بنویسم. این شخص بسیار مرد بزرگی بود و دوست حقیقی من بود. خدا رحمت کند او را.
- یکشنبه ۱۶ تمام روز حسن آباد مشغول ترجمۀ «توردومند» بودم.
- سه شنبه ۱۸ به مناسبت عید غدیر تمثال مبارک حضرت امیر علیه‌السلام را به گردن انداخته بودند. این تمثال را بعد از فتح هرات خودشان اختراع فرموده‌اند. در این مواقع مقدسه استعمال می‌فرمایند.
- جمعه ۲۱ سر ناهار روزنامه خواندم ... دندانساز احمق این شخص سوئدی را که در لار همراه آورده بود باز اینجا هم آورده و کسی نیست بپرسد این مردکۀ روزنامه‌نویس اجنبی را در این سفر و تفرج و گردش همایونی چرا همراه آوردی.
- دوشنبه ۲۴ از قراری که شنیدم میرزانصرالله‌خان مصباح‌الملک<sup>۱</sup> منشی وزارت خارجه که کارهای سفارت روس محول به اوست دو پسر<sup>۲</sup> خود را بدون اجازه شاه به جهت تحصیل پطرزبورغ فرستاده. این خبر را شاه شنیدند متغیر شدند او را احضار به اردو نموده تنبیه نمایند.

۱. مشیرالدوله بعد.

۲. یعنی حسن مشیرالدوله و حسین مؤتمن‌الملک

پنجشنبه ۲۷

به ناهار مشغول شدند ... روزنامه عرض شد.

جمعه ۲۸

مصباح‌الملک را که به جهت مؤاخذة آورده بودند جبهه ترمه دوره زنجیره‌ای به او خلعت دادند. مراجعت به شهر نمود.

۱۳۰۸

محرم

چهارشنبه ۴

روزنامه دولتی که پریروز از شهر آوردند آرتیکلی از کرمانشاهان نوشته بودند که مسوده آن آرتیکل به خط حسام‌الملک حاکم کرمانشاهان بود و او فرستاده بود ... از برای من سوءظنی حاصل شد که مبادا انتشار این آرتیکل منافی پلتیک دولت و مغایر خاطر مبارک باشد. به ادیب‌الملک نوشتم که این آرتیکل را بندگان همایون ملاحظه فرمایند. اگر صحیح است منتشر شود والا فلا. بعد از یک ساعت دیدم خود ادیب‌الملک وارد شد. روزنامه پاره شده در دست و ابلاغ امر همایون را نمود که این خبر صحت ندارد، چرا نوشته‌اید و روزنامه تقسیم نشود. فی‌الفور به میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] کاغذی نوشتم. فوری فراش را سواره شهر فرستادم. بعد از ناهار که بیدار شدم دیدم دستخطی در کمال تعیر از طرف بندگان همایون به من رسید که چرا باید چنین خبری که هیچ اصل ندارد در روزنامه نوشته شود. عریضه‌ای عرض کردم که روزنامه تقسیم نمی‌شود مگر ورق اول که به نظر مبارک می‌رسد

سه چهار روز منتظر جواب می‌شوند آن وقت منتشر می‌سازند. عصر که احتساب‌الملک آمد می‌گفت در حاشیه عریضه تو شاه دستخط مفصلی نوشتند به جهت امین‌السلطان فرستادند. رحیم فراش را شهر فرستادم که از میرزاعلی محمدخان سند این خبر را بگیرد بیاورد.

جمعه ۶

دیدم فوری آمده و میرزاعلی محمدخان سندی که به خط حسام‌الملک بود فرستاده بود. من هم عریضه مفصلی به شاه عرض کردم و سند را در جوف فرستادم.

دوشنبه ۲۳

شیخ‌الرئیس را به حکم دولت محبوس نموده‌اند. ... سر ناهار شاه بودم روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۴

ظاهراً یک سیاح روسی که از مشهد عبور کرده بود سفرنامه خودش را طبع کرده بود از قول قنسول انگلیس که در مشهد است در باب وضع خراسان چیزی نوشته بود که عمماً قریب خراسان به تصرف روس‌ها خواهد آمد. میرزاعلی محمدخان وزیر مختار ایران در پترزبورگ آن کتابچه را به حضور شاه فرستاده بود. ... شاه قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۲۵

دو ساعت و نیم در خدمت شاه کتاب خواندم.

یکشنبه ۲۹

چند روز قبل بعضی از روزنامه‌های روسی به من داده بودند بدهم ترجمه کنند. دادم به میرزااحمدخان ترجمه کند. امروز آورد. در این روزنامه اثبات قدرت انگلیس‌ها را در ایران و متابعت امین‌السلطان را با

انگلیس‌ها و صدمه به دوستان روس عموماً و خصوصاً به رکن‌الدوله و امین‌الدوله را نوشته بودند. میرزا احمدخان از من خواهش کرد که می‌خواهد درین مورد اظهار نظر خصوصیتی با امین‌السلطان بکنم. قبل از اینکه این ترجمه به نظر شاه برسد به امین‌السلطان نشان بدهم. گفتم چه عیب دارد. او رفت منزل امین‌السلطان ... بعد از دو ساعت که اصل روزنامه و ترجمه را به حضور آورد و به دست خودش تقدیم حضور مبارک نمود من عرض کردم همان روزنامه‌هایی است که پریروز داده بودید ترجمه کنم. کتابچه را که دیدم معلوم شد میرزا احمدخان در حضور وزیراعظم که برده بود عوض کرده، این کتابچه صبح نبود.

صفر

سه‌شنبه ۱۵ بعد سر ناهار خدمت شاه رسیدم تا پنج به غروب مانده کتاب خواندم.  
 جمعه ۱۸ سر ناهار حکیم طلوزان روزنامه خواند من ترجمه کردم.  
 یکشنبه ۲۰ بعد از تعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم رفتم ... سیدجمال‌الدین را دیدم که از آنجا می‌گذشت. مرا که دید وارد شد. قریب نیم ساعت صحبت کردیم.  
 سه‌شنبه ۲۹ بندگان همایون درس می‌خوانند. حکیم طلوزان هم بود. در ضمن مطالعه اسمی کللی (?) که از اشخاص تاریخی است در دوهزار و پانصد سال قبل در شهر روم

بسیار بوده است به مناسبتی در کتاب بود. طلوزان نمی‌دانست. وقتی که من بیان کردم خیلی اسباب تعجب و التفات شاه شد.

ربیع‌الاول

یکشنبه ۴ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
 پنجشنبه ۸ دارالترجمه رفتم بعد حضور شاه رسیدم ... بعد از ظهر به اتفاق امیرزاده جلال‌الدین میرزا و مجدالدین میرزا و سلطان ابراهیم میرزا و میرزا فروغی و عارف‌خان اسماعیل آباد رفتم.  
 جمعه ۹ در سر شام کتاب تاریخ لویی چهاردهم را می‌خواندم و ترجمه می‌کردم.  
 شنبه ۱۰ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.  
 دوشنبه ۱۲ امروز شاه حضرت عبدالعظیم تشریف بردند ... تا تشریف آوردن شاه خانه سیدجمال‌الدین رفتم. جمعی از سادات من جمله نقیب‌السادات را آنجا دیدم.  
 پنجشنبه ۱۵ امروز جزوه‌های «نامه دانشوران» را که یک سال بود نبرده بودم با حاجی میرزا ابوالفضل حضور بردم. شاه به حاجی زیاد اظهار مرحمت فرمودند. خلعت هم التفات فرمودند.  
 شنبه ۱۷ صبح خانه جلال‌الدین میرزا رفتم.  
 یکشنبه ۱۸ شاه امروز مدرسه دارالفنون تشریف بردند.  
 سه‌شنبه ۲۰ دارالترجمه رفتم.  
 چهارشنبه ۲۱ خانه عبدالباقی مهمان بودم رفتم ... بازی «سرهنگ

- مجبوری» بیرون آوردند.
- شنبه ۲۴ پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه مشرف شدم.
- چهارشنبه ۲۸ من هم خانه بارون نرمان به جهت تقسیم کتاب سفرنامه همایونی و تصحیح اسامی فرنگیها رفتم.
- پنجشنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- ربیع الثانی**
- جمعه ۱ صبح به اتفاق جلال‌الدین میرزا و مجدالدین میرزا که خبر کرده بودم بیایند حضور شاه ببرم دربخانه رفتیم ... به آنها اظهار التفات شد.
- شنبه ۲ سر شام روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۳ شب به حضور همایون مشرف شدم. کتاب تاریخ لوئی چهاردهم را شاه درس می‌خوانند. من چون اوقاتی که در فرنگ بودم درس می‌خواندم مخصوصاً تاریخ فرانسه را خیلی بدقت خوانده بودم در مدرسه از شاگردان نمره اول بودم. این است که مطالب تاریخی در نظرم هست. در بیان این فقره ماهر هستم. محل تعجب بندگان همایون شد اظهار مرحمت فرمودند.
- چهارشنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم.
- پنجشنبه ۷ بعد از دارالترجمه شرفیاب حضور همایون شدم.
- جمعه ۸ صبح دیدن میرزافروغی که چند روز بود ناخوش بود و من عیادت نکرده بودم از من رنجیده بود رفتم.
- یکشنبه ۱۰ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور همایون

- مشرف شدم. ... امروز در سر ناهار طلوزان روزنامه می‌خواند لغتی گفتم که به فارسی یعنی دزد پول. شاه فرمود این لغت به من نسبت دارد که عاشق پولم. من عرض کردم چرا محض خوشامد دنی‌زاده‌ها این اقترا را به خودتان می‌بندید. حقیرترین چیزها نزد شما پول است.
- چهارشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
- پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
- شنبه ۱۶ امروز دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه‌شنبه ۱۹ دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب شدم.
- چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.
- شنبه ۳۰ امروز اول دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمادی‌الاولی**
- سه‌شنبه ۳ در کالسکه دیوانی به اتفاق احتساب‌الملک و میرزافروغی نشسته سرخه حصار ناهار صرف نمودیم.
- پنجشنبه ۵ سر ناهار بودم فرمودند بعد از ناهار منزل نروم کتاب بخوانم ... معلوم شد در حضور همایون کتابچه والی‌خان پسر سهراب‌خان که در شرح هرزگی خودش تألیف کرده می‌خوانند. این والی‌خان پسر سهراب گرجی است ... خلاصه باز مجدداً احضار شدم، قدری کتاب خوانده منزل آمدم.
- دوشنبه ۹ بعد شرفیاب شدم قدری کتاب خواندم.
- چهارشنبه ۱۱ تمام روز را با میرزافروغی به صحبت و کتاب مشغول

- بودم.
- جمعه ۱۳ صبح با میرزافروغی کالسکه دولتی نشسته مستقیماً شهر آمدم.
- شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.
- سه‌شنبه ۱۷ دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.
- چهارشنبه ۱۸ من قرار دادم چهارشنبه‌ها مجلس علمی در خانه خود منعقد نمایم برای بعضی تحقیقات تاریخی.
- میرزافروغی و شمس‌العلماء و مسیو ریشارد و میرزاعلی خان بودند.
- پنجشنبه ۲۶ از وقایع تازه که برای دولت ننگ است صدمه‌ای است که به سیدجمال‌الدین وارد آوردند. چون بعضی کاغذها به علما و طلاب مدارس نوشته‌اند از معایب دادن امتیازات به فرنگیها. کنت و نایب‌السلطنه، بعضی می‌گویند نایب‌السلطنه از این کاغذها به دست آورده به شاه داده و به گردن سیدجمال‌الدین گذاشته‌اند. حکم شد که پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند به طرف عراق عرب. مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم درین مورد خواسته خدمتی بکند سید را زده اسبابش را غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواسته بودند شورش نمایند. در هر صورت او را بردند. ...
- جمعه ۲۷ شب را میرزافروغی پیش من بود.

## جمادی‌الثانیه

- جمعه ۵ شنیدم کیف کاغذ سیدجمال‌الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند چند کاغذ به خط امین‌الدوله بوده است. اما چون امین‌الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی‌نویسد وحشت نداشت. شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشته بودم. به این جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم.
- شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۹ من هم مجلس علمی که هفته‌ای یک‌مرتبه در خانه خودم ترتیب می‌دهم ترتیب داده با مسیو ریشارد و میرزافروغی و شیخ مهدی و میرزاعلی خان و عارف خان تا عصر مشغول کار بودیم.
- سه‌شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۷ عصر عرب صاحب می‌گفت وقتی که سیدجمال‌الدین را گرفته بودند می‌بردند مختارخان گفته بود این است سزای دوستان روس.
- پنجشنبه ۱۸ کتاب سفرنامه سیم فرنگ شاه را که تازه از طبع خارج شده بود با جلد بسیار ممتازی که نموده بودم به جهت ایشان بردم. ... شرفیاب شدم قدری کتاب خواندم.
- یکشنبه ۲۱ تا عصر مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.
- پنجشنبه ۲۵ فرمودند نجم‌الملک را از شهر خواستم بیاید منزل تو منزل کند. شب که بالا می‌آیی همراه بیاور که مسئله نجومی در یکی از روزنامه‌ها نوشته‌اند چون مطالب علمی دارد او ترجمه کند. ... شب نجم‌الملک را همراه

خودم بالا بردم. یک فصلی که راجع به ستاره مریخ بود و ترجمه او خیلی سهل بود قریب دو ساعت مطالعه کرد و آخر هم نفهمید و نتوانست عرض کند. بندگان همایون از این فقره بسیار تعجب فرمودند. چنین تصویری فرمایند هرکس ادعای دانستن چهار کلمه فرانسه می‌کند همه چیز می‌داند.

شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سر ناهار شاه حاضر شدم.

یکشنبه ۲۸ بعضی تعلیقه راجع به حکام ولایات به جهت تقسیم کتاب بود به مهر رساندم.

دوشنبه ۲۹ اجزای مجلس علمی را خبر کردم که تاریخ اشکانیان را تمام نمائیم ... آخر فصل راجع به مسکوکات را تمام نمودیم.

سه‌شنبه ۳۰ دارالترجمه رفتم. کتابهای شاه را حاضر کرده بودند حضور بردم. پست فطرتی از این عملة خلوت دیده شد در دزدی کتاب و چپو که به نوشتن نمی‌آید. اما کلیة کتابها مطبوع خاطر مبارک واقع شد.

#### رجب

چهارشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا شرفیاب حضور همایون شدم.

یکشنبه ۵ میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] و میرزا فروغی را مستوفی درجه دوم نمودم. به علاوه برای میرزا علی محمدخان نشان و حمایل درجه دوم سرتیپی

گرفتم.

یکشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۱۳ میل کردم خانه بمانم قدری کار کنم. مشغول تاریخ اشکانیان شدم.

سه‌شنبه ۱۴ با عارف خان مشغول صحبت بودم.

چهارشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۰ شنیدم فتح‌الله خان شیبانی کاشی رفته بوده است بازار همان جا سکنه کرده بوده و مرده است. خیلی وحشت کردم.

سه‌شنبه ۲۱ شاه پریشب متکراً تماشاخانه رفته بودند. این کار محض خاطر عزیزالسلطان است.

پنجشنبه ۲۳ از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم «قانون» که از لندن

برای من آورده بودند دیروز به جهت شاه فرستاده بودم بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه

به چه واسطه به تو رسیده. عرض کردم اوانس خان

مترجم به توسط برادر خود برای من فرستاده. قدری

معاندین امین‌الدوله فرصت به دست آوردند به او

تاخت بردند که برای او ممکن است که نگذارد پست

این روزنامه را بیاورد. من عرض کردم پست وجهاً

من‌الوجه مسئول این فقره نیست. دولت روس با آن

قدرت و قوت نظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که

روزنامه‌های نهیلیس را به روسیه وارد نکنند. جز

قوام‌الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و

تاز غریبی به امین‌الدوله می‌کردند. در هر حال مأمور



شدیم برویم بنشینیم یک آرتیکل در روزنامه رسمی و یکی در روزنامه اطلاع در مذمت میرزاملکم خان بنویسیم. حضرات که قابل نوشتن نبودند، مصباح‌الملک را به کمک خواستند. او هم عجز آورد. بعد گفتم حالا برویم خانه تا عصر خواهیم نوشت. خانه آدم هر دو مسوده را نوشتم. بعد به میرزافروغی دادم پاکنویس کرد.

جمعه ۲۴ خدمت شاه رسیدم فرمودند مسوده‌ها را چه کردی حاضرست؟ فرمودند با حضور وزرا باید خوانده شود. امین‌السلطان را ببین و بگو اجزای دیروز را به جهت فردا خیر کند. ...

شنبه ۲۵ حضرات را احضار فرمودند. هر دو آرتیکل را خواندند خیلی پسند فرمودند بعضی جرح و تعدیلها شد.  
یکشنبه ۲۶ صبح با میرزافروغی کالسکه دیوانی نشسته اول دیدنی از میرزا احمدخان رئیس نموده ... حرکت کردیم.  
سه شنبه ۲۸ قدری شاه درس خواندند.

### شعبان

پنجشنبه ۱ امروز شاه آهسته به فرانسه به من فرمودند پدر ملک‌خان را درآوردم. دیگر ندانستم چه است. ... شب منزل با میرزافروغی و منوچهر میرزا مشغول صحبت بودم.

جمعه ۲ قدری چیز نوشتم.  
شنبه ۳ امروز از جاجرود به کالسکه دیوانی با منوچهر میرزا و

سه شنبه ۶ آقامیرزافروغی نشسته شهر آمدم.  
پنجشنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.  
بعد از نهار مترجمین را حضور همایون بردم.

## مجلد یازدهم: ۱۳۰۸-۱۳۰۹

شنبه ۱۰ سردر آلاچی که حالا دارالترجمه است آمدم.  
سه شنبه ۱۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. ... بعد به حضور همایون رسیدم.  
پنجشنبه ۱۵ از آنجا دارالترجمه و خدمت شاه رسیدم.  
شنبه ۱۷ صبح سردر یعنی دارالترجمه رفتم. خدمت شاه رسیدم.

### رمضان

شنبه ۲ صبح پیاده دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم... سر شام شاه بودم امین الدوله چند کیسه که روزنامهجات و نوشتجات فرنگ برای مردم می آوردند خدمت شاه فرستاده بود. معلوم می شود ازین به بعد

www.tabarestan.info  
تبرستان

نوشتجات پستخانه را حضور شاه می‌آورند بعد به مردم می‌رسانند.

جمعه ۸ من خانه ماندم تاریخ اشکانیان نوشتم.

سه شنبه ۱۲ عبدالباقی گفت سیدولی را امروز گرفتند. چون خیلی با میرزافروغی دوست بود مبادا فروغی را هم گرفته باشند. من ازین حرف تعجب نمودم که سیدولی را گرفتن چه دخل به میرزافروغی دارد. سوءظنی برایم پیدا شد. چونکه این سیدولی هیچ محسناتی جز معایب ندارد و مکرر به فروغی گفته بودم ترک دوستی با این مرد را بکنند و حرف مرا نمی‌شنید. خودش را مرشد و سیدولی را مرید خودش قرار داده بود. احتمال دادم شاید در این گرفتاری سیدولی و نمی‌دانم جهت چه است برای فروغی هم حادثه رو دهد. تقی آبدار را به عجله خانه میرزافروغی فرستادم... تقی آبدار مراجعت نموده پیغام فرستاده بود که وقتی من رفتم خانه میرزافروغی عبدالله خان والی نوکر نایب السلطنه و میرزا ابوتراب خان مستشار اداره پلیس وارد خانه میرزافروغی شدند تمام نوشتجات او را جمع نموده بردند. خود میرزافروغی خانه نبود مهمان بود. معلوم است برای من چه حالت دست می‌دهد و چه شبی خواهد گذشت.

چهارشنبه ۱۳ افواهاً تفصیل این مقدمه را شنیدم که چندی قبل نوشتجات تهدیدآمیزی از ولایات برای شاه آورده و بعضی کاغذها هم در عمارت سلطنتی خود شاه پیدا

کردند ... امین السلطان به واسطه عداوت کاملی که با میرزاملکم خان و مرده‌های او دارد به شاه عرض می‌کند این کار دوستان ملکم است ... در هر صورت این غرض امین السلطان مؤثر شده شاه فرموده بودند به کسی که می‌توان نسبت یگانگی با ملکم داد در طهران کیست. امین السلطان عرض کرده بود میرزاملکم علی خان [فریدالملک] منشی سابق او است که حالا در طهران است. فی الفور بدون غور و تحقیق می‌روند خانه میرزاملکم علی خان. خودش را با نوشتجاتش می‌برند خانه نایب السلطنه. خودش را حبس می‌کنند. نوشتجاتش را که می‌بینند مسوده آرتیکلی که به جهت روزنامه «قانون» نوشته بودند و آنچه که حالا می‌گویند قذح قانون بود نه مدح. در هر حال این مسوده از نوشتجات او بیرون می‌آید. نایب السلطنه از آنجا که جزئی را کلی می‌کند که خیالات شاه را به جهت دیگر مشغول کند که مسئله گرانی ماکولات از بین برود، اهمیتی به این آرتیکل می‌دهد. جويا می‌شوند کی این را نوشته. میرزاملکم علی خان می‌گوید سیدولی نوشته. می‌روند سیدولی را می‌گیرند. آن احمق اول انکار می‌کند. بعد از تهدیدات اقرار می‌کند به خط من است. اما میرزافروغی تقریر نموده و من تحریر کردم. حضرت والا باکم التفاتی که با من دارد چنین فرصتی را از دست نمی‌دهد. دیشب فرستاده بود نوشتجات او را بردند.

خود میرزا فروغی مخفی شده امروز هر کجا فرستادم او را پیدا نکردم. بیشتر این پنهان شدن او مرا به وحشت انداخته. اگرچه میرزا ابوتراب خان پیغام داده بود که در نوشتجات او چیزی نبود که سبب خیانت او باشد. اما معلوم است حالت من چه باید باشد.

پنجشنبه ۱۴

هیچ در فقره میرزا فروغی فرمایشی تفرمودند. از دربخانه میرزا ابوتراب خان رفتم از او بعضی تحقیقات نمودم بی‌گناهی میرزا فروغی معلوم شد. در میان نوشتجات او چیزی نبوده است. من جمله شعری از منجیک ترمذی که شاعر معروف و ملک الشعرای سلطان محمود و از فصحای عجم است در میان نوشتجات او بوده است که مطلعش این است: «بسا طیب که مایه نداشت رنج فزود». این کاغذ را حضرت والا برداشته و فرموده بودند از همین می‌شود مطلب فهمید. منجیک ترمذی را ملیجک برندی خوانده‌اند و او را سندی کرده‌اند که اسم ملیجک اینجا ذکر شده ... کاغذی خدمت نایب‌السلطنه نوشتم که بفرمائید فروغی را پیدا کنند و شفاهاً استنطاق کنید. ... نایب‌السلطنه گردن من انداخت که تو برو خانه‌اش شاید خانه خودش مخفی شده. او را بیاور و اطمینان بده که بر سر شاه با او کاری ندارم. همین قدر با سیدولی روبه‌رو بشود که این آرتیکل را او نوشته، دیگر حرفی ندارم. ... آنچه مشهودست چندی بوده است که خانه میرزا فروغی اجماعی از بابی‌ها بوده است. اینکه فرار

کرده از ترس نوشتجاتش نبوده بلکه به واسطه این اجماع منزلش بوده. خدا می‌داند حالا هر نوع تهمت هست چون مخفی شده به او می‌بندند. تا بعد چه شود. امروز هم از فروغی خبری نشد.

جمعه ۱۵

شنبه ۱۶

پنهان شدن فروغی مرا خیلی پریشان می‌دارد. ... بندگان همایون بعد از مرحمت و دلجوئی زیاد فرمودند تو را به جهت اعلان «لاتری» که چاپ کردند خواستم که این اعلان یقین از دستورالعملهای ملک‌خان است که سیدحسین مترجم چاپ کرده. یا مسوده خود میرزا ملک‌خان است یا دوستان او در طهران هستند دادند. چون ما «لاتری» که او خیال داشت در طهران بسازد باطل کردیم این اعلان را منتشر نموده که ثابت کند بازی «لاتری» در ایران معمول بوده است. تمام اوراق را جمع کنید و سیدحسین را گرفته تسلیم نایب‌السلطنه نمائید. لکن می‌شود قسم خورد که ازین اعلان نه اثبات حقوق ملک می‌شد و نه او خیر داشت. کنت علیه ما علیه این خیالات را قوت داد و این هنگامه را به پا کرد ... سیدحسین را گرفته تسلیم نمودم. شبی بر من گذشت که به نوشتن نمی‌آید.

یکشنبه ۱۷

سه‌شنبه ۱۹

من عصری خانه حکیم طلوزان رفتم. اظهار داشت امروز وقت ظهر میرزا فروغی عمامه به سر گذاشته با این لباس پناه به طویل‌الامین‌السلطان برده. بعد از هشت روز که زندگی بر من حرام کرد امروز پیدا شده ...

پنجشنبه ۲۱

شنیدم امین‌السلطان میرزا فروغی را از طویله به خانه

خودشان آورده منزل داده نهایت مرحمت را فرمودند. منتظرست چشمشان خوب بشود حضور همایون بروند بی تقصیری او را به عرض برسانند.

جمعه ۲۲ اخباری که در شهر شایع است بیشتر خبر عزل و طرد من است.

شنبه ۲۳ باز شهرت عزل من زیاد است. از فرنگی و ایرانی، زن و مرد این اخبار موحد را به جهت من خیر می آورند. ... حالا گل [پسر خانم کاشی روضه خوان] که میرزا نصرالله خان نام داشت و منشی سفارت اطریش بود، آقابالاخان معین نظام او را هیجدهم رمضان گرفت و الحق از قراری که می‌گیرند تمام این شرارتها و کاغذپرائیها از او بوده. اسباب چایی در خانه او پیدا کردند که روزنامه «قانون» را دوباره این چاپ می‌کرده و منتشر می‌کرده. و به همین جهت به معین نظام امیر تومانی دادند.

دوشنبه ۲۵ صبح خلعت همایون را زیب پیکر نموده دارالترجمه رفتم. ... بیشتر در میان فرنگیها شهرت عزل من اسباب تألم خاطر شده. از دو سه سفارت اظهار دوستی و اعانت و کمک نموده بودند رد کردم.

سه‌شنبه ۲۶ من صبح خانه مشیرالدوله رفتم از آنجا دارالترجمه. میرزا علی خان مترجم پدر سوخته در دارالترجمه بود. می‌گفت مناصب شما را به صنیع الدوله پسر مخبرالدوله دادند.

جمعه ۲۹ من تمام روز را خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ

اشکانیان بودم.

## شوال

دوشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. سر ناهار شاه بودم.

جمعه ۱۳ من تمام روز را عشرت آباد ماندم تاریخ اشکانیان را نوشتم.

یکشنبه ۱۵ من هم منزل ماندم چیز نوشتم. آنچه معلوم شده نوشتجاتی که از فرنگ برای مردم می‌آورند یا از اینجا به فرنگ می‌برند پستخانه باز می‌کند، باز سر او را بسته به صاحبانش می‌رسانند.

چهارشنبه ۱۸ مشغول نوشتن تاریخ شدم.

پنجشنبه ۱۹ شنیدم شاه سیدولی و آن سید حسین مترجم هندی را با میرزا فروغی عفو فرموده و مرخص کردند.

یکشنبه ۲۲ امروز صبح دارالترجمه و از آنجا خدمت شاه رفتم.

سه‌شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۶ مثل همه روزه دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه مشرف شده.

ذی‌قعدة

دوشنبه ۱ من هم مشغول جمع‌آوری کتاب و اسباب بیلاقی خود بودم.

سه‌شنبه ۲ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور همایون مشرف شدم.

- چهارشنبه ۳ تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان که طلسمی شده و تمامی نخواهد داشت شدم.
- جمعه ۵ میرزافروغی را امین‌السلطان از طرف شاه به من سپردند که مجدداً سرکار خودش باشد.
- یکشنبه ۷ امروز صبح گفتند بندگان همایون به طرف توچال می‌روند. من هم مشغول نوشتن تاریخ شدم.
- شنبه ۱۳ میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] را دو روز بود برای حساب دارالطباعه خواسته بودم مجال نمی‌شد امروز حساب او را دیدم.
- یکشنبه ۱۴ امروز شاه توچال تشریف بردند من تمام روز مشغول نوشتن بودم.
- دوشنبه ۱۵ شب با میرزافروغی بیرون بودم.
- دوشنبه ۲۲ دیدم بندگان همایون جلوس فرموده یک نفر نقاش انگلیسی با رنگ روغن مشغول کشیدن تمثال مبارک است. در ظرف نیم ساعت تمثال مبارک را در کمال خوبی ساخت.
- یکشنبه ۲۸ به جهت بعضی کارها به شهر رفتم. میرزاعلی محمدخان و میرزافروغی و شمس‌العلماء و [عارف] افندی بودند.
- سه‌شنبه ۳۰ چون دیروز به جهت میرزافروغی امین‌السلطان از شاه خلعت گرفته بود به تشکر منزل امین‌السلطان رفتم.
- ذی‌الحجه  
شنبه ۴ شب مشغول ترجمه کتاب حاجی‌بابا شدم.

سه‌شنبه ۲۱ به‌واسطه راه داشتن میرزایوسف خان مستشارالدوله با میرزاملکم خان مواجیش را قطع نموده لقبش را به میرزاجوادخان دادند مأمور آذربایجان کردند. خود میرزایوسف خان را زنجیر نموده به قزوین بردند. امین‌الدوله با کمال خصوصیتی که با میرزایوسف خان داشت ممکن بود کاغذ او را که پست آورده بود نگذارد به نظر شاه برسد این پیرمرد را آخر عمر به زنجیر و حبس گرفتار کند.

۱۳۰۹

محرم

شنبه ۳

صبح زود فراش امین‌السلطان آمد عقب من. رفتم. معلوم شد تفصیل دختر [انگلیسی] را می‌خواهند در روزنامه بنویسند نمی‌توانند. مرا به جهت این کار خواسته بودند. مدتی با دبیرالملک مشغول نوشتن و خواندن شدیم. ... یوسف را به تعجیل شهر عقب میرزافروغی فرستادم.

یکشنبه ۴ میرزافروغی هم که از شهر خواسته بودم آمد.

دوشنبه ۵ من تمام روز را با میرزافروغی مشغول نوشتن آرتیکل دخترک ایوک بیک انگلیسی بود. شب با فروغی تنها بودم.

سه‌شنبه ۶ کتابچه‌ای در باب دختر انگلیسی نوشته بودم به نظر همایون رساندم.

پنجشنبه ۸ صبح میرزافروغی به طرف شهر رفت.

- یکشنبه ۱۱ شب مشغول ترجمه حاجی بابا شدم.
- دوشنبه ۱۲ شب هم مشغول ترجمه حاجی بابا شدم.
- چهارشنبه ۱۴ همه روز مشغول مطالعه کتاب شاهنامه و غیره بودم.
- یکشنبه ۲۵ شب مشغول خواندن کتاب و روزنامه بودم.
- صفر  
شنبه ۱ سر ناهار کتاب تازه‌ای از پاریس آورده بودند شرحی از زندهای ایران و نسوان اسلام نوشته بودند و تعریف کرده بودند که زندهای ایرانی به خلاف آنچه معروف فرنگ است بسیار فاضله و عالم هستند. شاهد کتاب «خیرات حسان» را آورده بودند. شاه فرمودند این کتاب را چه وقت نوشتی، عرض کردم سه جلدست در سه سال به حضور آوردم. تعجب کردند که ندیدم. مجدداً خواستم برای شاه جلد کنند بیاورند.
- چهارشنبه ۵ از آنجا منزل امین‌السلطان رفتم. قدری از کتاب حاجی بابا را که ترجمه کرده بودم به ایشان دادم.
- چهارشنبه ۱۹ بندگان همایون به بهانه اینکه روزنامه بخوانم دو دور سلطنت آباد را با من خلوت کردند. هرکه می آمد دور می کردند. اما هرکس نزدیک می آمد می فرمودند روزنامه بخوان که کسی نفهمد حرف می زنند. ... غروب میرزا نظام شاعر اینجا آمد.
- دوشنبه ۲۴ بعد عیادت حاجی میرزا ابوالفضل رفتم.

- ربیع الاول  
پنجشنبه ۱۱ عصر عارف خان را که از شهر خواسته بودم آمد.
- سه شنبه ۱۶ صبح خانه معاون‌الملک رفتم از آنجا دارالترجمه.
- چهارشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.
- یکشنبه ۲۱ عصر عرب صاحب دیدن آمد.
- دوشنبه ۲۹ من تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم ... شاه خیالاً نقشه کوهی کشیده بود مخروطی شکل که قلّه کوه به آسمان می رسید. می فرمودند در این کوه دیواری خواهم ساخت. فرنگیها که به تماشای این کوه می آیند از یک دروازه وارد این کوه می کنم و سالی بیست کرور از آنها مداخل که کردم آن وقت هریک از آنها بالای کوه که می روند جهت سختی کوه پرت می شوند می میرند. به مرور دهور به این تدبیر هم پول فرنگیها را با این وضع می گیرم. هم معتبرین آنها که به تماشا می آیند پرت می شوند می میرند از شر آنها آسوده خواهم شد.
- سه شنبه ۳۰ کتابچه‌ای به زبان ارمنی در مدح امیرنظام، چاپچی دارالفنون چاپ زده بود. چون مهر نداشت چاپچی را آوردند چوب زیادی زد.
- ربیع الثانی  
چهارشنبه ۱ امروز امیرنظام صبح دیدن آمد ... امیرنظام کلیه از پیشکاری آذربایجان استعفا کرده است.
- شنبه ۴ صبح پیاده منزل دکتر فوریه رفتم از آنجا دارالترجمه. ...

- مراجعت به خانه نمودم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان شدم.
- دوشنبه ۶ نقشه کردستان که مسیو مورگان فرانسوی کشیده بود به حضور آورد.
- سه‌شنبه ۷ صبح دارالترجمه رفتم شیخ مهدی و حاجی میرزا ابوالفضل را بعد از ناهار به حضور شاه بردم. شیخ مهدی شرح ملای روم را نوشته بود و حاجی میرزا ابوالفضل جزوه‌های مجلس تألیف را می‌بایست به نظر مبارک برساند. از عداوت به شیخ مهدی تقلبی کرده بود. جزوه‌ها را کم آورده بود، باعث ایراد شد.
- چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا دربخانه رفتم.
- شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۹ تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.
- سه‌شنبه ۲۱ صبح خانه دکتر فوریه رفتم از آنجا دارالترجمه.
- چهارشنبه ۲۲ صبح باز باغ مشیرالدوله رفتم از آنجا دارالترجمه.
- شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به دربخانه.
- دوشنبه ۲۷ امروز به واسطه اینکه شاه سوار شدند من تمام روز را منزل ماندم مشغول نوشتن تاریخ بودم.
- جمادی‌الاولی**
- سه‌شنبه ۲۰ صبح حمام رفتم بعد دیدن معین‌الملک رفتم از آنجا دارالترجمه.

- پنجشنبه ۲۲ میرزا ابوالفضل آمد.
- جمعه ۲۳ من قریب سه ساعت روزنامه خواندم.
- شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. شنیدم که دیشب اعلانات به دیوارها چسبانده‌اند که هرگاه تا روز دوشنبه کار تمباکو موقوف نشود جهاد خواهد شد... پاکتی از نایب‌السلطنه رسید صورت اعلانی فرستاده بود که فردا صبح باید دوهزار نسخه بدهید چاپ کنند بلافاصله دستخط شاه رسید مبالغه و تأکید در خصوص چاپ کردن این اعلان (در مورد تنباکو رژی).
- یکشنبه ۲۵ صبح اذان در این برف و گل و سردی هوا لباسی پوشیده دارالترجمه رفتم. میرزا علی محمدخان و اسباب طبع حاضر بود. در این بین شاه احضار فرمود. خدمت شاه رفتم. به فاصله ربع ساعت اعلانات که قدری چاپ شده بود رسید به نظر مبارک رساندم، پسند فرمودند. باقی را هم قریب به ظهر تمام نموده خدمت نایب‌السلطنه فرستادم.
- سه‌شنبه ۲۷ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- جمادی‌الثانیه**
- یکشنبه ۲ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد از آنجا دربخانه رفتم.
- دوشنبه ۳ من هم سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۴ من دارالترجمه رفتم.
- چهارشنبه ۵ امروز صبح دارالترجمه رفتم ... صورت اعلان مذکور را



به من دادند که تا عصر پانصد نسخه چاپ کرده به ایشان بدهم.

جمعه ۷ شیخ مهدی شمس العلماء را خواستند با هزار وعد و وعید نزد علمای مجاهد مثل میرزا حسن آشتیانی و آقا علی اکبر بروجردی و شیخ فضل الله نوری فرستادم. صبح پیاده دارالترجمه رفتم.

شنبه ۸ من تمام روز مشغول نوشتن بودم.

سه شنبه ۱۸ خلاصه دستخطی که دیروز شاه خطاب به تجار تمباکو فروشان نوشته بودند به من حکم فرمودند که در اطلاع بنویسم.

#### رجب

سه شنبه ۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

شنبه ۲۸ صبح منزل دکتر فوریه از آنجا دارالترجمه.

#### شعبان

سه شنبه ۱ صبح پیاده دارالترجمه، از آنجا دربخانه [رفتم].

چهارشنبه ۲ تمام روز را خانه بودم مشغول کتاب نوشتن بودم.

دوشنبه ۷ شاه فرمودند عزیزالسلطان بسیار عاقل و قابل است. متنها درس نمی خواند. طلوزان عرض کرد مردمان بزرگ غالباً بیسواد بودند.

سه شنبه ۸ خلاصه عبدالحسین خان [فخرالملک] که فرنگ رفته بود دو سال قبل مواجیش را قطع نمودند لقبش را به

ابوالحسن خان دادند آن هم با ملکم و سید جمال الدین دست یکی کرده بوده آنچه خواست در روزنامه‌ها نوشت، دیشب با دو زن فرنگی ورود نمود.

شنبه ۱۹ پیاده دارالترجمه رفتم. مترجمین را شاه احضار فرموده بودند. تا چهار به غروب مانده منتظر شدم آنها را به حضور بردم. علی‌الرسم انعامی هم به جهت آنها گرفته شد. خلق همایون چندان تعریفی نداشت.

## مجلد دوازدهم: ۱۳۰۹-۱۳۱۰

### رمضان

- دوشنبه ۶ تا عصر مشغول چیزنویسی بودم.  
پنجشنبه ۹ تا عصر مشغول چیزنویسی بودم به اتمام رسید کتاب  
ژغرافی که مشغول بودم. اگر خیلی به من زحمت داد  
اما به بحمدالله به سلامتی تمام شد.  
سه شنبه ۱۴ عصر میرزافروغی آمد.  
یکشنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه  
رسیدم.

### شوال

- سه شنبه ۱۳ چند روز قبل کاغذی که سیدجمال‌الدین در لندن به  
خط فارسی و زبان عربی خطاب به علمای عراق عرب  
و ایران نوشته آنچه وقاحت و جسارت است نسبت به

شاه نموده آن کاغذ را پسر امین‌الدوله از عربی به فرانسه ترجمه کرده و به شاه داده بودند شاه به من داد که ترجمه کنم. با کمال کراحت خاطر امروز ترجمه کرده به شاه دادم.

جمعه ۲۳ عصر یک آرتیکل مفصلی در تمجید ابنیه امین‌السلطان در عرض راه قم نوشتم.

شنبه ۲۴ همان آرتیکل را به نظر مبارک رساندم به محمدعلی خان پسر حاجی خازن‌الملک دادند بخواند.

این پسر نتوانست درست بخواند. به ابوالحسن خان فخرالملک دادند قرائت نماید. بالنسبه بهتر بود. دیدم زحمتی که در نوشتن این آرتیکل کشیدم خود وزیراعظم که نفهمید حالا در حضور همایون هم به هدر می‌رود. عرض کردم این چنین «آرتیکل» الحال قوه احدی از اهل ایران نیست بنویسد و معین است از حسن تربیت شاهانه است. این حضاری که اینجا هستند هرگاه نفهمند تقصیر من نیست که با وجود مثل مشهور خودم تعریف خودم را بکنم. شاه فرمودند من می‌دانم و می‌فهمم تحریرات ترا و خیلی تمجید دارد.

چهارشنبه ۲۸ صبح قدری که رفتیم در یک قلعه خرابه که از ابنیه عجم‌ها بود پیاده شدم. بعضی تحقیقات تاریخی می‌کردم ... عصر به تماشای کاروانسرای دو دهک رفتم.

پنجشنبه ۲۹ عصر پیاده به تماشای دلیجان که منزل امروز است رفتم. انکشافات تاریخی زیاد نمودم. خانه

ملا محمد جواد کاشی که از علمای این قصبه است رفتم بعضی تحقیقات نمودم. ملای فقیری و آدم خوبی به نظر آمد. منزل آمدم پنج تومان به جهت او فرستادم.

جمعه ۳۰ به قریه نیمه‌ور رسیدم. محض انکشافات تاریخی داخل قریه شدم در خرابه‌ها گردش کردم ... محلات جای باصفای خوش هوایی است ... تحقیقات تاریخی را در کتابچه علی حده خواهم نوشت.

#### ذی القعدة

یکشنبه ۲

عصر به تماشای ابنیه قدیمه محلات به ده پائین رفتم. ابنیه چندان قدیم ندیدم. از قلعه آقاخان از یک در وارد شدم از در دیگر بیرون رفتم. دیوانخانه بسیار عالی داشت که حالا خراب است. از آنجا به مسجد جامع محلات رفتم که حالا خراب است. خیلی قدیمی است. اصلاً معبد بت‌پرستی یونانیان بوده در دوهزار و سیصد سال قبل، لیکن در غلبه اسلام مسجد شده. از وضع محراب و بعضی علائم پیداست که در زمان اسلام ساخته نشده ... بعد به زیارت امامزاده که در جنب کوه واقع شده و دو گنبد دارد از بناهای تازه است و کهنه نیست رفتم.

دوشنبه ۳ من هم به تماشای سد نیمه‌ور رفتم. تفصیل این انکشافات را در روزنامه دولتی اگر ان شاء الله ویا مهلتی داد خواهم نوشت.

سه‌شنبه ۴ مرا احضار فرمودند ... روزنامه عرض کنم. ... دیروز

شنبه ۸ افندی را به خورده فرستادم هنوز نیامده.  
 سکه‌ای بندگان همایون از سر چشمه محلات پیدا کرده بودند از خسرو پرویز بود. دیشب تفصیل او را نوشته بودم تقدیم داشتم. عصر به تماشای مقبره اجداد آقاخان رفتم.  
 سه‌شنبه ۱۱ حسام‌میرزا شمس‌الشعرا پسر ملک‌آزای پسر فتحعلی‌شاه که از شعرای بزرگ بود خصوصاً در بدیهه‌گویی مثل و مانند نداشت، در سلامهای عام قصیده می‌خواند فوت شده. به توسط علاءالدوله مواجهش را به عبدالحسین میرزای برادرش دادند. بسیار خوب. اما عجب این است که لقب شمس‌الشعرائی هم به او دادند. در صورتی که شاعر نیست و مقرر شد در سلام شعر بخواند. متنها این است که دیگری شعر بگوید و او بخواند. منصب و لقب از ده سال پیش میراث شده بود، اما فضل و هنر و دانش میراث نبود. حالا معلوم می‌شود این هم ارث شده.  
 سه‌شنبه ۱۸ ... به آستانه رفتیم ... از زیارت آستانه بعضی انکشافات تاریخی نمودم. خیلی از این انکشافات مشعوفم ... احتساب‌الملک فرستاده بود که شاه فرموده فردا باید به آستانه برویم تحقیقات بکنید. جواب دادم رفتم حالا از آنجا آمدم.  
 یکشنبه ۲۳ مدتی در حضور همایون روزنامه خواندم.  
 دوشنبه ۲۴ بعد از رفتن آنها یادداشت تاریخی آستانه را که مانده بود نوشتم (در بروجرده).

ذی‌الحجه

شنبه ۷ بعد من مدتی تاریخ خورشید کلاه امپراطریس را خواندم.  
 پنجشنبه ۱۲ (گاماساب) شکل گاو و ماهی افسانه هم در کوه پیدا است که در سفرنامه مفصل خود تفصیل او را نوشتم.  
 شنبه ۱۴ شرحی در سر ناهار در روزنامه «تان» نوشته بودند عرض می‌کردم.  
 چهارشنبه ۱۸ صبح منزل فوریه رفتم به اتفاق به تپه نقاره‌چی نزدیک شهر رفتم. این تپه مصنوعی است و در جوفش تابوت سنگی غریب بود. معلوم می‌شود مرده مسلمانان نبود. برای اینکه وضع تابوت به خلاف وضع اسلام است. بعد که پیدا شد مال یکی از سلاطین یونانی بود.  
 جمعه ۲۷ من به رودآور به تپه مصنوعی که عارف‌خان را فرستاده‌ام آنجا مشغول حفريات است نرفتم.

۱۳۱۰

محرم

سه‌شنبه ۱ افندی که در این مدت پول از من گرفته مشغول حفريات است هیچ کار نکرده و همه را مست بوده ... قبر ابومحجن ثقفی را که اینجا به «پیر کمر بسته» معروف است و مجمع درویشان و جای باصفائی است زیارت نمودم. ذوق‌علیشاه نام درویش آنجا دیده شد که سالها معتکف است.

چهارشنبه ۹ (آشتیان) تفصیل امامزاده را پرسیدند وعده کردم که کتابچه بنویسم.  
 دوشنبه ۱۴ عصری به تماشای خرابه‌های آوه که جزو خاک ساوه است رفتم.  
 چهارشنبه ۱۶ (ساوه) میرزااحیدرعلی و عارف‌خان را فرستادم که بعضی خطوط را که در مسجد و غیره بود بخوانند.  
 صفر  
 دوشنبه ۲۷ بعد از نهار مجدداً احضار شدم قریب دو ساعت روزنامه خواندم.

ربیع الاول

شنبه ۲ کتاب سفر اول فرنگ را می‌خواندند. به من فرمودند کی تو سفر اول فرنگ بودی عرض کردم چهل و دو سال است ... صفحه دیگر این کتاب را برگردانید گفت‌وگوی میرزااحسین‌خان صدراعظم را با من در کشتی سلطانیه خواهید خواند.  
 یکشنبه ۲۴ کتاب ترجمه «توردوموند» با عریضه به شاه فرستادم جاجرود و خودم شهر آمدم. جوابی در کمال التفات رسید.

ربیع الثانی

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.  
 یکشنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم.

شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه رفتم.  
 یکشنبه ۱۵ من هم صبح به باغچه رفتم آنجا مشغول چیزنویسی شدم.  
 سه‌شنبه ۱۷ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.  
 دوشنبه ۲۳ امروز شنیدم به جهت طاهر میرزا پسر اسکندر میرزا که کتاب فرانسه از برای شاه ترجمه کرده ماهی صد تومان از موجب شکوه السلطنه در حق او برقرار شد.  
 چهارشنبه ۲۵ میرزاسیدعلی‌خان معروف به حاجی که عرب صاحب حامی اوست کتابی از سیاحت هندوستانش نوشته بود به توسط من به نظر شاه رسیده بود حضورش بردم.<sup>۱</sup>  
 صبح دارالترجمه رفتم.  
 شنبه ۲۸

جمادی‌الاولی

پنجشنبه ۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.  
 یکشنبه ۶ کاغذی به آغامحمدخان خواجه نوشتم شکایت از آنکه شاه چرا به من تألمات روحی می‌دهند. سالی هزار تومان از جیب خودم مخارج دارالترجمه می‌کنم ده سال متحمل این مخارج بلاعوض هستم. البته متجاوز از هزار کتاب و کتابچه در این مدت دادم. باز کتاب می‌دهند به محمدطاهر میرزا که به قدر شاگرد من نمی‌فهمد، ترجمه کند. کاغذ را آغامحمدخان به شاه داده بود. بعضی پیغامات دلجوئی به توسط خود او به

۱. مؤلف کتاب جام‌جم (سفرنامه) است که چاپ شده است.

- من داده بودند.
- دوشنبه ۷ سکه‌ای آغامحمدخان خواجه از خرابه که حالا مشهور به گنج آباد است پیدا کرده. شاه فرمودند که من بخوانم. این اول سکه است در اسلام زده شده. در زمان عبدالملک مروان در دمشق سکه کردند.
- سه‌شنبه ۸ سکه‌ای که داده بودند بخوانم کتابچه مفصلی در شرح او نوشتم به توسط فخرالملک حضور فرستادم.
- جمعه ۱۸ من همین‌طور سر سواری و سر ناهار روزنامه عرض می‌کردم.
- یکشنبه ۲۷ عصر سفارت روس دیدن بودسلف وزیر مختار رفتم. حسن خان پیشخدمت شاه را آنجا دیدم نقشه‌هایی که شاه در این سفر عراق کشیده‌اند برای ایلچی (روس) آورده بود تماشا کند. ظاهراً دیروز که شرفیاب شده بود صحبتی ازین نقشه شده بود استدعای دیدن او را کرده بود. امروز فرستاده شد. ایلچی روس خیلی تمجید می‌کرد. واقعاً هم جای تمجید داشت. برای یک مهندس و نقشه‌کش هنر نیست لیکن برای پادشاهی آن هم سلطان ایران این قبیل کارها هنرست.
- دوشنبه ۲۸ عصر شارژدفر روس و حکیم روسی دیدن آمدند. حکیم روسی بعضی اطلاعات از مذاهب مختلفه ایران و ایلات و غیره می‌خواهد. آمده بود خواهش کند برایش بدهم بنویسند.
- سه‌شنبه ۲۹ امروز حاجی میرزا ابوالفضل و شیخ مهدی و میرزاغیاث را حضور بردم. جزوه‌های «نامه دانشوران» را تقدیم داشتم.

## جمادی الثانی

- شنبه ۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه آمدم.
- یکشنبه ۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شاه به مدرسه دارالفنون تشریف بردند. از عجایب اتفاق اینکه از بعضی شاگردان که علم ژغرافیا خوانده بودند بعضی سؤالات فرموده بودند هیچ جواب نداده بودند. باقی وقت به تماشای ژیمناستیک و شنیدن موزیک و غیره گذشته بود. این چیزهایی که شخص از یک مدرسه متوقع است در این مدرسه گویا به هم نمی‌رسد.
- سه‌شنبه ۷ صبح دارالترجمه آمدم بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۸ صبح از خانه بیرون رفتم تمام روز خانه بودم مشغول چیز نوشتن بودم.
- پنجشنبه ۹ صبح دارالترجمه بعد دربخانه آمدم.
- جمعه ۱۰ من خوابی دیدم به خانه حاجی میرزا حسن مرشد رفتم که تعبیر خواب را از ایشان بپرسم.
- شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه و بعد خدمت شاه رسیدم. ... رساله‌ای در شرح حال نصیری‌ها می‌نویسم. خواستم عقاید این طایفه را از یکی بپرسم. شنیدم که میرزاسیدمحمدعلی ... (یک کلمه ناخوانا) که پارسال از کلاردشت به آن تفصیل وارد طهران کردند و حبس بود امسال هفدهم محرم به توسط نایب‌السلطنه از حبس بیرون آوردند آزادست در کوچه‌ها می‌گردد ... امروز عصر آوردندش. بسیار سید خوشرو و

- خوش منظری است. بعضی تحقیقات مذهبی از او نمودم. مختصر احسانی به او نمودم و رفت.
- سه‌شنبه ۱۴ صبح علی‌الرسم دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.
- چهارشنبه ۱۵ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۱۷ مقبره بی‌بی شهربانو در دامنه کوه مشرف به امین‌آباد است. چهل سال قبل یک‌دفعه با والده آنجا رفته بودم ... مسلماً این قبر شهربانو مادر حضرت سجاد (ع) نیست ... در طاق مدخل حرم کاشیهای مصور قدیم که خیلی امتیاز دارد نصب است و به خط ثلث به این تفصیل نوشته شده: السلطان‌الاعظم والخاقان‌المعظم ابوالمظفر شاه‌طهماسب بهادرخان خلدالله مملکه و سلطانه. قد وقف هذاالباب محمدابن مرحوم حمید فی سنة ستین و تسعمائة. عمل فضل‌ابن ریحان. ایضاً سنگی است در دم‌دالان که وارد صحن می‌شود زیر پا انداخته شده لفظ المرحومه بیگم نساء در او دیده شد که تاریخ آن شهر شوال ۱۰۷۱ است.
- پنجشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
- یکشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه شرفیاب شدم.
- رجب**
- دوشنبه ۴ وزیر علوم و اجزای مدرسه دارالفنون و میرزا کریم‌خان رئیس مدرسه نظامی احضار شده بودند. بندگان

- همایون تأکید و مبالغه در نظم مدرسه و تعلیم آنها می‌فرمود. گمان می‌کنم در روزنامه «طمس» که از بی‌علمی و عدم دانش ایرانیان فصلی نوشته بودند اثر کرده است.
- پنجشنبه ۷ (درباره قلمدان خاصه صدراعظم که به امین‌السلطان داده شد) خلاصه این قلمدان همان قلمدان است که استاد حاجی زرگر به مبلغ هزار تومان برای میرزا آقاخان صدراعظم ساخته بود. بعد از میرزا آقاخان به میرزا احسین‌خان و بعد به میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک داده شد. حالا به امین‌السلطان دادند. هرکسی پنج روزه نوبت اوست. امین‌السلطان قلم [دان] را برداشت محض خصوصیت به ظل‌السلطان داد که او به دست‌خودش به امین‌السلطان ابلاغ دارد. در وقت بلند کردن قلمدان به جهت سنگینی قاب در دستش ماند و خود قلمدان به زمین افتاد. نکته‌سنجان و خرده‌بینان به فال خوش نگرفتند.
- چهارشنبه ۱۳ با میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] منزل صدراعظم رفتم.
- شنبه ۱۶ امین‌الدوله چون خیال دارند «نامه دانشوران» را چاپ کنند عصر با بعضی اجزای دارالطباعة پارک امین‌الدوله رفتم.
- شنبه ۲۳ دیشب عارف‌خان افندی که سالها نزد من بود فوت کرد بسیار متأسف شدم ... مواجب افندی را میان اتباع خود تقسیم نمودم. فرامین آنها را به مهر صدراعظم رساندم.
- یکشنبه ۲۴ دربخانه رفتم فرامین حضرات را به صحنه همایونی

برسانم. از عجایب امور قریب سیصد و پنجاه تومان  
تومانی هفت هزار این فرامین می شد شاه تمام را  
بخشیدند.

چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد حضور شاه رسیدم.

شعبان

یکشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به حضور همایون  
مشرف شدم.

پنجشنبه ۶ بندگان همایون کبکی به دست مبارک شکار فرمودند  
توسط حسن خان باشی پیشخدمت به من التفات کردند.  
من هم بالای کلاهم گذاشتم و به همان حالت عکس  
مرا انداختند.

یکشنبه ۱۶ صبح به دارالترجمه رفتم. از آنجا دریخانه.

پنجشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفته از آنجا به دریخانه.

شنبه ۲۹ صبح به دارالترجمه رفتم. از آنجا به دریخانه. اجزاء  
دارالترجمه را هم به حضور برده بعد از نهار شاه خانه  
آمدم.

### مجلد سیزدهم: ۱۳۱۰-۱۳۱۱

رمضان

سه شنبه ۲ امروز صبح به دارالترجمه رفتم که آنجا را حاضر بکنم،  
چون دیروز فرمایش شده بود که به سلام سر در  
خواهند نشست. لا محاله تمیز و قابل پذیرائی شاه  
باشد.

یکشنبه ۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. از آنجا به  
در خانه.

سه شنبه ۹ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. ... از آنجا  
به در خانه.

چهارشنبه ۱۰ [طلوزان] گفت پریروز ظاهراً یک کتابی تو به  
نظر شاه رساندی من ندانسته گفتم که این کتاب چندان  
قابل مطالعه نیست. از آنجائی که شاه می داند تو خیلی  
زودرنج هستی همچو تصور کرده که از من کدورتی



حاصل کرده‌ای.

پنجشنبه ۱۸ امروز صبح پیاده به اتفاق شمس‌العلماء به دارالترجمه رفته ... روزنامه سفر عراقشان را هم امروز شاه به من مرحمت فرمودند که بدهم چاپ کنند.

شنبه ۲۰ امروز صبح به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفته.

سه‌شنبه ۲۳ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به دربخانه رفتم.

چهارشنبه ۲۴ امروز صبح پیاده به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

شنبه ۲۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

دوشنبه ۲۹ امروز هم صبح به دارالترجمه رفتم و از آنجا به در خانه، مراجعت به خانه شد. میرزا علی اکبرخان کرمانی ناظم‌الاطباء را که توسط کرده بودم جزو اطبای مخصوص نمایند امروز شد و به حضور برده معرفش کردم.

### شوال

سه‌شنبه ۱ امروز صبح به دارالترجمه رفتم ... از دارالترجمه که هیچ‌کس امروز نیامده بود به در خانه رفتم.

پنجشنبه ۱۰ امروز صبح بعد از دارالترجمه به در خانه رفتم. ... عصری که به باغچه می‌رفتم حاج‌سیاح معروف را دیدم. دنبال من افتاد و به باغچه آمد. تفصیلی از اسیری خودش نقل کرد و صدماتی که در قزوین و در مجلس

نایب‌السلطنه به او رسیده بود. مستحق بود یا نبود من نمی‌دانم. دل سنگ از تقریر او آب می‌شد و مع‌هذا دعا به شاه می‌کرد که اگر شاه نبود و رحم شاه هرآینه ما را کشته بودند.

شنبه ۱۲ امروز صبح به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۳ من با میرزافروغی و میرزا حیدر علی به باغچه رفتم و شرح بیرقهای ایران را که وزیر مختار روس خواسته بود نوشتیم و عصری فرستادیم.

دوشنبه ۱۴ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. هیچ‌کس نیامده بود.

سه‌شنبه ۱۵ امروز صبح آدمی فرستاده و میرزافروغی را خواستم و برای این بود که آقا طاهر مدیر روزنامه «اختر» عریضه به صدراعظم نوشته بود و دو فقره امتیاز خواسته بود. یکی انحصار طبع قرآن در ایران و دیگر تا مدت پانزده سال هر کتابی که چاپ شود او چاپ کند. صدراعظم هم عریضه او را به حضور همایون فرستاده بود. دستخط شده بود که در این خصوص با من مشاوره کنند. صدراعظم هم دستخط و عریضه را نزد من فرستاد. از آنجائی که من ملتفت شدم این حقه‌بازی تازه‌ای است یا به تحریک امین‌الدوله یا مشیرالدوله و یا آن سفیر کبیری که حالا ایران در اسلامبول دارد و غرض و مقصودشان ضایع کردن عمل من است این بود که میرزافروغی را خواسته نزد دبیرالملک به رسالت فرستادم که دفع این غائله را بکند.

چهارشنبه ۱۶ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته ... منزل دبیرالملک رفتم. جهتش این بود کاغذی که به او نوشته بودم در مسئله آقاظاهر آن کاغذ را به صدراعظم نشان بدهد و مطلب را به ایشان حالی نماید.

شنبه ۱۹ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

دو سه روز قبل عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده و از بیکاری و تنگی معاش شکایت کرده بودم. دستخط صادر شده بود که باید معاش مرا منظم بکنند و یک حکومتی هم به من التفات بشود که از جانب خود نایی به آنجا مأمور کنم و به همین عبارت مرقوم شده بود که وضع عدل و رعیت‌داری را به حکام دیگر بیاموزم و علی‌العجاله آنچه از مواجب و رسوم و هرچه دخل در سال دارم بی‌کم و زیاد فردی نوشته و به حضور فرستم. من هم فردی نوشته دخل سالیانه خود را تقدیم داشتم. بعد از ناهار دستخط مفصلی خطاب به صدراعظم صادر شد که سالی سه هزار تومان از عین مالیات که محلش تنخواه علاوه تذکره آذربایجان است که امسال (علاوه) شده است به من بدهد. (تفصیل این قضیه در روزهای بعد آمده است).

یکشنبه ۲۰ با درشکه به دارالترجمه رفته از آنجا به دز خانه.

چهارشنبه ۲۳ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

ذی‌القعدة  
 چهارشنبه ۸ امروز صبح به دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.

پنجشنبه ۹ امروز صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور شاه رسیدم.

شنبه ۱۱ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۲ امروز هم صبح پیاده به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

سه‌شنبه ۱۴ چون قدری دیر شده بود به دارالترجمه نرفته در توی دربار به منزل حاجب‌الدوله رفتم نشستم.

جمعه ۱۷ شب را هم با میرزا فروغی و شمس‌العلماء شام خورده خوابیدم.

شنبه ۱۸ امروز صبح پیاده از خیابان سیف‌الملک و خیابان علاءالدوله به دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۱۹ ناهار با شمس‌العلماء خورده خوابیدم.

دوشنبه ۲۰ امروز صبح حاجی میرزا ابوالفضل و شمس‌العلماء ... آنجا بودند. ... عصر مسکوکاتی که در سر ناهار بندگان همایون داده بودند بخوانم خوانده و کتابچه کرده به حضور همایونی فرستادم. این مسکوکات و مهرها را از دینور آورده بودند. مسکوکات به خط پهلوی از ساسانی، و به خط یونانی از اشکانی و مهرها به خط کوفی بود. در معنی سه خط و زبانی که مرده است و مفقود شده با کمال خوبی خوانده شد و کتابچه شده تقدیم شد و هیچ اثری معلوم نشد که این قدر ملتفت

پنجشنبه ۲۳ هستند که این قبیل کارها از دست من برمی آید یا نه... امروز صبح با درشکه به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه رفتم. ... من تا ساعت چهار در خانه بوده و سه ساعت تمام تاریخ کاترین امپراطریس را می خواندم. تا دو ساعت از شب گذشته بندگان همایون با اکبرخان نایب ناظر و بچه های دیگر مشغول بازی شطرنج بودند ... تا ساعت پنج از شب رفته تاریخ کاترین امپراطریس روس را در حضور مبارک می خواندم.

ذی الحجه  
شنبه ۲۳ در بین راه سواره روزنامه می خواندم و خاطر همایون را مشغول می داشتم.

یکشنبه ۲۴ من که سه به غروب مانده به در خانه رفتم در حضور همایون قدری روزنامه خواندم. عزیزالسلطان آنجا بود. به شاه عرض کرد که من عاشق روزنامه خوانی فلانی هستم. شاه هم ازین فقره خوششان آمد زیرا که چندی بود به تحریک جمعی از آقا مردک و غیره این طفلک را واداشته بودند که هر وقت من روزنامه می خواندم اظهار کراهت می کرد. به این جهت عسر و حرجی از برای شاهنشاه پیدا شده بود. نه از روزنامه و کتاب خواندن من صرف نظر می خواستند بکنند و نه از روی مهر و محبت عزیزالسلطان او را می خواستند دلخور بکنند. من هم این تمجید عزیزالسلطان را مغتنم شمرده به منزل که آمدم دورین شکاری اعلائی که داشتم برای

عزیزالسلطان فرستادم و کاغذی هم به این مضمون به ایشان نوشتم...  
سه شنبه ۲۶ تا سر ناهار گاه سواره روزنامه عرض می کردم. ... دعای صباحی که معروف به خط حضرت امیر صلوات الله علیه است جلو گذاشته بودند.

۱۳۱۱

محرم

دوشنبه ۳ روزنامه سر ناهار خواندم.  
پنجشنبه ۶ بعضی منقورات در صندوق و درهای دو امامزاده (نجف در) که درینجا مدفون بودند میرزااحیدرعلی رفته خواند عیناً درینجا نوشته شد.

صورت محکومات در امامزاده جعفرابن موسی الکاظم  
«قد وقف هذه البناء حکومت شعار ملک بهمن این کیومرث رستمدراری تحریراً فی شهر صفرالمظفر سنة اثنی و سبعین و تسعمائه.» در دیگر باز به خط ثلث: «هذه الروضة المقدس المنور امامزاده جعفر بن موسی الکاظم.» پایین در: «عمل استاد افضل لباسانی.»  
صورت خطوط دور صندوق درویش ابراهیم معروف به یقینی. در کتیبه بالای صندوق سرتاسر سوره انافتحنا الی آخر. پایین صندوق آیه آیه الکرسی الی آخر. بالای سر نادعلیاً الی آخر. در دوطرف صندوق دوازده امام به خط ثلث. در پایین پا: «هذه الصندوق ابراهیم الیقینی ابن درویش صادق ابن درویش اسمعیل تاریخ شهر محرم

- سنة ثمان و اربعین و تسعمائه» و در دری که داخل حرم می شود محکوک اوست: «عمل استاد یوسف لباسانی» و صندوقش هم چوب فوفل و نقش بسیار اعلا است.
- جمعه ۷ مقرر شد خاطر مبارک را همین طور سواره به خواندن روزنامه مشغول دارم. دو فرسخ و نیم روزنامه می خواندم و می رفتیم.
- شنبه ۱۵ تاریخ خورشید کلاه امپراطریس روس را می خواندم. ... مجدداً احضار شده مشغول خواندن تاریخ بودم.
- یکشنبه ۱۶ امروزها امین حضور به حسب ظاهر خصوصیت زیادی می کند. اما همان است که آن شخص غیبی در «جلسه» نوشته است. شرح حال امین حضور بی کم و زیاد همان است.
- دوشنبه ۱۷ قریب یک فرسخ سواره روزنامه می خواندم ... تاریخ کاترین را در سر ناهار خواندم.
- جمعه ۲۱ روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۲۴ چهار نمره روزنامه «قانون» ملکم خان را حسام السلطنه از عربستان گرفته بود و فرستاده بود و نزد دبیرالملک بود. از نمره ۲۱ بود تا ۲۵. من این روزنامه را تا نمره ۷ دیده بودم. بعد دیگر ندیده بودم و تصور می کردم که بایستی تا نمره ده دوازده بیشتر به طبع نرسیده باشد. معلوم می شود خیلی زیادتر از این است که من تصور می کردم چاپ شده. به قدر یک ساعت از دبیرالملک

۱. جلسه کتابی است که تألیفش به خود اعتمادالسلطنه منسوب است.

امانت گرفتم منزل آوردم خواندم. این نمره هائی که من دیدم هیچ دخلی به نمره های اولش نداشت. نمره های اول فحش و بی احترامی و نامربوط بود. اما اینکه حالا نوشته می شود الفاظ مستهجنه ندارد و فارسی بسیار خوب سلیس است. خیالاتش اگر از ملکم خان باشد انشایش از آن نیست. ملکم خان قابل این طور چیز نوشتن در فارسی نیست. سالها معلم من بود و مدتهای مدید آشنا و دوست. من پایه سواد و فهم او را می دانم. بلکه می توانم بگویم که خیالات هم از او نیست ... از شبهایی که دماغ دارم و خوب ترجمه می کنم یکی امشب بود که تاریخ کاترین را در حضورشان عرض می کردم.

صفر

- دوشنبه ۱ سنگ قبری نزدیک چادر من در صحرا افتاده بود (مومج) که تاریخش هزار و چهل و سه است و در خودش محکوک بود «سرکار خواجه ... ابن مرحوم خواجه الوند خلیل فی شهور سنة الف و ثلاث و اربعین». و به خط ثلث هم بود.
- دوشنبه ۲۲ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. ... از یک ساعت از شب رفته تا ساعت چهار متصل کتاب خواندم (برای شاه).
- سه شنبه ۲۳ صبح به دارالترجمه رفته. از آنجا به حضور شاه رفتم.
- شنبه ۲۷ دو سه شب است که شمس العلماء نزد من است.

ربیع الاول

چهارشنبه ۲ امروز همه را من در حسن آباد بودم و با شمس العلماء مشغول نوشتن تاریخ سوادکوه بودم.  
یکشنبه ۱۳ امروز صبح بعضی فرمایشات تاریخی دیشب شده بود اینها را نوشتم.

ربیع الثانی

جمعه ۲ امروز صبح از شهر با میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء که به توسط من از اطبای حضور شده است و از این حکیم باشیهای که در رکاب هستند از همه شان قابلتر و عالمتر است و این سفر هم باز به استدعای من ملتزم رکاب شده است، به درشکه نشسته سرخه حصار رفتیم.  
یکشنبه ۴ من در منزل مانده از تاریخ سوادکوه که به جهت صدراعظم می نویسم قدری نوشته.  
شنبه ۲۴ امروز صبح به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه.  
یکشنبه ۲۵ امروز صبح به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه.  
سه شنبه ۲۷ امروز صبح به دارالترجمه رفته چون دیروز به در خانه نرفته بودم آقا فتح الله فراش خلوت را مأمور فرموده بودند که بیاید دارالترجمه اگر آنجا نیستم خانه آمده جهت نرفتن دیروز را بپرسد.

جمادی الاولی

یکشنبه ۲ بعد به خانه شیخ فضل الله نوری رفتم. شیخ آدم

خوش ظاهری است و خوشگل هم هست به علاوه با علم و محاوره است.  
دوشنبه ۳ امروز صبح دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.  
چهارشنبه ۵ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. و از آنجا به در خانه.  
دوشنبه ۱۰ امروز صبح به عادت همیشه به دارالترجمه و در خانه [رفتم].  
سه شنبه ۱۱ امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه ... بعد احتساب الملک و عبدالله میرزای عکاس هم آمدند.  
شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا به در خانه ... ابلاغی از احمدخان مشیر حضور رسید که جزوه های «نامه دانشوران» امسال را شاه خواسته است و من در حیرت بودم که این چند روزه مسئله «نامه دانشوران» به چه مناسبت این طور گرم و مطرح است ... دو فقره امین الدوله عرض کرده بود: یکی شکایت از نرسیدن جزوه های «نامه دانشوران» ... مقصود صدراعظم این بود که به من حالی کند که دوستی تو با امین الدوله اینش سزا اینش نتیجه.  
دوشنبه ۱۷ صبح به خانه مشیرالملک رفتم از آنجا به دارالترجمه.  
چهارشنبه ۱۹ ترجمه روزنامه که شاه داده بود به اتمام رسانیدم.  
پنجشنبه ۲۰ صبح از توی شهر پیاده به دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.  
جمعه ۲۱ امروز می خواستم که روزنامه ای که شاه داده بود

ترجمه کنم موسوم به «نول روو»، در خانه نرفته باغچه رفته ترجمه کردم.

شنبه ۲۲ عصر به صحبت میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء که این سفر مهمان من است به دوشان تپه رفتیم.

چهارشنبه ۲۶ به توسط ادیب الملک به من ابلاغ فرموده بودند تاریخ الوزرائی بنویسم، یعنی از بعد از هجرت تاکنون شرح حال وزرای سلاطین ایران نوشته شود و من امسال مصمم نوشتن تاریخ ساسانیان بودم. این تاریخ الوزراء آن خیال را تعطیل کرد. مشغول فراهم اسباب و اساس این کار هستم.

#### جمادی الثانیه

چهارشنبه ۴ صبح زود به اتفاق ناظم الاطباء به شهر آمدیم.

پنجشنبه ۵ به اتفاق ناظم الاطباء با درشکه تا سرخه حصار آمدیم. تا ساعت یک و نیم تقریباً با صدراعظم بودم و همه را صحبت تاریخی می کردیم. جلد سوم تاریخ اشکانیان را صدراعظم امروزها می خواند.

یکشنبه ۱۵ به من فرمودند که بیایم روزنامه بخوانم.

یکشنبه ۲۲ امروز هم دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه، بعد به باغچه آمدم و مشغول ترجمه شرح حال مادموازل [مون] پانسیه شدم.

پنجشنبه ۲۶ امروزها جواهرات و نفایس موزه را حمل به خزانه اندرون می کنند که سقف موزه را تعمیر بکنند و در این اطاق بزرگ موزه که هوایش در نهایت بی اعتدالی است

بندگان همایون به واسطه سوءظنی که به تمام مردم دارند مجبورند که خودشان پنج شش ساعت آنجا بروند که اشیاء را بسته به خزانه اندرون حمل نمایند. خدا حافظ کند که این نقل موزه اسباب کسالتی برای شاه فراهم نیورد.

شنبه ۲۸ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتیم. از آنجا به در خانه.

دوشنبه ۳۰ امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه، از آنجا به باغچه. قدری ترجمه کرده.

#### رجب

پنجشنبه ۳ سه سال قبل ازین در مسئله همین لاطری ... لاطری خانه سیدحسین هندی را بهانه کردند و آن رسوایی را برای من فراهم آوردند...

پنجشنبه ۱۰ امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.

شنبه ۱۲ امروز صبح... از دارالترجمه به در خانه رفتیم.

یکشنبه ۱۳ صبح به دارالترجمه رفتیم. بعد به در خانه.

سه شنبه ۲۲ با ناظم الاطباء صبح به طرف جاجرود حرکت کردیم.

پنجشنبه ۲۴ مشغول ترجمه سرگذشت مادام [مون] پانسیه شدم.

جمعه ۲۵ در خانه رفته تاریخ هانری چهارم پادشاه فرانسه را از من خواستند... سولی صدراعظم این پادشاه شرح حال خودش را مفصلاً در شش جلد نوشته است و در این ضمن تاریخ هانری چهارم قهراً در او مندرج است. از شهر فرستادم بیاوردند.

- شنبه ۲۶ من منزل مانده مشغول ترجمه شدم.
- یکشنبه ۲۷ امروز صبح در خانه رفته کتاب سولی را در حضور همایون شروع کردم و بسیار مطبوع واقع شد.
- چهارشنبه ۳۰ من در منزل ماندم و ترجمه جلد اول شرح حال مادموازل مون پانسیه را تمام کردم.
- شعبان**
- پنجشنبه ۱ این کتاب سولی طوری بامزه است خیلی مطبوع طبع همایون شده است که تا امروز عصر مرا نگاه داشتند.
- سه‌شنبه ۶ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته ... تالار موزه به واسطه سوءظنی که بندگان همایون پیدا کرده بودند دیگر مخزن جواهرات نفیسه و فلزات گرانبها نیست. در قفسه‌ها بلور و چینی چیده‌اند. جواهرات را در صندوقها گذاشته به خزانه اندرون بردند و مباحثی این چین و واچین با امین همایون بوده است. انصافاً هم خوب از عهده برآمده است.
- چهارشنبه ۷ امروز صبح علی‌الرسم پیاده به دارالترجمه رفتم.
- پنجشنبه ۸ صبح با شمس‌الاطباء به دیدن آقامیرزاسیدمحمد<sup>۱</sup> مشهور به آقا کوچک پسر آقاسیدصادق مرحوم رفتم. با این شخص من چهل سال است آشنا هستم. هر دو تلامذ ملاابراهیم جوشقائی بودیم و تقریباً سنمان هم یکی است. آقا مرد بسیار باهوش و جربزه‌ای است. قبل

۱. ایشان بعدها رهبری نهضت مشروطه را انجام داد.

- از آنکه دوازده سال قبل به سفر عتبات پرود در طهران بود، فرانسه تحصیل می‌کرد. از دیدنش بسیار خوشحال شدم. از شاگردهای اول حاج میرزا حسن شیرازی است و از طرف او مجاز به اجتهاد.
- دوشنبه ۱۲ از آنجا به دارالترجمه [رفتم] روزنامه سفر عراق که از چاپ بیرون آمده بود حضور مبارک بردم.
- چهارشنبه ۱۴ صبح به آنجا فاتحه خوانی رفتم بعد دارالترجمه.
- پنجشنبه ۱۵ تا غروب مشغول تصحیح ترجمه بودم.
- یکشنبه ۱۸ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم.
- چهارشنبه ۲۱ امروز به دارالترجمه و از آنجا به در خانه.
- چهارشنبه ۲۸ امروز صبح با شمس‌العلماء به اتفاق دارالترجمه رفتم.
- رمضان**
- شنبه ۲ جلد اول کتاب شرح حال مادموازل مون پانسیه را که حسب الامر ترجمه کرده بودم دیروز به حضور فرستاده خیلی پسند فرموده بودند.
- چهارشنبه ۶ پیاده به دارالترجمه رفته میرزاغیاث کاشی برادر میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] که جزو دوم کتاب اسدالغابه را ترجمه نموده بود به حضور بردم.
- پنجشنبه ۷ امروز صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.
- شنبه ۹ من جلد دوم تاریخ مون پانسیه را شروع کرده‌ام. به این جهت باغچه رفته مدتی مشغول ترجمه بودم.
- یکشنبه ۱۰ دارالترجمه چون خانه تکانی می‌کردند باغچه رفته

عصر مراجعت به منزل شد.

دوشنبه ۱۱ امروز صبح با دارالترجمه رفتم به جهت اینکه دوشنبه بود کسی نبود ... ما ایرانی‌ها کجا مهندس داریم، معلم کل علم ریاضی میرزا عبدالغفار نجم‌الملک سابق و نجم‌الدوله حالیه است که هر را از برّ فرق نمی‌دهد و در تقویم امسالش با وجود اینکه زیج پدرش است در تعیین روز نوروز خبط کرده است.

سه‌شنبه ۱۲ مترجمین دارالترجمه را که سالی یک‌بار به حضور می‌روند غالباً در این موقع سال است که حضورشان می‌برم پنج به غروب مانده مراجعت به خانه شد (روز آخر سال).

### مجلد چهاردهم: ۱۳۱۱ - ۱۳۱۳

پنجشنبه ۱۴ (دوم فروردین) امروز صبح دارالطباعة از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم.

دوشنبه ۱۸ تاریخ سوادکوه که در واقع تاریخ تمام مازندران و گیلان و استرآباد و رویان است و موسوم به کتاب «التدوین فی تاریخ جبال شلقین» که به اسم صدراعظم نوشته و چند ماه است که مشغول تألیف او بودم امروز تمام شده بود خدمتشان تقدیم داشتم.

سه‌شنبه ۱۹ به عادت همیشه دارالترجمه و در خانه رفته به خانه مراجعت کردم.

پنجشنبه ۲۱ چون صبح دارالترجمه نبود صبح مستقیماً به در خانه رفتم.

جمعه ۲۲ من هم باغچه رفته مشغول ترجمه شدم.



- سه‌شنبه ۲۶ امروز دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.  
پنجشنبه ۲۸ امروز به دارالترجمه. از آنجا به در خانه.

## شوال

- یکشنبه ۱ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. معلوم شد که بندگان همایون به سلام سردر که موضع دارالترجمه است تشریف خواهند آورد.  
پنجشنبه ۵ امروز دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه رفتم.  
شنبه ۷ امروز صبح دارالترجمه رفته. و از آنجا به در خانه رفتم.  
شنبه ۲۱ من عرض کردم مدتی است روزنامه‌نویسهای فرنگ ساکت‌اند و بهانه چرا به دستشان می‌دهید که از خانواده سلطنت بد بنویسند ... مجال ندارم شرح حال این محمد میرزا (جلال السلطنه) را بنویسم. باشد یک وقتی در ضمن ترجمه شرح حال صاحبان القاب ایران که خیال دارم تألیف نمایم و اوصاف این بزرگوار را هم بنگارم.  
دوشنبه ۲۳ صبح پیاده دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.  
پنجشنبه ۲۶ امروز به دارالترجمه و از آنجا به در خانه.  
جمعه ۲۷ چون از برای علی محمدخان لقب مجیرالدوله گرفته بودم نمی‌شد که میرزافروغی بی‌بهره باشد به اصرار زیاد لقب ذکاءالملکی که معنی آفتاب مملکت است برای او گرفتم.  
شنبه ۲۸ امروز پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.

## ذی القعدة

- دوشنبه ۱ صبح پیاده دارالترجمه رفته ذکاءالملک هم همراه بود.  
چهارشنبه ۳ امروز صبح بعد از رفتن به دارالترجمه و در خانه مراجعت به خانه شد.  
شنبه ۶ دیروز محض مرحمت مرا پهلوی تخت خودشان نشانند و به عکاس حکم فرمودند که صورت خودشان را با من بیندازد.  
جمعه ۱۹ شاه بعضی فرمایشات درویشانه فرمودند. من جمله این شعر را خواندند «بعد درویشی اگر هیچ نباشی شاهی.»  
یکشنبه ۲۱ میرعلینقی تاجر رشتی ... دعوت کرده بود که غذای رشتی بدهد. با شمس‌العلماء پیاده از خانه منزل او رفتیم. ... امین‌الاطباء را هم چون گیلانی است دعوت کرده بود. ذکاءالملک میرزافروغی و میرزاعلی محمدخان مجیرالدوله و سیدحسین مترجم هندی هم در آنجا بودند.  
چهارشنبه ۲۴ جلد دوم مادموازل مون پانسیه را که پاکتویس و مجلد شده بود و من ترجمه کرده‌ام به حضور فرستادم.  
شنبه ۲۷ چون دیروز فرموده بودند تاریخ ختنه (به مناسبت ختنه‌سوران عزیزالسلطان) بنویسم دیشب و امروز مشغول شده رساله مفصلی از حدیث و آیه قرآن و سایر تواریخ از شرایع اسلام تصنیف کرده عصر منزل صدراعظم رفتم.

## ذی الحجه

چهارشنبه ۲

امروز جلد سوم شرح حال مادموازل مون پانسیه را شروع کردم و یوسف را هم شلاق زیاد زدم و از انکشافات تازه اینکه شلاق لغتش نه عربی است و نه فارسی و نه ترکی و این لغت آلمانی است و ظاهراً از آلمان‌ها به انگلیس‌ها رسیده و از انگلیس‌ها به ما اگرچه رساله‌ای که در باب ختان نوشته بودم تمامش را شاه نخوانده بود و من قسم خوردم من بعد برای شاه هیچ چیز ننویسم، زیرا که دوره و زمانه طوری شده است مشک را با پشک فرقی نیست. چون این کتاب مادموازل را شروع کرده‌ام می‌نویسم و ان‌شاءالله من بعد هیچ چیز دیگر برای شاه نخواهم نوشت و اگر دماغم برسد من بعد تصنیف و تألیفی بکنم از برای دول خارجه است نه از برای ایران. چنانچه تاریخ مرو را دولت روس از من خواهش کرده تألیف خواهم کرد و خواهم فرستاد تا قدر من در آنجا معلوم بشود، نه در ایران ویران که هرکس خرتراست فاضل‌تر است، و هرکس خائن‌تر است معتبرتر است.

پنجشنبه ۳

چند روزست که دارالترجمه نمی‌روم. چند چیز مانع است. یکی پیله و اصرار میرزاعلی خان نائینی<sup>۱</sup>. یک وقتی با من بود و حالا کتابی منظوم در تفصیل ... بادکوبه نوشته و چنین تصور می‌کند که باید دنیا و آخرت به او

۱. این شخص بعد به صفاء السلطنه ملقب شد.

سجده کند و کتابش را به من داده بود به نظر شاه برسانم. اقلأ هزار تومان انعام و لقب و منصب برای او استدعا بشود. به نظر شاه هم رساندم ابدأ محل اعتنا نشد. دیگر میرزاعلی خان مترجم الممالک است که خیالات چرسی او را بر این داشته است که چرا برادر کوچکش آقابالاخان سردار شده و صاحب کرورها مکننت و او بی چیز است. به یک جهت حق دارد. اما به من چه. دیگر پسر وکیل آقای مرحوم است ... به این جهات دارالترجمه کمتر می‌روم.

یکشنبه ۶

من در باغچه مشغول ترجمه جلد سیم مادموازل پانسیه هستم. امروز بندگان همایون به طولوزان فرمودند که برات قیمت اسباب موزیک که دو سه سال قبل از این به توسط لومر ابتیاع شده بود و تا به حال پولش نرسیده بود حواله کردند.

یکشنبه ۲۰

من منزل مانده مشغول ترجمه شدم.

جمعه ۲۵

من منزل مانده مشغول ترجمه بودم.

۱۳۱۲

محرم

شنبه ۳

من حقیقت این است که مدت‌هاست می‌خواهم یک بهانه پیدا کنم و ترک نوکری بکنم. دیدم هیچ بهانه بهتر از این نیست. به خیال این بودم که هیچ نروم در خانه.

دوشنبه ۱۲

از اتفاقات عجیب اینکه میرزاعلی اکبرخان ناظم الاطباء را که ظرف هفت ماه به واسطه طیب مخصوص شاه

شد عصای مرصع گرفت و با تقویت زیاد روحانی من «جناب» شد. قریب سیصد تومان جیره و علیق از برای او جابه‌جا کردم و حالا یکی از معتبرین اطبای حضور است و در تمام این مدت در سفر و حضر منزل من بوده دیشب هم اینجا بود با وجودی که کسالت مزاج را دید این قدر حقوق تحویل نداد که امروز را با من باشد که فردا به اتفاق برویم.

چهارشنبه ۱۴ خیالم این بود که روزنامه این سفرم را به خلاف اسفار سابقه بنویسم، یعنی روز به روز بنویسم. اکتفا به مطالب عمده مفیده نمایم. لذا تعیین ایام نمی‌کنم.

## جمادی‌الاولی

پنجشنبه ۲ از آنجا به اتفاق شمس‌العلماء به خانه آقاعلی اکبر مجتهد بروجردی که مهمان بودیم رفتیم. آقاشیخ فضل‌الله نوری مجتهد و جمعی دیگر از آقایان و عمیدالملک و سجدالاشراف هم آنجا بودند.

یکشنبه ۵ دو ساعت و نیم از شب رفته مراجعت به باغچه کردم و چون این مأموریت خیلی محرمانه است حتی در روزنامه شخصی خودم هم نمی‌نویسم.

شنبه ۱۱ صبح به عادت معهود به دارالترجمه و در خانه رفتیم. شنبه ۲۱ امروز صبح دارالترجمه رفتیم. هنوز نشسته احضار به در خانه شدم.

جمعه ۲۴ من باغچه رفته مشغول ترجمه بودم.

## جمادی‌الثانیه

شنبه ۲ من از اول سواری تا سر ناهار همین‌طور سواره به عادت ازمنه قدیم روزنامه می‌خواندم و خاطر همایون را مشغول می‌داشتم.

یکشنبه ۳ من از منزل بیرون نرفته جلد چهارم شرح حال مادمازل مون پانسیه را تمام نمودم.

شنبه ۹ امروز صبح پیاده دارالترجمه رفته. ... بعد از دارالترجمه در خانه شرفیاب شدم.

سه‌شنبه ۱۲ امروز دارالترجمه رفتم. شاه سوار شده بودند.

چهارشنبه ۱۳ بستگان همایون تاریخ مفصل مملکت فرانسه را می‌خواهند ترجمه بشود. مترجمین را احضار فرموده بودند. در این بین اجزای مجلس تألیف را هم ضمیمه کرده به حضور بردم.

چهارشنبه ۲۰ من این روزها مشغول نوشتن تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس هستم.

پنجشنبه ۲۱ بعد از ناهار بستگان همایون مدرسه دارالفنون تشریف بردند.

## رجب

شنبه ۱ از آنجا به دارالترجمه و از دارالترجمه به در خانه رفتم.

یکشنبه ۲ بستگان همایون اطاق را خلوت فرموده کتابچه‌ای از جیبشان درآورده با کمال تغیر فرمودند این کتابچه را کی چاپ کرده است؟ من عرض کردم التفات کنید بینم چه چیزست. بعد که معلوم شد رباعیات چندی است

که پسر شمس‌الشعراى حالیه به نظم آورده است. این پسر شمس‌الشعرا خواهرزاده تاج‌الدوله است. چند نسخه از این رباعیات را نزد خاله خود فرستاده بود که یکی را هم به شاه بدهند بلکه انعامی برای او بگیرند و شاه برای اینکه انعامی به او ندهند ایراد فرموده بودند که چرا چند رباعی هزلیات در آخر آن است و کم کم خیالشان قوت گرفته بود که به من هم تغییر بکنند. اما بعد هم صد تومان انعام به پسر شمس‌العلماء دادند و هم از من عذر خواستند.

دوشنبه ۳ من در منزل مانده مشغول ترجمه تاریخ امپراطور روس بودم.

چهارشنبه ۵ میرزا محمدعلی خط‌ساز شیرازی نوکر میرزارضاقلی خان منشی صدراعظم که چند سال قبل نوشتجات مجعول درست کرده کردستان رفته آنجا را هم زده بود بعضی احکام جعلی ساخته به ترشیز رفته بود، این محمد میرزای هم حاکم ترشیز بود (یعنی پسر اسدالله میرزا نوه ظل‌السلطان) او را حبس کرده و شکنجه کرده بود و سه چهارهزار تومان از او گرفته بود، بعد به اسم اینکه این شخص از دوستان ملک‌خان است و دو سه جلد کتاب فرنگی میان اسبابش بوده زنجیر به گردنش گذاشته به مشهد فرستاده بود. هیچ وقت مملکت به این شلوغی نبوده است که حالا هست. از آنجا به باغچه (رفته) و همه روز را مشغول ترجمه بودم.

جمعه ۷

### شعبان

یکشنبه ۲۸ بندگان همایون به نفس نفیس مبارک مسجد شاه رفته ختم میرزای شیرازی را برچیدند.

### رمضان

سه شنبه ۱۴ ندیم‌باشی ولیعهد ملامحمد معروف به «مسیو» که تحصیل فرانسه را بیست و دو سال قبل ازین در مکتب مشیریه که آن وقت دماغی داشتم و میلی به کار که ایجاد نموده بودم تحصیل کرده است دیدن از من کرد. ... یک ساعت به غروب مانده به باغ صدراعظم رفته دو دقیقه ایشان را ملاقات کرده کتابچه ایام توقف جنرال کولاپوتکین را به ایشان دادم، مراجعت به خانه شد.

یکشنبه ۲۶ غروب خانه شمس‌العلماء رفتیم. او را وکیل نمودم حسن آباد را به فروش رساند.

### شوال

پنجشنبه ۱ من اجباراً تا انتهای سلام سردر در خانه ماندم. زیرا که سردر آلاچی مجلس دارالترجمه است و ناگزیر شدم که آنجا باشم و پیشکش به حضور رسانم و اثبات وجودی کنم.

چهارشنبه ۷ عرض کردم که این طبییهای ایرانی هر یک یک دو ماه نزد استاد تحصیل طب کرده‌اند.

چهارشنبه ۲۸ وقت ناهار روزنامه خوانده بعد شهر آمدم.

## ذی القعدة

چهارشنبه ۵ عزیزخان همه را به قوت عشق صدارت شاهنامه خوانی می‌کرد.

سه‌شنبه ۲۵ تاریخ سلطنت خانواده رومانوف را با جلوس این امپراطور [که] به خواهش روس‌ها تألیف و تصنیف کردم تمام شده است لازم بود عریضه هم به امپراطور نوشته شود. خود مسوده کرده به مرل دادم که تصحیح و پاکنویس کند.

## ذی الحجه

جمعه ۱۳ من همه را در شهر مشغول ترجمه بودم و بیست صفحه ترجمه نمودم.

دوشنبه ۱۶ کتاب تاریخ اسکندر سوم امپراطور روس که بعد از فوت او تألیف نموده بودم و مدتی است که به دست کاتب و مذهب داده‌ام تا در کمال خوبی و زیبایی با خط خوش و جلد عالی و محفظه مرواریددوز ساخته و پرداختند و تمام کرده بودند به سفارت روس در زرگنده رفتم و تسلیم وزیر مختار روس کردم که به پترزبورگ بفرستد.

سه‌شنبه ۱۷ مسیو والدزوف قنصل جنرال روس که در مشهد است به سفارت روس در طهران نوشته بود این خوندار و اراضی اطراف او که انگلیسی‌ها از خاک ایران بدون اجازه و سند تصرف کرده‌اند اراضی ای است که ... به علاوه آثار دو شهر قدیم بزرگ در اینجا موجود است

که در سوابق ایام وقتی که ایران ویران نشده بود راه کاروان به بلوچستان و خراسان و کرمان و افغانستان از همین جا بوده است و این دو شهری که هر دو موسوم به خوندارند یکی علیا و دیگری سفلی چهارسوق و عکاظ سیستان و بلوچستان و خراسان و کرمان بوده است. ... ضرری که من در این پیغام بری نمودم که یک نقشه خوب ایران داشتم که به زحمت تحصیل کرده بودم با خود بردم که به صدراعظم موقع این خواندار را نشان بدهم صدراعظم از من گرفتند و در کیفشان گذاشتند و حالا باید به طول مدت و مبلغی از انگلیس بخرم. ... سرناهار حاضر شده روزنامه خوانده مراجعت به خانه کردم.

چهارشنبه ۲۶ صبح در خانه رفتم. در موقع خلوتی به شاه عرض کردم که علما از شما کمال رنجش را دارند. یک دو کاغذی که در توهمین آنها نوشته‌اند و منتشر ساخته‌اند به تحریک شما می‌دانند و حرفشان این است که اگر بندگان پادشاهی بی‌اطلاعند، یعنی خودشان تحریک نکرده‌اند. چرا مرتکب را به دست نمی‌آورند که تنبیه کنند. بندگان همایون قسم یاد کردند که ایشان تحریک نکرده‌اند و تا دیروز هم نمی‌دانستند و مرا مأمور کردند خانه میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله رفته این مسئله را به آنها معلوم سازم. عصری به اتفاق شمس‌العلماء که منزل من بود خانه حاجی میرزا حسن آشتیانی رفتم. این شخص را تا به حال درست ندیده

بودم. مرد بسیار محیل عالمی است. با زبانهای چرب و نرم از دلش بیرون کرده بعد خانه شیخ فضل الله رفتم. نبود. به اتفاق شمس العلماء که همراه من بود خانه آمدم. شیخ فضل الله آنجا آمد. تفصیل را به او حالی کردم. مطمئن شد و با کمال خوشحالی رفت. به واسطه رفتن اهل خانه به حرمخانه به باغچه ترفته در خانه شهر ماندم.

۱۳۱۳

محرم

جمعه ۱۰

از روز عاشورا تا امروز که سه شنبه بیست و سوم است روزنامه خودم را ننوشته ام و ای کاش که این چند روز در دنیا نبودم و هیچ وقت قلم من به شرح این تفصیل به مرکب نمی رسید. ای کاش اختراع کاغذ نشده بود. ای کاش مخترع این خط ترتیب خط نمی داد. ای کاش ایجاد مرکب در عالم نشده بود. (فوت مادرش)

صفر

جمعه ۱۰

خلاصه با نواب مشکوة الدوله و سیدحسین مترجم هندی که کیسه دوخته اش بلندتر از روده عمر و وسیع تر از کرم مرتضی علی (ع) است] و می خواهد به جهت ترجمه یک کتاب نامربوط از شاه و شاهزاده ها و صدراعظم و وزرا اقلاً پنج هزار تومان بگیرد به این طمع اردو آمده منزل من است.

یکشنبه ۲۶

تفصیلی در روزنامه تبریز موسوم به «ناصری» نوشته بودند ... بیکم هم از من قهر کرده است که چرا او وقتی که وارد منزل من می شود ... رقص کابلی نمی کند و کتاب می خوانم. توقعات غریبی مردم از من دارند که ترک عادت پنجاه و چهار سال زندگی خودم را نموده محض خوشامد آنها یا دلچکی کنم یا قمار بیازم یا رقص کنم. در عنفوان جوانی این کارها را نکرده ام حالا که هم پیرم و هم دلمرده.

چهارشنبه ۲۹

سر ناهار روزنامه خواندم.

ربیع الاول

یکشنبه ۱۱

مجیرالدوله از میان کیف خود پاکتی به من نمود که به خط جلی بر روی پاکت نوشته شده بود «اعلان ملتی». در جوف پاکت صفحه ای بود به خط نسخ که تماماً توهین از وجود مبارک ولی نعمت ما بود. از این پاکتها نمی دانم کدام حرامزاده ناسپاسی نوشته و به دیوارهای شهر چسبانده بود. ... یقین کردم که کار علمای بر ضد دولت است و بایست هم حدس من صائب باشد. زیرا وقتی که به جهت اصلاح حسب الامر سه ماه قبل از این خانه حاجی میرزا حسن آشتیانی رفتم او مخصوصاً در ضمن تهدیداتش می گفت حالا که به حکم شاه از ما بد می نویسند ما هم می توانیم از شاه بد بنویسیم. عین آن اعلان را دارم اما نمی خواهم روزنامه خود را با ثبت این صفحه سخیفه ملوث کنم.

- دوشنبه ۱۲ وزیر مختار روس را ملاقات کردم اعلانی به من نمود که در شهر تبریز بر ضد ولیعهد و طایفه طباطبائی یعنی نظام‌العلمای اطروش و قائم‌مقام و غیره نوشته و به دیوارها چسبانده بودند. اعلان تبریزی‌ها بدتر و سخت‌تر اما بامعنی‌تر از اعلانات ملتی طهران بود. با اینکه سواد او را گرفته‌ام و دارم به جهت اینکه روزنامه خود را نجس نکنم این را هم ثبت نمی‌کنم. برای من شجره طیبه اصل و فرعش فرقی ندارد. پادشاه به منزله ساقه است و اولادش شاخه. توهین به ادنی بسته سلطنت اگرچه کنیز سیاه باشد بر من ناگوار است.
- سه‌شنبه ۱۳ من در سر شام بودم روزنامه شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه را می‌خواندم.
- پنجشنبه ۱۵ مشغول ترجمه جلد ششم مادموازل مون پانسیه هستم. شب ناظم‌الاطباء با من بود.
- چهارشنبه ۲۱ دیشب می‌فرمودند که در نهاوند غاری پیدا شده در میان این غار بعضی مجسمات از سنگ است. آقارضاقلی برادر اعتماد‌الحضره را برای انکشاف آنجا فرستادم. معلوم خواهد شد و خواهم نوشت.
- یکشنبه ۲۵ عصر عبدالحسین خان ناصرالسلطنه (فخرالملک قبلی) دیدن کرد.
- جمعه ۳۰ بازدید عبدالحسین خان ناصرالسلطنه رفتم. ... جلد ششم ترجمه مادموازل مون پانسیه را به اتمام رساندم.

- ربیع‌الثانی  
یکشنبه ۹ من منزل مانده شروع به ترجمه جلد هفتم شرح حال مادموازل پانسیه نمودم.
- چهارشنبه ۱۲ بندگان همایون را خیلی طالب و راغب سفر رابع فرنگ یافتم. امیدوارم که این سفر سر نگیرد زیرا در بدترین مواقع این سفر را می‌فرمایند...
- شنبه ۱۵ جلد ششم ترجمه مون پانسیه که از دست کاتب بیرون آمده بود با عریضه به حضور فرستادم که در سر ناهار مجیدآباد به نظر رسیده بود. در جواب عریضه دستخطی مبنی بر کمال التفات مرقوم داشته بودند.
- سه‌شنبه ۱۸ امروز در خانه رفته غلامعلی میرزای پسر مشکوةالدوله را هم که یک صورت دورنمایی یا خودش کشیده و نقاشی نموده و یا کار دیگری بود آورده بود تقدیم حضور همایونی نماید همراه بردم و مقصود از تقدیم این صورت این است که مشکوةالدوله می‌خواهد لقبی برای پسرش گرفته شود.
- چهارشنبه ۱۹ امروز دستخطی به من مرحمت شده است... جناب صدراعظم چهل و پنج سال تمام است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به نوکری و خدمت ما مشغول است. در این مدت متمادی چه در مأموریت‌های خارج از ایران و چه در داخله و نظامی و حکومتی و غیره و چه در خلوت همایونی و مترجمی مخصوص جز صداقت و راستی از او مشاهده نشده است. به‌علاوه کتبی که در این سی سال آخر تألیف و تصنیف

و ترجمه نموده و روزنامه‌ها ایجاد کرده حسن تربیت ما را در ماده خود ظاهر ساخته. لهذا محض بروز مراجع کامله خودمان درباره او در این موقع که سال چهل و پنجم نوکری اوست علاوه بر امتیازات سابقه که در این مدت تحصیل کرده نشان شیر و خورشید مرصع از درجه اول به اعتمادالسلطنه مرحمت و اعطاء فرمودیم، شهر ربیع الثانی قوی ثیل ۱۳۱۳.

#### جمادی الاولی

- یکشنبه ۱ من چادر مانده مشغول ترجمه کتاب مون پانسیه بودم.
- جمعه ۱۳ من باغچه رفته تا غروب آنجا بودم مشغول ترجمه بوده عصر به خانه آمدم.
- یکشنبه ۱۵ من باغ رفته مشغول ترجمه بودم.
- دوشنبه ۱۶ بعد از ناهار شاه مراجعت به باغچه نمودم.
- چهارشنبه ۱۸ مثل روز قبل در خانه رفته مراجعت به باغچه شد.
- پنجشنبه ۱۹ من باغ رفته مشغول ترجمه بودم.
- جمعه ۲۰ بعد از این مختصر فرمایش مقرر داشتند اندرون روم و در تمام کتابخانه اندرون جست و جو کنم آنچه کتاب ترجمه از السنه به فارسی است علی حده گذارم. یک روز تمام مشغول شدیم. یکصد و هفتاد جلد کتاب خارج کردیم و علی حده گذاشتیم. ... سه سال قبل از این عهد کرده بودم دیگر اندرون شاه نروم، از آنجائی که حسب الامر باید اطاعت نمود رفتم. اما دیگر به خدا قسم که نخواهم رفت.

جمعه ۲۷ من باغچه رفتم مشغول ترجمه کتاب شاه بودم و امروز ترجمه شرح حال مادموازل مون پانسیه که جلد هفتمش باشد به اتمام رسید.

#### جمادی الاخره

دوشنبه ۷ من سوار شده خودم به «قلعه نو» رفتم و این انکشاف ذیل را از آنجا نموده مراجعت به چادر نمودم. در طرف جنوب شرقی ده خیر و جنوب غربی قلعه نو خالصه نزدیک تر به قلعه نو تا به ده خیر تپه ای است مصنوعی. تقریباً هزار ذرع محاط این تپه است و سی ذرع به خط عمودی ارتفاعش. آثار خندق دور این پیداست و بیرون از خندق آثار قلعه بسیار قدیمی، خیلی کهنه تر و قدیمتر از قلاع شهر ری. این تپه به قولی حالا موسوم به آسیای بادی است؛ به قولی قلعه افراسیاب بالای این تپه بنای عجیبی است. ایوان بسیار بزرگی که در پایه های قطور از سنگ و آجر مخلوط رو به مشرق داشته و پشت این ایوان یک پی چهار صغه یا چهار اطاقی نمایان است که باید گنبد بسیار مرتفعی روی آن بوده باشد. آجرهایی که در این بنا کار شده یک چارک در یک چارک با سه گره قطر است. زیر این گنبد دالانی است به عرض یک ذرع با پی ها از سنگ و گچ و طاق از آجر. آنچه می شود شخص داخل بشود عجاله قریب بیست ذرع طول است، لیکن پیداست اگر آن خاک را بردارند باید امتدادش خیلی باشد. علی العجاله چنین به



نظر می‌آید که مدخل این دالان نیز رو به مغرب است. ولیکن بدو این‌طور نبوده، دهنه دالان رو به جنوب بوده است. ده ذرع تقریباً که از طرف جنوب به شمال می‌رود آن وقت منحرف شده رو به مشرق امتداد پیدا می‌کرد. حالا چند ذرع از مدخل اولی اصلی که رو به جنوب بوده باقی است. بعد خراب شده یا دستی خراب کرده‌اند. آن وقت مدخل رو به مغرب دالان نمایان می‌شود و اطراف این بنای بزرگ وسطی ابنیه زیاد بوده که پی‌ها و پایه‌ها از سنگ و آجر و آهک و گچ نمایان است. تپله شکسته، چه از کاشی و چه از گل، در این تپه فراوان است. وضع بنا به عمارت سلطنتی می‌ماند. چیزی که از برای من مشکوک است آیا این عمارت مسکون بوده. یا دخمه بوده. این دالانی است که در زیر این بنا است و هنوز هم در دهات اطراف آجرهای آنجا را می‌کنند و می‌برند و از قرار گفته شخصی سی سال قبل از این فرنگی اینجا آمده بود و کاوش زیادی کرده بود و از همین دخمه خشت طلایی و بعضی اسباب بیرون برده بوده است و یک دو سال قبل از این یکی از اهالی ده خیر معروف است یک دانه پولی شبیه به امپریال از طلا پیدا کرده بوده است. در هر صورت جای بسیار عجیبی است و قابل کاوش و تحقیقات علمی است و بنا به بنای یونانی بیشتر شبیه است تا بنای عرب و عجم، انتهی. خلاصه غروب بازدید میرشکار رفته مراجعت به چادر نمودم.

سه‌شنبه ۸

امروز صبح عمادالدوله منزل من آمده شهر رفت. من در خانه رفتم. امروز بندگان همایون دندان مبارکشان را کشیدند. این دندان که دو ماه بود درد می‌کرد. ناگزیر از کشیدن بودند. در چال طرخان کشیده شد و آسوده شدند. خداوند به وجود مبارک المی و علتی نرساند. امروز را تا شام در خانه بودم. عصری که دندان را کشیدند و جزئی راحت شدند با حضور نایب السلطنه که نشسته بود عرض کردم هرچه و هرکس که اسباب زحمت مبارک است یقیناً از این دندان که جزو بدن شما است عزیزتر نیست. همین‌طور که از برای حفظ صحت و سلامتی بدن دندان کشیدید و راحت شدید همین‌طور هم مصدع و مزاحم را دفع فرمائید.

چهارشنبه ۹

امروز صبح زود از چال طرخان با کالسکه دیوانی به حضرت عبدالعظیم آمده، بعد از زیارت و فاتحه مضجع و والده که از وقتی که امانت گذاشته شده نرفته بودم به خانه نایب‌التولیه رفته ناهار آنجا خورده بعد از صرف ناهار با درشکه خودم که از شهر آورده بودند شهر آمدم.

پنجشنبه ۱۰

امروز صبح به خانه انتظام‌الدوله که دو پسرش فوت شده بودند رفتم. دو پسران انتظام‌الدوله که حالا سردار امجد است به مرض دیفتری فوت شدند. این سردار امجد که میرزا عبدالله خان یوشی است در سفر فرنگ اول بندگان همایون که مقارن هزار و دوست و نود است و در آن سفر چون همشیره‌اش عایشه خانم همراه

بود او هم ملتزم رکاب بود و اسمش را در جرگه ملتزمین میرزا عبدالله فراش خلوت نوشتند و حالا سردار امجد حاکم مازندران و رئیس کل قشون آن سامان و مبال خانه‌اش از تمام زندگی و خانه من بزرگتر و معتبرتر است. متجاوز از سیصد هزار تومان املاک در مازندران دارد و سالی سی چهل هزار تومان فایده از روی حسد نمی‌نویسم و از روی حقیقت است. مسلماً اعلیحضرت این قبیل اشخاص را ترقی بدهند و ماها را پست فرمایند خداوند جل شأنه یک مرتبه تلافی می‌فرماید و به مردن دو اولاد پی‌درپی قلب سردار امجد را اقلای یک سه چهار روزی ملول می‌سازد. باری از خانه سردار امجد مراجعت به خانه شد.

امروز صبح عمادالاطباء و صدرالملک و منوچهر میرزا دیدن کردند. بعد از رفتن حضرات در خانه رفته مراجعت به باغچه شد. غروب منزل نظام‌الملک دیدن رفتیم. دیشب سفارت عثمانی به شام مدعو بودم رفتیم. صدراعظم هم تشریف داشتند. شام ایرانی و فرنگی و عثمانی مخلوط به هم صرف شد.

امروز اهل خانه به اسماعیل آباد رفتند. من هم در خانه رفته بعد از ناهار شاه به اسماعیل آباد رفتیم. معلوم شد که امین‌همایون از وزارت تجارت معزول شده و تفصیلش این است. پیرشب بندگان همایون غفلة و بی‌خبر شام در بیرون میل فرمودند. به محض اینکه در سر سفره شام نشستند کاغذی از صدراعظم رسید که

جمعه ۱۱

شنبه ۱۲

بعد از ملاحظه آن کاغذ تغییر کلی در خاطر مبارک پیدا شد و کسل شدند و بعد از صرف شام نایب‌السلطنه را احضار کردند. قریب یک ساعتی با او خلوت نمودند. معلوم شد که صدراعظم نوشته بود تجار و کسبه بازار به تحریک امین‌همایون محض عداوت حاجی محمدحسن امین دارالضرب فردا تمام دکان و بازار را خواهند بست که پول سیاه ترقی کرده است و در تومانی سی شاهی تنزل پیدا کرده است، یعنی در صد تومان پول سیاه باید پانزده تومان داد تا پول سفید گرفت. بندگان همایون محض اینکه بروز شورشی در طهران نشود چون که می‌دانند و از همه بهتر مطلعند که مردم طهران از گرانی ارزاق و بی‌اعتدالی اجزای حکومت به چه پایه و اندازه دلخورند، حکم به عزل امین‌همایون دادند و فرمایش شد به نایب‌السلطنه که تمام قشون ساخلوی طهران را فشنگ داده و توپخانه را هم حاضر نماید که اگر شورشی برپا شود رفع غایله نمایند. من نمی‌دانم تا کی و تا چند باید عداوت رجال دولت با هم از شأن و شوکت سلطنت بکاهد. عزل امین‌همایون یا عرض چند نفر کسبه قشون را حاضر جنگ نمودن گمان می‌کنم جز اسباب جسارت مردم و جری شدنشان به پادشاه فایده دیگری نداشته باشد. به ما چه! به قول عوام نه سر پیازیم و نه ته پیاز نه ملاغیث. اما چون نمک پادشاه را می‌خوریم دلمان می‌سوزد و از خداوند استقامت مزاج همایون و

آسودگی سلطنت اعلیحضرت را می‌طلبیم، آمین یا رب‌العالمین. به‌جای امین‌همایون مشیرالدوله وزیر عدلیه که هفت ماه قبل از این به اغوای همین صدراعظم این شغل را از او گرفتند باز به توسط همین صدراعظم مجدداً وزارت تجارت را به او دادند. مهدی‌خان آجودان مخصوص پنج‌هزار تومان و امین‌حضور شش‌هزار تومان می‌دادند صدراعظم مانع شد و چنین صلاح دید که به مشیرالدوله داده شود.

یکشنبه ۱۳ امروز هم در اسماعیل‌آباد بودم و حدود این ده را معین کردم که اگر صاحبی بکنم سالی سه چهارهزار تومان فایده خواهم برد.

دوشنبه ۱۴ امروز از اسماعیل‌آباد شهر آمده خانه‌طلوزان رفته، از آنجا مراجعت به باغچه نمودم. بندگان همایون هم سوار شدند و به دوشان‌تپه تشریف بردند. عصر دیدنی از شارژدفر روس کرده شب را چون اهل خانه در اسماعیل‌آباد بودند بیرون شام خورده خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵ امروز صبح که در خانه رفتم امین‌همایون را دیدم بسیار کسل، واقعاً این وزارت تجارت شش‌هفت‌ماهه قابل این همه تبختر نبود که این مرد که پیدا کرده بود. این شخص طوری عجول بود که فرصت به حکاک نداد که مهرش را روی عقیق بکند، به خط بد در روی برنج امین‌همایون وزیر تجارت حک کردند و مجلس دربار چون سرایدارباشی بود و اختیار عمارات در دستش محکمه تجارت قرار داده بود و در معنی خودش را

صدراعظم کرده بود. بعد از ناهار شاه مراجعت به خانه شد. امشب هم در خانه مشیرالدوله که سفیر عثمانی مهمان است و صدراعظم هم آنجا مدعوند مهمان هستم. تا بعد چه شود. مهمانی رفتم. خیلی خوش گذشت. اما امروز صبح وقت اذان صبح که علی‌الرسم از اندرون بیرون آمده نمازی خوانده مشغول تصحیح و تیبیض جلد هفتم مادموازل مون پانسیه بودم آفتاب هنوز درنیامده بود دیدم ادیب‌الملک آمده است داخل اطاق شد و آنجائی که کلیه من از این عالم و آدم مایوسم از ورود ایشان در این وقت جز خبر شر چیزی تصور نکردم. بعد از طی تعارفات گفت دیشب بندگان همایون ارواح‌العالمین فداه ساعت سه از شب رفته مرا احضار کردند و در کمال التفات و مهربانی فرمودند که سالنامه‌های امسال را به کسی تقسیم نکنید و به هرکه هم داده شده پس بگیرید. هر سال قریب بیست سال است من به سالنامه‌ها یک چیزی الحاق می‌کردم و برای بصیرت و اطلاع مردم این مملکت ژغرافیا و تواریخ ایران و رجال و نساء و غیره غیره به طبع می‌رساندم. در ظرف سنه ماضیه چون مشغول ترجمه شرح حال مادموازل مون پانسیه بودم مجال نکرده بودم از این قبیل چیزها تألیفی نمایم، لهذا خواستم از برای بصیرت مردم مختصر تاریخ فرانسه را بالوئی چهاردهم از اول سلطنت لوئی چهاردهم تا اواخر سلطنت و سرگذشت مادموازل مون پانسیه بنگارم. دو مجلد از

هفت جلد امسال به طبع رسیده بود که ابداً ضرری به دین و دولت و ملت نداشت، نمی دانم به چه جهت میل مبارک بر این اقتضا کرده که این کتب جمع شود. هزار و پانصد تومان به من ضرر رسید و هزار و پانصد کرور یأس. دلخوری به من رو داد. «غیرتسلیم و رضا کو چاره ای!» فی الفور اطاعت کردم. فرستادم کتب را جمع نمودند و بعد پیاده در خانه رفته در موقع ناهار بودم. پسر میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء میرزا علی اصغرخان که در فرنگ تحصیل می کرد و از قراری که می گویند بعضی هرزگیها کرده بود و احضار به طهران شده بود به واسطه خواهش پدرش به حضور همایون معرفی نمودم. عصر میرزا زین العابدین. نایب الوزاره کاشی شریف الدوله که مأمور کارگزاری امور خارجه تبریز بود و نسبت فتنه تبریز را به او داده بودند دیدن کرد. شرحی از سبب اغتشاش آنجا می گفت که حقیقت کراهت از تحریر آن دارم. همین قدر است آب از سرچشمه گل است. خداوند پادشاه ما را صد و بیست سال عمر بدهد و رجالی برای دولت ما ایجاد فرماید که دولت بی نوکر قابل نمی تواند زیست کند. آذربایجان به تقلید طهران، اصفهان و خراسان به تقلید آنجا در هیچ جا نظم و ترتیبی پیدا نیست.

صبح منزل امین الدوله رفته از آنجا در خانه، بعد از ناهار شاه مراجعت به منزل نمودم، عصر حاجی مشیرلشکر و صدرالملک و غیره دیدن کردند.

پنجشنبه ۱۷

جمعه ۱۸

امروز بندگان همایون سوار شدند و به دوشان تپه تشریف بردند. صبحی که از در خانه من عبور می فرمودند شاطر باشی را فرستاده بودند که شب حاضر باشم. بعد سنگلج به فاتحه خوانی عبدالباقی رفته، از آنجا خانه آجودان باشی محمدحسن خان که مادرزنش مرده بود رفته، بعد باغچه آمدم. امروز عریضه به خاکپای همایون عرض کردم که سواد عریضه و دستخطی که مرحمت شده عیناً اینجا می نگارم.

سواد دستخط همایون

عریضه مفصل شما را خواندم. اکتفا در جواب به همین کلمات می کنم و کافست. شخص باید در دنیا فیلسوف باشد و حکیم. این دنیای بی معنی ابداً به این گفت و گوها نمی ارزد. یعنی هیچ نمی ارزد و ابداً هیچ کس به هیچ کس دردسر نباید بدهد. هرچه را می گویند بکن بکنند. هرچه را می گویند نکنند نکنند. ابداً سؤال و جواب ندارد.

حیف است (کذا) آنکه پریشان کنی دلی

زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی این عالم بی مصرف نجس هرگز به این حرفها نمی ارزد. آسوده خاطر باش. خوشحال و خوش مسرت باش و از التفات ما نهایت اطمینان داشته باش.

«دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی ارزد.» زیاده چه بنویسم خودت فیلسوف هستی. اما نه فیلسوف رشتی که هیچ نمی فهمد.

## صورت عریضه

«تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم، ان شاء الله از جسارت این عریضه والله به تاج و تخت شاهانه هیچ مقصود ندارد، جز عرض بیچارگی خود. بدواً جسارت می‌کند که هفتصد و پنج جلد از این کتاب تقدیم ادیب‌الملک شد. مابقی نیز تا پنج روز داده می‌شود. هزار و پانصد تومان ضرر که سهل است برای رضایت خاطر مبارک جانم را قربان می‌کنم. از عدم سعادت خدمات صادقانه خالی از شایبه چهل و پنج‌ساله خود و شصت‌ساله پدرم مقبول آستان مبارک نشد. چرا که جز شخص پادشاه احدی را در دولت نشناختیم. برای مردم اگر بد هم قطاری بودیم، اما برای وجود مبارک اعلیحضرت اقدس همایون ارواح‌العالمین فداه نوکر صدیق درست امین دوست‌خواه بودیم. زبان چاپلوسی و تملق و راه رسوخ به قلوب رجال دولت را بهتر از همه می‌دانستیم. اما با احدی مرابطه و مخالطه ننمودیم. پدرم که با سی هزار تومان قرض و بی‌کفن تصدق شد باز خانه‌زاد او سبک خودمان را از دست نداد. با هزار ناملایمات تقریباً نصف مائه را در نوکری گذراند. به امید اینکه قلب ولی نعمت از خانه‌زاد راضی خواهد بود و هر وقت هم از طرف دولت صدمه و بی‌رحمتی می‌دید تصور می‌کرد محض رضایت دیگران است که جنساً و طبعاً با غلام بدند، این می‌دید بی‌رحمتی از آن جهت می‌شود، لهذا هیچ عرضی نکرده دم نزد. امید

داشت البته وقتی خواهد رسید که در پیری و از کارافتادگی مراحم شاهانه تلافی مافات را خواهد کرد. اشخاصی که ده دوازده سال قبل فراش خلوت بودند و نان یومیه نداشتند در این مدت کم تمام امتیازات دولت را دارا شدند و القابی گرفتند که لازم‌اش فتح ختا و ختن است. به‌علاوه مالک یک کرور مکنت شدند. در اداره نظام و خارجه کسانی سردار با افتخار و سفیر کبیر شدند که به نمک مبارک شاهنشاه ده سال اجازه جلوس از غلام نداشتند که نه پدرشان معلوم است و نه خدماتشان و همچنین از سایر طبقات که عرضش جسارت است. دو سه کار مختصر در این مدت به غلام سپرده شد. من جمله کوچه پاک‌کنی و زباله‌برداری شهر بود. چهارهزار تومان دیوان در سال می‌داد. کارگزاران دیوانی آن را هم برغلام روا ندیدند. سعایت کردند از غلام گرفته شد. حالا چهارده هزار تومان می‌دهند به‌علاوه فوج و سوار شهر طهران بدتر و خراب‌تر از شهر قم و جاجرم است. چون صاحب کار بسته به خودشان است نه مؤاخذه است و نه ایراد. یک کار پرزحمت بی‌فایده اسماً برای غلام مانده است که اتصالاً ایراد می‌گیرند. گاهی مسئله اعلان سیدهندی را بهانه می‌کنند و آن افتضاح چهار سال قبل به سر خانه‌زاد می‌آورند و ابداً تمجید از ده کرور بیست تألیفات خانه‌زاد نمودند. حالا دیگر به مطالب تاریخ فرانسه را حربه نموده‌اند، با وجودی که

به قدر ذره‌ای مطالعه این کتاب ضرر به دین و دولت و ملت وارد نمی‌آورد. بلکه ثابت می‌کند که لوئی چهاردهم با این تمجید و توصیف که کتب تواریخ از شجاعت و عدالت و سخاوت و علم او پر است چه جور آدمی بوده است تا عوام بدتر از انعام دعا به بقای سلطنت و وجود مبارک کنند که لله‌الحمد چنین پادشاه رثوف بزرگ عالمی دارند و ناسپاسی نمایند. نمی‌دانم کدام مطلب این کتاب مضر به حال دولت بود. از این قبیل کتب به فارسی و عربی و ترکی هزار مجلد نوشته و طبع شده. تاریخ پترکیبر ترجمه سیول که در عهد شاه مرحوم طبع شده حاضر است ملاحظه فرمائید که بلوای روس را به چه زیانها بیان کرده. تاریخ ناپلئون اول که در وزارت مرحوم اعتضادالسلطنه به فارسی چاپ شد بلوای فرانسه را به چه وضوح بیان نموده. در آن ازمه چون رجال دولت مشغول به خدمات حقیقی دولت بودند ایرادی نمی‌گرفتند. حالا چون بحمدالله آسوده هستند و هیچ کاری ندارند و اثبات وجودی باید بکنند و با خانه‌زاد بی‌لطف هستند تمام خدمتشان را به ایراد به غلام منحصر نموده‌اند. در هر صورت عاجزانه مستدعی است مراحم ثلاثه ذیل درباره خانه‌زاد مبذول شود: اولاً چون هیچ امید ترقی آتیه نیست بلکه یقین به ذلت است کلیه خانه‌زاد را معاف فرمایند گوشه‌ای نشسته تا آخر عمر دعاگو باشم و به تلافی مافات تحصیل آخرت کنم. از دنیا که هیچ فایده

نبرده و حقیقه عرض می‌کنم قوه نوکری هم از غلام سلب شده، علیل گشته، مصدر هیچ خدمتی نمی‌تواند باشد. ثانیاً به خلاف آنچه عرض شده که مادر خانه‌زاد هشتاد هزار تومان پول نقد داشت، در صورتی که شوهر او سی سال قبل با سی هزار تومان قرض مرد، به حق خدا و به نمک پادشاه الان بعد از فروش حسن آباد و ادای قدری از قروض باز شش هفت هزار تومان قرض تنزیلی دارد، اجازه داده شود خانه و مایملک خود را حراج کند قروض را بدهد خانه مختصری کرایه کند و زندگانی نماید. ثالثاً حالا هشت هزار تومان بلکه زیادتر واجب و مرسوم به خانه‌زاد مرحمت می‌شود (که از دوازده تومان واجب دارالفنون در چهل و پنج سال قبل متدرجاً به این مبلغ رسیده) از سال نو به طور مستمری و شهریه ماهی یکصد و پنجاه تومان به غلام مرحمت شود و باقی ضبط دیوانی گردد که بعد از این مدت نوکری والله با صداقت، بالله با امانت، اقلأگرسنه نمیرد یا گدایی نکند. داخل شهر طهران هم به واسطه بی‌رحمتی اجزای حکومتی و پلیس نمی‌تواند بماند که آخر به آبروی قطره قطره تحصیل شده خواهند زد. از جان نمی‌ترسد. سرخص فرمایند در حضرت عبدالعظیم یا تجریش رفته خود را تسلیم مأمورین دیوانی آنجاها نماید و ابداً از خانه بیرون نیاید و به تمام مردم اعلان کند که خانه‌زاد مرده، بلکه این دو روزه بقیه عمر و زندگانی را آسوده به دعاگویی گذرانند. اگر مثل

سوابق ایام اعلیحضرت ولی نعمت روحانفاده چنانچه کراراً فرموده‌اند انس و میل به ترجمه خانه‌زاد را داشته باز این جسارت را نمی‌کرد تا قوه و چشم و گوش و هوش داشت با قلب روشن خدمت می‌کرد، حالا دیگر در خلوت همایونی مشابه زینب زبیدی است و ترجمه‌های غلام هم با آنچه فلان ارمنی یا غیر می‌کند هیچ رجحانی ندارد و مساویست. امر امر قدر قدرت اعلیحضرت همایون ارواحناده است.»

شب هم در خانه رفته باران شدیدی می‌بارید. تا ساعت سه و نیم مانده مراجعت به خانه شد.

شنبه ۱۹

علی‌الرسم در خانه رفته مراجعت به منزل شد. چون عید حضرت فاطمه علیهاالسلام و هر سال علی‌الرسم در این روز متیرالسلطنه والدة نایب‌السلطنه جشن را برپا می‌دارند بندگان همایون هم آنجا تشریف می‌برند من در خانه نرفته از حاجی مشیر لشکر دیدنی کردم. بعد عرب صاحب را ملاقات نموده به باغچه رفتم.

یکشنبه ۲۰

امروز صبح پیاده در خانه رفته مراجعت به خانه شد. عصر زالو بستم و جهت بستن زالو آقارضاقلی برادر اعتمادالحضرة که جوان بیست و شش ساله بود در کمال سلامتی مزاج پریشب غفلة فوت کرد. من از سگته و فجأة نمی‌ترسم. انسان وقتی باید بمیرد. چه بهتر که بی‌صدمه ناخوشی و بی‌اذیت پرستار بمیرد. از این می‌ترسم که سگته ناقص شخص بکند مفلوج شود.

دوشنبه ۲۱

مثل حاجی خازن‌الملک پانزده سال در رختخواب افتاده باشد. بنا به این وحشت زالویی به طرف پائین انداختم. امروز در خانه رفته مراجعت به باغچه نمودم. بندگان سه‌شنبه ۲۲

همایون عصر میدان مشق تشریف بردند. یکی از توپهای ته‌پر قزاقی ترکیده بود. از قراری که شنیدم یک نفر توپچی را کشته بود و سه نفر را زخمی کرده بود. خلق مبارک امروز چندان خوش نبود. از قراری که می‌گفتند در اندرون به واسطه بعضی نازهای خردکی خانم باشی متغیرند. عجب این است که پادشاه ما که مالک‌الرقاب چندین کزور نفسند و حق هر نوع عیش و خوشگذرانی دارند گاه‌گاهی محض تفریح خیال میل به طرفی می‌کند، به جای اینکه طرف مقابل در نهایت تمکین و شرف قبول این میل را نماید مثل الاغ وحشی لگد می‌اندازد. اگرچه همین فقره هم نزد عشاق یک نوع لذتی دارد و من چون در عمرم عاشق نشده‌ام این لذت شاعرانه را درک نکردم می‌گویند از یک طرف که اصرار شد و از طرفی انکار توجه و جذبه میل را بیشتر می‌نماید. این عقیده را به...<sup>۱</sup> می‌گذارم و در این قبیل کارها و جهاً من‌الوجه فضولی و مداخله نمی‌کنم.

چهارشنبه ۲۳

اسباب عکس سفری به واسطه «توکو» از فرنگ خواسته بودم، صبح زودی دکان توکو رفتم اسباب را دیده و پسندیدم. از آنجا خانه طلوزان رفته بعد دکتر

۱. یک کلمه خوانده نشد.

شیدر ناخوش را عیادت کرده منزل آمدم. عصر پارک امین‌الدوله رفتم. معلوم شد سلطان ابراهیم میرزای مشکوٰۃ‌الدوله که عتبات رفته و از کرمانشاهان عبور نموده عمادالدوله را مبتلا به زحمتی نموده و قریهٔ سمنگان ملکی خواهرش را که وقف است و تا پنج سال دیگر در اجارهٔ وکیل‌الدولهٔ کرمانشاهان است نزد دائیش شریف‌خان به هشتصد تومان اجاره داده هشتصد تومان مال‌الاجارهٔ سنهٔ آتیه و این حواله به امین‌الدوله است. امین‌الدوله می‌گفت امیرزادهٔ آزادهٔ مذکور نزد من پولی ندارد. دوهزار تومان در اول این سال به اسم همشیره‌اش به من قرض داد و می‌گفت چون از شما اطمینان ندارد لهذا این دوهزار تومان را به من قرض می‌دهد و بعد چندی هم فرستاد از قرار تومان سه شاهی از قول عیال شما همشیرهٔ خودش مطالبه منفعت کرد. من آن تنزیل را دادم. لیکن گفتم من بعد زیاده از تومانی صد دینار نخواهم داد. تا وقتی که امیرزاده به عتبات می‌رفتند این دوهزار تومان را از من گرفتند. معلوم شد سرکار والا از برای ده بیست تومان فایده که تومانی یک شاهی علاوه باشد مرا و خواهرشان را بدانم و رسوا نموده است. با کمال کسالت خاطر خانه آمدم و از دنیا و مافیها بدگمان و دلخور شدم که به هیچ‌یک در این عالم نمی‌توان رسوخ<sup>۱</sup> و اطمینان

داشت.

پنجشنبه ۲۴ چون موکب همایون به قصد دوازده شبه به جاجرود تشریف می‌برند من هم صبح به آن سمت حرکت کرده ناهار را سرخه حصار صرف نموده کالسکهٔ خود را پس فرستاده سواره به جاجرود رفتم. شب را با عمادالاطباء بودیم.

جمعه ۲۵

صبح دیدنی از صدراعظم کرده دم درب عمارت ایستاده موکب همایون که بیرون تشریف آوردند فرمودند سوار شوم. در رکاب بودم. گوک‌داغ ناهار میل فرمودند. بعد از ناهار مراجعت به منزل نمودم.

شنبه ۲۶

صبح بشیرالملک و میرشکار دیدن کردند. بعد از رفتن حضرات پیاده منزل سردار اکرم رفتم. سه چهار نفر فراش به احضارم رسید. سوار شده در سرناهار بودم. بعد به آفتاب‌گردان صدراعظم رفته که عرض لحنیه و اظهار خصوصیتی کنم. معلوم شد که آفتاب‌گردان از او نیست و از مجدالدوله است. در این بین ناهار آوردند. ناهار هردن‌بیلی<sup>۱</sup> از مجدالدوله و میرآخور و عزیزالسلطان و غیره و غیر خلاف ادب دیده برخاسته منزل آمیم. ناهار کثیفی صرف کرده دو و نیم به غروب مانده منزل آمدم. از وقایع تازهٔ این ایام نامدارخان خزل را که از کرمانشاه امیرنظام به طهران فرستاده بود چند شب قبل در انبار دیوانی خفه کرده‌اند. اخباری هم که از



عثمانی‌ها می‌رسد چندان مناسب و شایسته برای آن دولت نیست. فتنه آرامنه به تحریک انگلیس‌ها در نهایت شدت است. بعید نیست که منجر به یک جای بزرگی شود، واللہ اعلم.

یکشنبه ۲۷

امروز مصمم سواری بودم. اما میل نکردم که از منزل بیرون آیم. همه را در منزل ماندم. همین قدر می‌دانم که بندگان همایون شکاری فرموده بودند. میرزا شریف دماوندی هم به رسم معمول من ورود کرد سبب آورده بود.

دوشنبه ۲۸

امروز صبح مصمم سواری در رکاب شدم. قریب یک فرسخ که راه رفتم راه سخت بود مراجعت به منزل صدراعظم نمودم. ناهار آنجا صرف کرده دو به غروب مانده مراجعت به منزل شد. جهانسوز میرزای امیر نوبان را دیدم. معلوم شد که از دست تعدیات آقاوجیه امیرخان سردار که حالا سردار معظم شده حاکم شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان و استرآباد را در اراده خود امیر تومان بست آمده است. جهت اینکه جهانسوز میرزا در قریه مغان شاهرود علاقه و خانه دارد. آقاوجیه به طمع املاک او تلگرافی به خاکپای مبارک کرده بود که بودن عیال و کسان جهانسوز میرزا اسباب اخلال حکومت من است. رجال دولت هم بی تحقیق حکم به ضبط اموال و مراد<sup>۱</sup> عیال او نموده

۱. کذا در اصل.

بودند. این پیرمرد بیچاره به این واسطه بست آمده است.

سه‌شنبه ۲۹

بندگان همایون سوار شدند. من در رکاب بودم. بعد از ناهار شاه مراجعت به منزل کردم.

رجب

چهارشنبه ۱

امروز تولد نیکلای دوم امپراتور روس است و شام در سفارت روس امشب مهمانم. صبح زودی با کالسکه دیوانی شهر رفتم. عصر دیدنی از دکتر شنیدر نمودم که بهتر است. آنجا شنیدم که دولت ایران ده‌هزار تومان تعارف گرفته است و حق‌کندن کوه و انکشاف نفایس که از قدیم‌الایام زیر زمین است به یک کمپانی فرانسوی واگذاشته است. اگر به قاعده و نظم خود دولت این کار را می‌کرد متجاوز از صد کرور فایده نقدی و صد هزار کرور و زاید [فایده] علمی می‌برد. باز چون به یک ملت متمدنی رجوع شده است همین قدر است از انکشافات عتیقه اخلاف ما شاید فایده علمی ببرند. شب را هم سفارت روس رفتم. صدراعظم هم با وجود کسالت مزاج از جاجرود آمده آنجا بود. عزالدوله، امین‌الدوله، مشیرالدوله، ظهیرالدوله و جمعی دیگر از ایرانی‌ها بودند. جای مرا پهلوی عزالدوله قرار داده بودند. ساعت شش مراجعت به خانه شد.

پنجشنبه ۲

صبح زودی با همان کالسکه دیوانی جاجرود آمدم. چون بندگان همایون سوار نشده بودند شرفیاب شدم.

جمعه ۳

امروز در رکاب سوار شدم. بعد از ناهار مراجعت شد. شنیدم دیروز در شکارگاه خاطر مبارک از مجدالدوله و سایر شکارچیان متالم شده و آقا مردک را که حالا آجودان حضور است ناظم سواری قرار داده‌اند و معدودی را معین کرده‌اند که در رکاب باشند و چون فحش زیادی به مجدالدوله داده بودند. او و اخوانش قهر کرده‌اند. بعد از ناهار شاه به منزل مراجعت شد.

یکشنبه ۵

از منزل تا سر ناهارگاه سواره روزنامه خواندم. جلد هفتم مادموازل مون پانسیه را هم از شهر آورده بودند فرستادم به نظر مبارک برسد.

دوشنبه ۶

شعبان

چهارشنبه ۶

پرده‌ای که شب و مهتاب را می‌نماید بندگان همایون به دست مبارک مرقوم فرموده‌اند و بسیار خوب نقاشی کرده‌اند حقیقه‌ی جای هزار تحسین است و برای ما رعایای این دولت جای هزار شکر که همچو پادشاه عاقل عالم فاضل صنعتگر داریم که علاوه‌ی رأفت و مرحمت که جبلی ایشان است، چون خیلی تملق آقایان ازین رسم پرده کرده‌اند من به همین قدر اکتفا کرده گفتم که اگر این پرده کار میرزا محمد نقاش باشی کمال‌الملک است دویست تومان انعام به او بدهید. اگر کار استادان فرنگ است البته دویست تومان بخرید. حالا این تملق است و اغراق. ولیکن من با کمال بی‌بضاعتی که دارم اگر هم نمی‌دانستم که این صنعت شاهانه است

بی‌اغراق ده تومان می‌خریدم.

چهارشنبه ۱۳

از ترس اینکه مبادا صدراعظم بشتود با من خلوت کرده‌اند به بهانه‌ی اینکه روزنامه بخوانم داخل گالری شده در انتهای گالری فرمایشاتشان را کردند که حالا صلاح نمی‌دانم بنویسم. البته بعد خواهم نوشت از آنجا به سفارت روس رفتم.

سه‌شنبه ۱۹

تاریخ امپراطور نیکلای دوم امپراطور حالیه‌ی روسیه را که تألیف نموده‌ام تمام شد و دست کاتب است می‌نویسد.

رمضان

پنجشنبه ۲۰

به اتفاق شمس‌العلماء به خانه‌ی حاجی میرزا حسن مرشد که پهلوی نگارستان است رفتم ... در اطاقهای حاجی میرزا حسن قریب دویست نفر از شاهزاده‌ها و اعیان و غیره بودند و چون شب جمعه بود مجلس درویشی داشتند.

اعتمادالسلطنه شب پنجشنبه ۱۸ شوال همین سال درمی‌گذرد و میان ۲۰ رمضان تا مرگ مطلبی ننوشته است.

\*\*\*

استخراج مطالب فرهنگی از روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه چهارشنبه ۲۲ آبان ۱۳۷۶ در لوس‌آنجلس پایان گرفت.

نمایه‌ها

www.tabarestan.info  
تبرستان



آقاوجیه امیرخان سردار	۲۹۶	اخترا السلطنه ۷۹
۱		ادیب‌الملک ۳۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۸۸
ابراهیم زرگر ۹۶		ادیب کاشی ۱۲۲
ابراهیم میرزا ۲۰۹، ۱۳۰		استاد حاجی زرگر ۹۶، ۲۴۵
ابراهیم میرزای مشکوٰۃ‌الدوله ۲۹۴		اسدالله میرزا ۲۷۰
ابوالحسن ۳۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۲۳۳		اسکندر دوم ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴
ابوالحسن خان (پسر صنیع‌الملک) ۱۹۸		اسمعیل بزاز ۷۴
ابوالحسن خان نواب شیرازی ۲۰۱		اعتضاد السلطنه ۲۹۰
ابوالفتح خان ۸۵، ۸۶		اعتماد السلطنه (محمدحسن خان) ۳، ۴، ۷، ۹ - ۱۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۴۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۹
ابوالقاسم خان ۴۹، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۱۹		اکبر پهلوان ۱۳۴
ابوالقاسم خان ناصرالملک ۱۰۰		اکبرخان (نایب ناظر) ۲۵۲
ابوالقاسم عربی ۱۱۹		اکبری ۹۳
ابوالقاسم هاشمی ۱۱۹		اُکتای قاآن میرزا ۷۹
ابومحجن ثقفی ۲۳۹		الکساندر دوم ۱۱۷
احتساب‌الملک ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۵۷		امیرخان سردار ۱۹۶، ۲۹۶
احتشام‌الملک (عبدالعلی میرزا) ۱۴۱		امین اقدس ۸۵، ۱۵۷
احمدخان جوحه ۱۳۹		امین‌الدوله ۲۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۸۲، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۸
احمدخان مشیر ۲۵۷		

ب	۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۸	بارون نرمان ۲۷، ۸۸، ۸۹، ۱۱۱
	۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۶	۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶
	۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۶، ۲۹۴	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۶، ۲۱۰
	۲۹۷	بدایع نگار (نواب) ۵۲
	امین‌السلطان ۲۰، ۳۵، ۴۲، ۷۸	بدرالسلطنه ۱۱۸
	۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷	بشیرالملک ۲۹۵
	۱۱۳، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۶	بلها ← سلطان ابراهیم میرزا
	۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲ - ۱۴۵، ۱۴۹	بودسلف (وزیرمختار) ۲۴۲
	۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۷	بی بی شهربانو ۲۴۴
	۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵	
	۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷	
پ	۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶ - ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۵	پاسکویچ (سردار روس) ۱۸۸
	۴۱، ۳۶، ۳۵	پاشا ← نصرت پاشا
	۹۱، ۸۷، ۳۶	پروسکی ۷۱، ۹۳
ت	۲۸۳، ۲۵۴	
	۱۵۲، ۱۴۳، ۱۲۴	تاج‌الدوله ۲۷۰
	۹۵	توکو ۲۹۳
	۲۸۲، ۲۶۰، ۱۹۲	تومان آغا ۴۱
	۲۸۴، ۲۸۳	
	۲۸۱	انتظام‌الدوله ۲۸۱
ج	۱۴۵	انیس‌الدوله ۱۴۵
	۱۳	ایرج افشار ۱۳
		جعفر سیاه پهلوان ۱۳۴
		جعفرقلی خان ۴۹

جلال‌الدین میرزا (امیرزاده) ۲۰۹،	حاجی سیاح محلاتی ← حاج	۲۱۰
جلال السلطنه (محمد میرزا) ۲۶۴	حاجی سید ابوطالب ۷۱	
جناب طاووس ۹۴	حاجی کربلائلی علی ۱۸۲	
جنرال گاردان ۳۳، ۳۴	حاجی محمد حسن امین	
جهانسور میرزا (امیر نوبان) ۲۹۶	۱۴۴-۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۷،	
جهانگیر خان ۹۰	۲۸۳	
	حاجی محمد حسن امین ۱۴۴،	
چ	۱۴۵	
چنگیز خان ۱۱۹	حاجی محمد حسن کمپانی ۱۸۱،	
	۱۹۷	
ح	حاجی محمد رحیم خان (پسر	
حاج ابوالحسن ۱۹	حاجی محمد کریم خان) ۲۰۵	
حاجب الدوله ۲۵۱	حاجی محمد کریم خان ۱۶۳، ۲۰۵	
حاج سیاح ۳۴، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۷،	حاجی مشیر لشکر ۲۹۲	
۲۴۸	حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا	
حاج میرزا ابوالفضل ←	۱۷۸، ۳۹	
حاجی میرزا ابوالفضل	حاجی ملا علی مجتهد ۲۹، ۶۵	
حاج میرزا حسن شیرازی ۲۶۱	حاجی ملاهادی سبزواری ۸۰	
حاجی ابوالحسن (معمار) ۴۲	حاجی میرزا آقاسی (وزیر) ۱۷۵	
حاجی استاد غلامرضای شیشه‌گر	حاجی میرزا ابوالفضل ۳۲، ۵۱،	
۹۷، ۵۵	۵۲، ۶۶، ۸۲، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۳،	
حاجی خازن‌الملک ۲۳۶، ۲۳۷	۱۴۲، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱،	
حاجی سرور خان ۸۵	۲۴۲، ۲۵۱	

حاجی میرزا جواد ۱۴۲، ۱۴۸	حکیم پولاک ۶۰، ۱۸۸
حاجی میرزا حبیب‌الله حکیم ۶۱،	حکیم شلیم ۱۶
۷۹	حکیم طلوزان ۱۹-۲۳، ۲۶، ۲۷،
حاجی میرزا حسن آشتیانی ۶۶،	۳۲، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۶۷، ۷۸،
۱۵۲، ۲۳۲، ۲۷۳، ۲۷۵،	۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۲۳،
حاجی میرزا حسن مرشد ۲۴۳،	حکیم گلوکه ۳۱
۲۹۹	حیدر دوغلات ۴۰
حجة الاسلام (حاجی ملا محمد	
اشرفی) ۲۶	خ
حسام السلطنه ۲۵۴	خان محقق ۳۸
حسام‌الملک ۲۰۶، ۲۰۷	خواجه باشی ۵۸
حسن خان باشی (پیشخدمت شاه)	خواجه نصیر ۱۷۶
۲۴۲	خواجه نظام‌الملک ۱۱۵
حسن صباح ۱۱۵	خواجه طوسی ۱۷۶
حسنعلی خان امیر نظام ۱۱۵	خوارزمی ۹۴
حسن مشیرالدوله ۲۰۵	خیام ۸۰
حسین خان (پسر سهراب خان) ۱۵	
حسین خدیو جم ۱۲۳	د
حسین مؤتمن‌الملک ۲۰۵	دبیر‌الملک ۱۹۲، ۲۲۷، ۲۴۹،
حکیم‌الممالک (علینقی) ۱۰، ۱۷،	۲۵۰، ۲۵۴
۱۹، ۵۹، ۷۰، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۳،	درویش ابراهیم ۲۵۳
۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲،	دکتر بکمز ۶۳
۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹،	دکتر شنیدر ۲۹۴، ۲۹۷
۱۷۸، ۱۸۳	دکتر فوریه ۱۹۲، ۲۲۹، ۲۳۰،

۲۳۲	۲۲۲، ۱۸۰
دکتر مورل ۱۴۷، ۱۶۴	سولی (صدراعظم پادشاه فرانسه)
دون پدرو دوم ۱۹۶	۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۶
دیکسون (حکیم) ۱۰۵، ۱۰۹	سهراب خان ۱۵، ۱۵۶، ۲۱۱
ذ	سید جمال الدین ۱۴۴ - ۱۴۶،
ذکاء الملک (میرزا فروغی) ۲۶۴،	۱۶۰، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵ - ۱۹۷،
۲۶۵	۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹،
ر	۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۳۵
رکن الدوله ۲۰۷	سید حسین هندی ۲۲۳، ۲۲۵،
س	۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۴
سپهسالار ۲۳، ۲۶، ۲۷	سید حسین (مترجم هندی) ←
سعد السلطنه (آقاباقر) ۲۰۳	سیدکاتب ← سید معلم
سعید بن عاصی ۲۳	سید مرتضی ۶۱، ۱۳۷
سلطان ابراهیم میرزا (پسر فتحعلی شاه) ۱۳۰، ۲۰۹، ۲۹۴	سید معلم ۵۲ - ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰،
سلطان ابراهیم میرزای مشکوٰۃ الدوله ۲۹۴	۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۳ - ۷۶، ۷۸، ۹۸،
سلطان احمد ۹۸	۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۲
سلطان سلیمان دوم ۹۸	سید (معلم عربی) ← سید معلم
سلطان محمود ۱۸۰، ۲۲۲	سید میرزای کاشی ۱۰۰، ۱۰۳
سلطان محمود (سلطان عثمانی)	سید نقاش ۱۶
	سید نقیب ۷۳
	سید ولی ۱۰، ۱۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱،
	۲۲۲، ۲۲۵
	سیلوا دوفیگورا ۲۰۲

۸۲، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳	ش
۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۸۴	شارژ دفر ۲۰۲، ۲۴۲، ۲۸۴
۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۲	شاطر ابراهیم ۷۶
۲۴۲	شاطر باشی ۲۲، ۲۸۷
شیندلر ۸۸	شاه بکمز ۱۷۸
	شاه عباس ۲۴، ۲۵، ۱۶۶، ۱۶۷
ص	شریف خان ۲۹۴
صابی ۹۴	شمس الدوله ۵۸
صدراعظم ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳	شمس الشعرا (حسام میرزا، پسر
۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰	ملک آرای پسر فتحعلی شاه) ۲۳۸،
۲۵۶ - ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰	۲۶۹
۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷	شیخ اسد الله اعمی ۸۲
۲۸۲ - ۲۸۵، ۲۹۵ - ۲۹۷، ۲۹۹	شیخ الاسلام ۱۸۰
صدراعظم (میرزا آقاخان) ۲۶	شیخ رئیس ۷۹، ۲۰۷
صدراعظم (میرزا حسین خان)	شیخ شهاب الدین ۱۶۵
۲۴۰، ۲۴۵	شیخ طوسی ۱۷۶
صدرالملك ۲۸۲، ۲۸۶	شیخ عبدالرحمن ۲۰۱
صدیق الملك ۸۹	شیخ عبیدالله ۴۱
صفاء السلطنه (میرزا علی خان نائینی) ۲۶۶	شیخ عطار ۸۰
صنیع الدوله ۱۱۲، ۱۲۴	شیخ عماد الدین ۸۰
۲۶۸	شیخ فضل الله نوری ۲۳۲، ۲۵۶،
ط	۹۸، ۲۶، ۲۶
طاهر میرزا (پسر اسکندر میرزا)	شیخ مهدی ۵۱، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۱،

عبدالله میرزا (عکاس) ۱۶۱، ۲۵۷	۲۴۱
عبدالملک مروان ۲۴۲	طغرل سلجوقی ۱۱۳
عثمان پاشا ۷۴	
عزالدوله ۲۹۷	ظ
عزیزالسلطان (ملیجک) ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۳	ظل السلطان ۳۱، ۶۹، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷ - ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۴۵
۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۵۲	۲۷۰
۲۹۵، ۲۶۵، ۲۵۳	ظهیرالدوله ۲۹۷
عضدالملک ۴۲، ۱۰۶، ۱۳۷	
علامه حلی ۱۷۶	ع
علاءالدوله ۲۲، ۱۶۲، ۲۳۸، ۲۵۱	عارف خان افندی ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵ - ۱۳۸، ۱۴۱ - ۱۴۳، ۱۴۷ - ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵
علی خان (پسر مرحوم قاسم خان) ۱۶	عایشه خانم ۲۸۱
عمادالاطباء ۲۸۲، ۲۹۵	عباس میرزای نایب السلطنه ۵۳
عمادالدوله ۱۸، ۱۵۱، ۲۸۱، ۲۹۴	عبدالباقی ۱۵۶، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۸۷
عمرابن العلاء ۲۳	عبدالحسین میرزا ۲۳۸
عمیدالملک ۵۸، ۱۹۵، ۲۶۸	عبدالعلی ۱۲۲، ۱۴۱
	عبدالله خان والی (نوکر نایب السلطنه) ۲۲۰
ع	
غلامحسین خان ۶۴	
غلامعلی میرزا (پسر مشکوةالدوله) ۲۷۷	

ف	کمال الملک (میرزا محمد فتح الله خان شیانی ۲۱۵
	فتوح باشی) ۲۹۸
	فتحعلی شاه ۴۲، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۶۲، ۲۳۸
ف	فخرالاطبا ۱۷۶
گامتا ۷۸	فخرالملک (ابوالحسن خان) ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۳۶
گل ← میرزا ناصرالله خان	
ل	فخرالملک (عبدالحسین خان) ۶۲، ۲۳۲، ۲۷۶
لقمان الملک (طیب) ۲۰۳	فخرالملوک ۱۹۲
لوئی پانزدهم ۲۰۲	فردریک سوم (امپراطور آلمان) ۱۷۷
م	فروغی ← میرزا فروغی
مادام ییلو ۱۶۶	فریدالملک (میرزا محمدعلی خان) ۲۲۱
مادروس خان ۸۴	فرید قاسمی ۷
مترجم الممالک (میرزا علی خان) ۴۳، ۱۵۶، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۶۷	
مجتهد بروجردی ← آقا علی اکبر بروجردی	ق
مجدالاشراف ۲۶۸	قاضی میدی ۱۷۶
مجدالدوله ۲۹۵، ۲۹۸	قوام الدوله ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۵۸، ۲۱۵
مجدالدین میرزا ۲۰۹، ۲۱۰	
مجدالملک ۱۳۹	ک
مجیرالدوله (میرزا علی محمد خان) ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۹۵	کریم شیرهای ۵۶



۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۶،	مساعد السلطنه (اوانس خان) ۹۶
۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵	مستشار الدوله (میرزایوسف خان)
مچول خان ۲۰، ۴۹، ۶۳	۲۲۷، ۶۹
محمدباقر بواناتی ۱۸۱	مستشار (عبدالحسین خان) ۶۲
محمدبن سام غوری ۱۶۶	مستوفی الممالک (میرزایوسف خان)
محمدتقی خان (خواهرزاده)	۲۴۵، ۹۷، ۴۰
مخبرالدوله) ۱۷۹	مسیو دیولافوا ۳۲
محمدتقی خان کلاهدوز ۶۳	مسیو ریشارد ۱۱۶، ۲۱۲، ۲۱۳
محمدحسن خان (آجودان باشی)	مسیوفارک ۸۶
۲۸۷	مسیو مورگان ۱۹۴، ۲۳۰
محمدحسن خان اعتمادالسلطنه ۷،	مسیو مورل ۱۴۱
۲۷۷	مسیو والدزوف (قنسل جنرال
محمدحسین خان مروی ۵۰، ۱۱۷	روس) ۲۷۲
محمدشاه ۵۸، ۶۳، ۱۷۵	مشکوة الدوله ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۹۴
محمدطاهر میرزا ۲۴۱	مشهدی محمد ۱۸۸
محمدعلی خان (پسر	مشیرالدوله (میرزاجعفرخان) ۵۳،
حاجی خازن الملک) ۲۳۶	۵۹، ۷۱، ۸۳، ۱۳۵ - ۱۳۷، ۱۳۹،
محمدقاسم فراش ۶۹	۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۲۴،
محمد میرزا ۲۶۴، ۲۷۰	۲۳۰، ۲۴۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۷
مخبرالدوله ۵۲، ۶۰، ۶۳، ۷۴	مشیرالدوله (یحیی خان) ۱۷۳
۷۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۶۴	مصباح الملک (میرزانصرالله خان،
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۴	مشیرالدوله بعد) ۲۰۵، ۲۰۶،
مختارخان ۲۱۲، ۲۱۳	۲۱۶
مرتضی کاخی ۸	معاون الملک ۲۲۸

معتمدالدوله (فرهاد میرزا) ۳۹،	(میرزاملکم خان)
۱۵۹، ۱۷۸	ملکم ← ناظم الدوله
معتمد الملک ۳۱	(میرزاملکم خان)
معیر الممالک ۸۵	ملیجک ۳۴، ۴۲، ۵۴، ۶۷، ۷۹،
معین الملک ۸۶، ۲۳۰	۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲،
ملاابراهیم جوشقائی ۲۶۰	۱۱۸، ۱۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۶،
ملاصدرای شیرازی ۵۶	۱۵۹، ۱۷۳، ۲۲۲
ملاصنیع ۶۳	ملیجک اول ← میرزامحمدخان
ملا عبدالجواد ۷۷	ملیجک برندی ← منجیک ترمذی
ملا محمد ۲۶، ۸۵، ۱۳۸، ۲۳۷،	منجم باشی (نجم الملک) ۱۱۶،
۲۷۱	۱۸۱
ملا محمدتقی نوری ۱۳۸	منجیک ترمذی ۲۲۲
ملا محمد جواد کاشی ۲۳۷	منوچهر میرزا ۲۱۶، ۲۸۲
ملا موسی ۳۳، ۳۹، ۶۵، ۷۴، ۸۴،	منیرالسلطنه (والده نایب السلطنه)
۹۷، ۱۰۰، ۱۱۷	۲۹۲
ملک آرا (عباس میرزا) ۵۸، ۱۹۳،	مولیر ۱۲
۱۹۵، ۲۳۸	مهدی خان (آجودان مخصوص)
ملک الاطباء (میرزا کاظم رشتی)	۲۸۴
۲۲، ۵۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۴	میر آخور ۲۹۵
ملک التجار ۱۴۸	میرزا ابوالحسن صنیع الملک ۱۳۶،
ملک الشعرا ۱۵۴، ۲۲۲	۱۶۰
ملک الکتاب (میرزامحمد حسین)	میرزا ابوالقاسم شیرازی ۲۷
۱۷۶	میرزا ابوتراب خان نوری (مستشار
ملکم خان ← ناظم الدوله	اداره پلیس) ۶۲، ۱۸۵، ۱۹۸،

۲۲۲، ۲۲۰	میرزا رضا کاشی ۳۳، ۵۲، ۵۳
۱۹۸	میرزا ابوتراب خان [غفاری] ۱۸۵، ۱۰۶، ۸۶، ۷۳، ۶۸، ۶۶، ۵۸، ۵۶
۱۹۸	۲۷۰، ۱۰۷
میرزا ابوتراب (نقاش) ۱۱۸	میرزا رضای مهندس باشی ۵۳
میرزا احمد ← میرزا احمد خان (مترجم)	میرزا زین العابدین (نایب‌الوزاره کاشی شریف الدوله) ۲۸۶
میرزا احمد خان (مترجم) ۸۷، ۹۰	میرزا سعید خان ۸۳، ۸۹، ۱۵۴
۹۱، ۹۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۹	میرزا سید علی خان ۲۴۱
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲	میرزا سید علی مستوفی ۱۳۳
۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶	میرزا سید محمد علی ۲۴۳
میرزا باقر ۸۶، ۱۸۱	میرزا شریف دماوندی ۲۹۶
میرزا تقی خان امیر نظام ۱۰۰	میرزا عباس باسمه چی ۷۲
میرزا جعفر قراجه‌داغی ۲۷	میرزا عبدالله خان یوشی (سردار امجد) ۸۹، ۲۸۱
میرزا جواد خان ۲۲۷	میرزا عبدالله (فراش خلوت) ۲۸۲، ۲۸۹
میرزا حسن آشتیانی ← حاجی میرزا حسن آشتیانی	میرزا علی اصغر خان ۲۸۶
میرزا حسن خان ۵۲، ۵۳، ۸۶	میرزا علی خان (مترجم) ← مترجم الممالک
۱۱۴	میرزا علی مجتهد ۱۳۸
میرزا حسن مرشد ۲۴۳، ۲۹۹	میرزا حسین خان ۲۴۰، ۲۴۵
۳۰۱	میرزا حیدر علی ۱۲۲، ۲۴۰، ۲۴۹
میرزا حسین خان ۲۴۰، ۲۴۵	۲۵۳
میرزا حیدر علی ۱۲۲، ۲۴۰، ۲۴۹	میرزا رحیم ۷۰
۲۵۳	

۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۱	۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۶
۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۵	۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۲۱
میرزا علی‌تقی ۱۹	۲۷۰، ۲۹۸
میرزا عیسی خان ۸۱	میرزا محمد خان (وزیر مختار) ۹۵
میرزا عیسی گروسی ۳۹	میرزا محمد رضای قمشه‌ای ۵۶
میرزا غلامحسین ادیب ۱۳۷	میرزا محمد علی خان ۵۲ - ۵۴
میرزا غیاث کاشی ۲۴۲، ۲۶۱	۵۶، ۱۷۳، ۲۲۱
۲۸۳	میرزا محمد علی خط‌ساز شیرازی
میرزا فروغی ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۹	۲۷۰
۴۵ - ۴۷، ۵۴ - ۵۶، ۵۸ - ۶۰	میرزا محمد علی محلاتی ۱۷۳
۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۳ - ۷۷	میرزا محمود خان ۱۰۸، ۱۱۱
۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰	۱۱۲
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵	میرزا مهدی ۶۵
۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۳	میرزا نصرالله خان ۱۰۹، ۲۰۵
۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۴	۲۲۴
۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۹	میرزا نظام (شاعر) ۲۲۸
۲۱۰ - ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷	میرزای شیرازی ۲۷۱
۲۲۱ - ۲۲۳، ۲۲۵ - ۲۲۷، ۲۳۵	میرشکار ۲۸۰، ۲۹۵
۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵	میرعلینقی تاجر رشتی ۲۶۵
میرزا کاظم رشتی (طیب) ۱۷۵	
۱۹۴	ن
میرزا کریم خان (رئیس مدرسه نظامی) ۹۴، ۲۰۶، ۲۴۴	نابلئون سوم ۵۰، ۱۲۷
میرزا محمد خان ۵۲ - ۵۴، ۵۶	ناجی ۱۲۵
	ناصر السلطنه (عبدالحسین خان)

نظر آقا ۹۵، ۹۸	۲۷۶
نقیب السادات ۲۰۹	ناصر الملک ۴۹، ۱۰۰، ۱۶۰
نقیب الممالک ۱۸	۲۰۳، ۱۸۳
نورمان ۶۲	ناظم الاطباء (میرزا علی اکبرخان
نیرالدوله ۱۹۷	کرمانی) ۲۴۸، ۲۵۶ - ۲۵۹، ۲۶۷
نیرالملک ۱۸۱	۲۸۶، ۲۷۶
نیلا ۴۹، ۱۰۲، ۱۰۳	ناظم الدوله (میرزا ملکم خان)
نیکلای دوم (امپراطور روس)	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۶
۲۹۹، ۲۹۷	۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۵۵
	۲۷۰
و	ناظم العلماء اطروش ۲۷۶
والی خان (یسر سهراب گرجی)	نامدارخان خزل ۲۹۵
۲۱۱، ۱۵۶	نایب السلطنه ۱۷، ۵۳، ۶۸ - ۷۰
ویکتور هوگو ۱۱۷	۸۳، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۹
	۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۴
ی	۱۸۸، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۰ - ۲۲۳
یاقوت حموی ۲۳ - ۲۵	۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۸۱، ۲۸۳
	۲۹۲
	نجم الدوله (میرزا عبدالغفار) ۲۶۲
	نجم الملک (میرزا عبدالغفار)
	۱۱۶، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۶۲
	ندیم باشی ۲۷۱
	نصرت پاشا ۱۳۶
	نصیرالدوله ۵۰

### نمایه جغرافیایی

اشرف ۲۴	آ
اصفهان ۲۷، ۵۵، ۱۲۳، ۲۸۶	آسکون (میان کاله) ۲۴، ۲۵
اطاق موزه ۵۴، ۵۵، ۱۰۱	آذربایجان ۱۷، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۲۹
اطاق نظام ۱۱۶	۲۸۶، ۲۵۰
افغانستان ۲۷۳	آشتیان ۲۴۰
امامزاده ابراهیم (قوچان) ۷۹	آوه ۲۴۰
امامزاده جعفر ۲۵۳	
امامه (عمامه) ۴۵، ۱۵۷، ۱۵۸	ا
امین آباد ۲۴۴	استرآباد ۴۶، ۲۶۳، ۲۹۶
اندرمان ۲۰۱	اسماعیل آباد (اسمعیل آباد) ۳۲
انگلیس ۶۹، ۸۱، ۱۰۵، ۱۲۷	۵۲، ۵۶، ۶۶، ۶۸، ۷۳ - ۷۵، ۸۴
۱۸۱، ۱۹۰، ۲۷۳	۹۳، ۱۰۰، ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۸۲
اهواز (سد) ۱۸۱	۲۸۴

ب	باغ اسب دوانی ۱۸۰
	باغ ایلخانی ۱۰۵
	باغ نصرةالدوله ۱۸
	باغ وحش ۱۶۰
	برج طغرل ۱۱۵
	بلده ۶۳
	بندر عباس ۱۶۸
	بی بی شهربانو ۲۴۴
ت	تپه نقاره چی ۲۳۹
	تخت سلیمان ۱۱۳، ۱۸۷
	تکیه دولت ۵۰
ج	جاجرود ۲۷، ۴۲، ۵۱، ۵۷، ۶۹
ر	۷۳، ۱۱۴، ۱۵۲، ۲۱۶، ۲۴۰
	۲۵۹، ۲۹۴، ۲۹۷
	جرون ۱۶۸
	جلالیه ۱۴۱
چ	چهل ستون ۲۵
ح	حسن آباد ۳۳، ۵۸، ۹۵، ۹۷، ۱۳۴
	۲۰۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۹۰
خ	خراسان ۵۰، ۵۶، ۱۱۶، ۱۶۷
	۱۶۸، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۷۲، ۲۸۶
	خوندار ۲۷۲، ۲۷۳
	خیابان باغ ایلخانی ۱۰۵
	خیابان سیف‌الملک ۲۵۱
	خیابان کامرانیه ۱۵۵
د	دروازه قزوین ۱۲۰
	دوشان‌تپه ۳۰، ۳۳، ۷۰، ۸۴
	۱۲۴، ۱۴۲، ۲۵۸، ۲۸۴، ۲۸۶
ر	روس ۵۰، ۷۴، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۷۸
س	ساری ۲۵
	سرخس ۹۹
	سرخه حصار ۱۲۹، ۲۹۴

ق	سلطانیه ۱۸۷، ۲۴۰
	سلطنت آباد ۳۴، ۴۳، ۵۳، ۶۰
	۹۶، ۱۳۷، ۱۳۸
	سیستان ۲۷۲
	قلعه قاجار ۴۷، ۱۳۴
	قلعه نو ۲۴۸
	قلعه افراسیاب ۲۷۹
	قلعه جلال‌الدین ۷۷
	قم ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۹۲، ۲۳۶، ۲۸۹
	قنات رزک ۶۷
ش	شوش ۱۳۶
	شهرستانک ۲۱، ۳۹، ۴۲، ۶۵
ک	۱۵۵
	کردستان ۱۵۰، ۲۲۹، ۲۷۰
	کرمان ۲۷۳
	کرمانشاهان ۲۰۶، ۲۹۳
	کوشک بهرام ۱۷۲
ع	عاشوراده ۲۵
	عشرت آباد ۴۶، ۴۷، ۵۸، ۱۱۵
	۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۴، ۲۲۵
ل	علی آباد ۷۹، ۱۷۲
	لار ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۲۰۵
	لاله‌زار ۱۰۱
ف	فرانسه ۶۹
م	فرح آباد ۲۴
	مجید آباد ۲۷۷
	مراغه ۱۲۶

مسجد آقابهرام ۵۳  
 مشهد ۸۰، ۱۰۲، ۲۰۷، ۲۷۰،  
 ۲۷۲  
 مکتب مشیریه ۲۷۱  
 میانکاله ۲۴  
 مید ۱۱۲، ۱۷۶  
 میدان اسبدوانی (باغ  
 اسبدوانی) ۱۸۰

ن

نگارستان ۲۹۹

و

ورامین ۳۹

ه

هرمز ۱۶۸

همدان ۱۴۴

ی

یافت آباد ۱۴۱

یوسف آباد ۱۱۴

## نمایه فرهنگی

۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۴	کتاب خواندن ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۱،
	۲۵، ۲۹، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۴۵-۴۸،
نام کتابها	۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳،
کتاب اسدالغابه ۲۶۱	۶۵، ۶۶، ۶۸-۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶،
کتاب اسفار ۵۶، ۲۶۸	۸۶، ۸۸-۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶-۹۸،
کتاب اسکندر - کتاب تاریخ	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶،
اسکندر دوم (الکساندر دوم)	۱۱۴-۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳،
امپراطور روس	۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶-۱۴۰،
کتاب التدوین فی تاریخ جبال	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹،
شلفین ۲۶۳	۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶،
کتاب المآثر و الآثار ۱۸۳، ۱۸۵	۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۴،
کتاب انساب الائمة ۲۳	۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷-۲۰۹،
کتاب تاریخ اسکندر ۵۷، ۶۱، ۶۳،	۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۲،

- ۶۵، ۶۶، ۱۰۳، ۱۱۴، ۲۷۲ کتاب تاریخ اسکندر دوم (الکساندر دوم) امپراطور روس ۱۰۳، ۶۱
- کتاب تاریخ اسکندر سوم امپراطور روس ← کتاب تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۸
- کتاب تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲
- کتاب تاریخ امپراطور روس ← کتاب تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس
- کتاب تاریخ امپراطوری نیکلای دوم ۲۹۹
- کتاب تاریخ انگلیس ۷۰
- کتاب تاریخ بایر ۳۰
- کتاب تاریخ پیغمبر (ص) ۲۰
- کتاب تاریخ خورشید کلاه امپراطریس روس ۲۳۹، ۲۵۴
- کتاب تاریخ رشیدی ۴۰
- کتاب تاریخ روس ۹۸
- کتاب تاریخ سلطنت خانواده رومانوف ۲۷۲
- کتاب تاریخ سلطنت گیوم امپراطور ۱۴۴
- کتاب تاریخ سلماس ۱۵۵
- کتاب تاریخ شاردن ۲۴
- کتاب تاریخ عثمانی ۸۹
- کتاب تاریخ فردریک ۱۲۰
- کتاب تاریخ کاترین ← کتاب تاریخ کاترین امپراطریس روس
- کتاب تاریخ کاترین امپراطریس روس ۲۵۲، ۲۵۵
- کتاب تاریخ کاترین امپراطریس ← کتاب تاریخ کاترین امپراطریس روس
- کتاب تاریخ لوئی چهاردهم ← کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم
- کتاب تاریخ لوئی ← کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم
- کتاب تاریخ مغرب الاقصی ۱۷۹، ۱۸۳
- کتاب تاریخ مون پانسیه ← کتاب شرح حال مادمازل مون پانسیه
- کتاب تاریخ ناپلئون ۴۱

- کتاب تاریخ نیکلا ۴۹، ۱۰۲
- کتاب تاریخ و جغرافیای لار ۳۸
- کتاب تاریخ هانری چهارم پادشاه فرانسه ۲۵۹
- کتاب تاریخ هانری چهارم ← کتاب تاریخ هانری چهارم پادشاه فرانسه
- کتاب ترجمه اوانس خان ۱۷۷
- کتاب ترجمه توردموند ۲۴۰
- کتاب جام جم ۲۴۱
- کتاب جام جم (سفرنامه) ۲۴۱
- کتاب جامع التواریخ رشیدی ۴۰
- کتاب جغرافیا ← کتاب ژغرافیا
- کتاب جنگ پروس و فرانسه ۲۰، ۲۱
- کتاب جنگ پروس ← کتاب جنگ پروس و فرانسه
- کتاب جنگ فرانسه ← کتاب جنگ پروس و فرانسه
- کتاب چهل سال تاریخ ایران ۹
- کتاب حاجی بابا ۲۲۶، ۲۲۸
- کتاب حافظ ابرو ۱۲۲
- کتاب حجة السعادة ۱۵۹
- کتاب حدیث فارسی ۷۷
- کتاب حفظ الصحة ناصری ۱۷۵
- کتاب خلسه ۲۵۴
- کتاب خیرات حسان ۲۲۸
- کتاب رسایل ۹۴
- کتاب روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ۳، ۴، ۲۹۹
- کتاب روزنامه خراسان ← کتاب روزنامه سفر دوم خراسان
- کتاب روزنامه سفر دوم خراسان ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۵
- کتاب روزنامه سفر کنار دریا ۱۵
- کتاب ژغرافیا ۱۷۹
- کتاب ژغرافی ← کتاب ژغرافیا
- کتاب سال سوم روزنامه خود ۹۲
- کتاب سرگذشت خر (حمار یحمل الاسفار) ۱۵۵، ۱۶۴
- کتاب سفارت جنرال گاردان ۳۴
- کتاب سفر اول فرنگ ۲۴۰
- کتاب سفر دوم خراسان ← کتاب روزنامه سفر دوم خراسان
- کتاب سفر مکه شخص انگلیسی ۷۲
- کتاب سفرنامه ۹، ۲۴۱
- کتاب سفرنامه ایلچی اسپانیول ۲۰۱



روزنامه آزادی ۲۶	روزنامه فارسی ۴۹
روزنامه اخبار دهلی ۱۴۰	روزنامه فرانسه ← روزنامه تاریخ مصور فرانسه
روزنامه اختر ۴۶، ۵۷، ۶۶، ۱۲۰، ۲۴۹	روزنامه قانون ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۵۴
روزنامه اطلاع ۲۹-۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۹۶، ۲۱۶	روزنامه مصور فرانسه ← روزنامه تاریخ مصور فرانسه
روزنامه اکوژپرس ۱۵۷، ۱۵۸	روزنامه قانون ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۵۴
روزنامه امروز ۱۸۹	روزنامه مصور فرانسه ← روزنامه تاریخ مصور فرانسه
روزنامه انگلیسی ۱۱۸	روزنامه مفصل ۷۷
روزنامه ایران ۱۷۷	روزنامه ناصری (تبریز) ۲۷۵
روزنامه ایلوستراسیون ۷۷	روزنامه نطق بی‌مارک ۱۶۸
روزنامه پطر ۲۵	روزنامه نمره دو ۶۹
روزنامه پترزبورگ ۲۳، ۲۹، ۹۸	روزنامه نوول روو ۲۵۸
روزنامه تاریخ مصور فرانسه ۲۹، ۴۴، ۴۶، ۶۸، ۶۹، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۲، ۲۰۳	روزنامه هند ۳۱
روزنامه شرح سولی ← روزنامه شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه	هنرها
روزنامه شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه ۲۷۶	بقال بازی-تقلید ۱۱۵، ۱۳۴
روزنامه شرف ۶۹، ۱۱۵	تئاتر ۱۱
روزنامه طمس ۱۲۴، ۲۴۵	شبیخ خوانی (ها) ۱۴۴
روزنامه عباس میرزا ۵۸	شعر ۵۰، ۶۳، ۹۵، ۲۳۸، ۲۶۵
	عکس و عکاسی ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۴۸، ۴۹، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۴۶، ۲۹۳
	انطباعات ۱۳، ۶۸
	تماشاخانه ۱۳۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۵

روزنامه آزادی ۲۶	روزنامه فارسی ۴۹
روزنامه اخبار دهلی ۱۴۰	روزنامه فرانسه ← روزنامه تاریخ مصور فرانسه
روزنامه اختر ۴۶، ۵۷، ۶۶، ۱۲۰، ۲۴۹	روزنامه قانون ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۵۴
روزنامه اطلاع ۲۹-۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۹۶، ۲۱۶	روزنامه مصور فرانسه ← روزنامه تاریخ مصور فرانسه
روزنامه اکوژپرس ۱۵۷، ۱۵۸	روزنامه مفصل ۷۷
روزنامه امروز ۱۸۹	روزنامه ناصری (تبریز) ۲۷۵
روزنامه انگلیسی ۱۱۸	روزنامه نطق بی‌مارک ۱۶۸
روزنامه ایران ۱۷۷	روزنامه نمره دو ۶۹
روزنامه ایلوستراسیون ۷۷	روزنامه نوول روو ۲۵۸
روزنامه پطر ۲۵	روزنامه هند ۳۱
روزنامه پترزبورگ ۲۳، ۲۹، ۹۸	هنرها
روزنامه تاریخ مصور فرانسه ۲۹، ۴۴، ۴۶، ۶۸، ۶۹، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۲، ۲۰۳	بقال بازی-تقلید ۱۱۵، ۱۳۴
روزنامه شرح سولی ← روزنامه شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه	تئاتر ۱۱
روزنامه شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه ۲۷۶	شبیخ خوانی (ها) ۱۴۴
روزنامه شرف ۶۹، ۱۱۵	شعر ۵۰، ۶۳، ۹۵، ۲۳۸، ۲۶۵
روزنامه طمس ۱۲۴، ۲۴۵	عکس و عکاسی ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۴۸، ۴۹، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۴۶، ۲۹۳
روزنامه عباس میرزا ۵۸	انطباعات ۱۳، ۶۸
	تماشاخانه ۱۳۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۵



فرنگ ۱۹، ۲۴، ۴۳، ۵۷، ۷۵، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۹۲-۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۸  
 قانون ۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۵۴  
 سکه ۱۲، ۱۲۹، ۱۶۵ - ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۳۸، ۲۴۲  
 سنگ معدن ۵۰، ۷۹، ۲۸۰  
 طلا یابی  
 جغرافیا ۹، ۱۰، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰-۴۶، ۵۰، ۶۲، ۸۰، ۸۱، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۸۵  
 نقشه جغرافیا ۱۷۴، ۲۳۰، ۲۷۳

دارالت ترجمه ۱۲، ۶۸، ۸۲ - ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۵۸ - ۲۶۰، ۸۳، ۸۶ - ۸۹، ۹۱ - ۹۷، ۱۰۰ - ۱۰۹، ۱۱۱ - ۱۱۶، ۱۲۳ - ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۴۰-۱۵۳، ۱۵۹ - ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹-۱۸۴، ۱۹۳ - ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۱  
 دارالطبایع ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۴، ۷۰، ۷۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۶۳  
 دارالفنون ۱۲، ۲۷، ۵۲، ۷۲، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۱-۱۳۰، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۹، ۲۹۱  
 کلوب ۲۵  
 مجلس تألیف ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۷، ۲۳۰، ۲۶۹  
 مجمع‌الصنایع ۵۷  
 مکتب ۲۷۱  
 موزه ۸، ۱۲، ۵۴، ۵۵، ۸۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۵۴، ۱۶۳  
 ژیمناستیک ۲۴۳  
 شکار ۴۵، ۵۰، ۹۳، ۱۶۰، ۲۴۶